خورشید عرفان

پیر گیلان

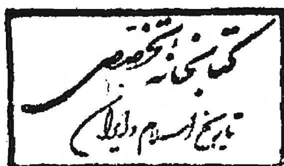


بارگاه حضرت پیر گیلان

مؤسس طریقه قادریه

بی حجابانه درآ از درِ کاشانهٔ ما　　که کسی نیست بجز درد تو در خانهٔ ما

شکر لله که نمردیم رسیدیم بدوست　　آفرین باد بر این همت مردانهٔ ما



خورشید عرفان

پیر گیلان

« شامل آراء ـ افکار و زبدهٔ اشعار »

« حضرت غوث الاعظم سیّد محیّ الدّین عبدالقادر گیلانی »

نگارش : سیّد علی اشرف صادقی

تهران دیماه ۱۳۶۱

* نام کتاب : پیر گیلان
* نگارش : سیدعلی اشرف صادقی
* تیراژ : ۵۰۰۰
* زمان : زمستان ۱۳۶۱
* لیتوگرافی : تیموری
* چاپ وصحافی : طاهری

خواهشمند است قبل از مطالعه کتاب غلط های بشرح زیر را تصحیح نمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۹	صباذت	صباوت
۲	۱۱	کلیه	کلید
۸	۵	مرگ	رگ
۲۰	۲	هرکسی	هرکس
۲۷	۱۴	عبا در	عبدالقا در
۲۷	۲۲	وولتشاه	دولتشاه
۲۹	۱۸	بشائرالخارت	بشائرالخیرات
۳۱	۱۸	اندرونم	اندرحرم
۳۴	۱۲	جمیل	جمیع
۳۵	۱۴	سلم	سلمه
۴۶	۱۳	شهطیات	شحطیات
۴۶	۱۵	میمیرم	می پریدم
۴۸	۱۶	زمین	دنیی
۴۹	۵	بیحقیق	بتحقیق
۵۰	۲	مدتی	قدمی
۵۲	۱۱	مطایف	مطاف
۵۴	۹	قلمر	قلمرو
۵۶	۹	مشهود	شهود
۶۴	۵	جائی	جامی
۶۵	۱۶	همه	همت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۶	۱	سوا دی	سودا ی
۷۰	۱۲	رحمن	رحمی
۷۳	۱	شکری	سکری
۷۳	۱۱	ا سهبم	ا شهبم
۷۳	۱۳	بتجا ن	بتیجا ن
۷۳	۱۶	وا طلفی	وا طلعینی
۷۶	۱۵	همت	هست
۸۲	۱	ا سپشنا د	اوپانیشاد
۹۱	۱	برزم	بزم
۹۲	۷	شما عی	شعا عی
۹۵	۲	لحا ظ	لحظا ت
۱۱۳	۱۸	مسقطی	سقطی
۱۱۳	۲۰	علیم	علیهم
۱۱۴	۱۴	حقله	حلقه
۱۲۳	۱	جنب	جنت
۱۳۱	۱۷	مرسع	مربع

الروضة المباركة لسيدنا الشيخ عبد القادر الجيلاني الغوث الاعظم قدس سره العزيز - ببغداد

لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون



وسيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا حتى اذا جاؤوها وفتحت



موسی عشق طورم در وادی تجلی
مجروح لن ترانی چون هزار دارم
شستم به آب غربت نقش و نگار ظاهر
کاندر سراچه دل نقش نگار دارم

مقدمه



با آنکه مسقط الراس پیر گیلانی درکرانه های سرسبز و رویائی دریای خزر است و تا سن ۱۸ سالگی در ایران بسر می برده و مادرش اهل صومعه سرای رشت است همچنین دیوان شورانگیزی که قریحه آسمانیش را نشان میدهد بزبان شیرین فارسی سروده است متاسفانه قدر این عارف و متاله بزرگ قرن پنجم برای مردم این آب و خاک نامعلوم و شرح حال نویسان هم به طور اجمال درباره اش و کیفیت سفرش به بغداد قلمفرسایی کرده اند، در صورتیکه در ادبیات فارسی و عرفانی آثار جاویدان و فنا ناپذیر از خود بیادگار گذاشته است.

دیوان حضرت غوث پیر گیلانی شوریده وادی عرفان که خلاصه و شاید منتخبی بیش نیست دوبار بخط حاج محمد طالبانی قادری بحلیه طبع آراسته شده است. این دیوان چون مورد توجه صاحبدلان و صاحبنظران قرار گرفت در مدت کوتاهی نایاب شد. آثار فاضلانه و عارفانه پیر گیلان بکرات

درمصروهندوستان ودیگربلادعربی حتی آفریقا چاپ ومنتشرگردیدولی‌در ایران باآنکه مریدان وعلاقمندان فراوانی بویژه درغرب کشوردارد، بطبع نرسیده است رجاء واثق دارد بکمک مشتاقانی که بدنبال گنجینه ذخار ودرربار حضرت غوث هستندنگارنده ناچیزاین سطوربتواننددرآینده بسیارنزدیک ابتدا کتابهایی راکه دارای عناصرقابل ملاحظه ـ دینی ـ تعلیمی ـ تربیتی وعرفانی هستندیکی بعدازدیگری چاپ ومنتشرنمایم وچاپ بقیه‌را بعهده دیگران ودوستداران قراردهم .پیرگیلانی ازجمله محدودمشایخی است که‌تصمیم گرفت برای ایجاد ذوق وشوق هرچه‌بیشتردر دل سالکان غزلهایی وجدآور بگویدوعطش روزافزون علاقمندان راپاسخ دهدانگیزه‌اش ،وهنرش درسرودن اشعارعشق است وجذبه‌های معنوی غزلهایش هرشنونده‌ای‌رابرای ادراک وپذیرش تعلیمات دلنشین پیر قادری آماده میکندوباتعبیراتش احساسات سلوکی سالک را به غلیان وجوشش می آورد.

اگرنگارنده ناچیزاین سطورقلم دردست گرفتم‌که شرح حال وفضائل ومناقب وکرامات قطب الاقطاب رابرشته تحریردرآورم‌بخاطرآنستکه قریب ۲۵ سال ازعمرم رابخوشه‌چینی ازجهان معرفت قادریه‌صرف کردم‌وازنوجوانی عاشق دلباخته‌پیرگیلانی بودم ودلپسندترین مباحث عرفانی‌را درآثار ومیدیدم یا می شنیدم .پس ازتحصیلات مقدماتی بعلت اشتیاق وعطش وصف ناپذیربدرک حقیقت ولحن شورانگیزوآتشین وتغزلی پیر گیلانی مراوادارمیکردبدنبال پیرباشم تاباچراغ وراه‌راازچاه‌تمیز دهم . شبی دریکی ازرویاهای صادقه‌که‌خودمیدانم ولازم نیست آنرا توصیف کنم مرا به‌پیروقطب وقت حضرت شیخ عبدالکریم برزنجه که‌از

سا دا ت جلیل ا لقدرحوا له‌ام دا دند پگا ه‌که ا زخوا ب برخا ستم پس ا ز آ نکه دوگا نه‌بدرگا ه‌یگا نه‌گزا ردم بدنبا ل پیربمرزا یرا ن وعرا ق رفتم وبه محضرش شرفیا ب شدم درآ نجا جلوه‌ا ی ا زمظا هرا لاهی‌دیدم‌ا وفقط میتوا ند ا نسا ن عا شق وسا لکرا بسوی حقیقت رهبری نما ید .سعی کردم‌با ندیشه‌های پرا کنده‌ا م سروسا ما ن بدهم مختصربگویم ومفیدندا ها ی وجدآمیزی بمن می گفتنددخوا سته‌ا ت را بیا ن کن . بنظرمیرسیدشیخ‌درا نتظا رم‌بودخوب بچهره‌آ را م ا ونگریستم وبیا دا ین شعرا فتا دم:

صدقیا مت گشت هردم آ شکا ر — تا جما لش پرده‌ا زرخ‌برگشاد

چون نقا ب زلف ا زرخ‌برگرفت — جان عاشق گشت وا صل برمراد

تا به‌زلفش سرفرا زی میکنم — سا یه‌ا وا زسرما کم‌مبا د

خوا سته‌ا م را گفتم ا زکلامم مشتا قی وبی قرا ری وبی تا بی‌بخوبی آ شکا ربودبا دقت شگفت ا نگیزی مرا نگریست وفرمودراه‌طریقت‌برای جوانا ن ا ندکی مشکل ا ست ولی ترا شا یسته‌آ ن می بینم. دیگردرهم ریختگی و پریشا نیم کنا ررفته‌بودتوا فق کا مل نظری ا نجا م شد،با ندیشه‌دیگر فرورفتم که‌صدا ی نا فذ شیخ بگوش رسیدوا زنسبم سوا ل فرمودند. کرسی نا مه‌ا م را برا یشا ن قرا ئت‌کردم که‌حقیرسیدعلی ا شرف ا بن سید محمدرشیدبن سیدمحمدا مین بن سیدمحمدصا دق بن سیدا برا هیم بن سیدمحمد بن سیدا برا هیم بن سیدعبدا لکریم بن سیدمحمدبن سیدحمزه بن سیدمحمد بن سیدطا هربن سیدمحمد بن بن نشا ه‌بن بیلا دبن نائل بن طا هربن صا لح بن بلهیج بن ا مت‌بن رستم بن مصطفی بن معروف بن پا تل " برا درسیدغا زی مکی" ا بن سیدمسعودبن سیدسلیما ن بن سیدفصل ا لله بن سیدمحمدبن سیدمحمدبن سیدحسین بن سیدا حمدبن

سیدحسین بن سیداحمدبن سیدعلی عریضی بن الامام الهمام جعفرصادق ابن الامام محمدالباقربن الامام زین العابدین بن الامام المظلوم الشهیدالحسین بن الامام الهمام الشجاع الضرغام حیدرالکرارا سدالله المختار لیث بنی غالب مطهرالعجائب وغالب کل غالب وسالب کل سالب علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب (ع).

پس از استماع کرسی نامه لبخندی زدوبارشاد ایشان به طریقه قادریه مشرف شدم " یک نظرپیربه از صدچله " (۱). وهمیشه از روح پرفتوح پیرگیلانی استمداد میکردم که مرا آن قدرت معنوی عنایت فرماید که بتوانم آثار جاویدان عارف بزرگوار گیلان را منتشرکنم . بعداز مدتها بدینمنظور برنامه ای ترتیب دادم براساس این برنامه ابتدا لازم بودکتابی درباره شرح حال ومناقب وفضایل ایشان ترتیب دهم تا نوجوانان ودانش ـ پژوهان وطلاب ازعظمت اندیشه وافکار وآرای حضرت غوث آگاه شوندپس از آن درآینده نزدیک کتاب مستطاب فتوح الغیب ودیوان کامل اشعار پیرگیلانی بحلیه طبع آراسته خواهدشدودراختیار علاقمندان به توحید وطریقت وادب قرارخواهدگرفت .

برای آنکه خوانندگان ازعظمت این کهکشان وادی طریقت آگاه گردندمناسب است دراینجا مقدمه شیخ عبدالحق محدث دهلوی را که بر فتوح الغیب پیرگیلانی نوشته است نقل کنم وسخن بپایان برم .

عبدالحق دهلوی وقتیکه میخواهدکتاب فتوح الغیب را معرفی کندچنین مینویسد :

هذا کتاب فتوح الغیب لسیدنا ومولینا العلامه الاوحدالشیخ الامام العارف الکامل امام الطریق وشیخ شیوخ الاسلام علی التحقیق زینه

الوجودومراه الشهود الباز الاشهب والطراز المذهب قطب الاقطاب وفرد الاحباب القطب الاكمل الاشرف والغوث الاعظم لارفع غوث الثقلين امام الفريقين العالم الرباني القطب الفرداني والغوث الصمداني محي الدين ابي محمدعبدالقادر الحسني الحسيني الجيلاني قدس الله سره ونورروحه واوصل اولينا بركاته وفتوحه ورضي الله عنه وارضاه عنا وجامعه ولده الشيخ الامام الاواحد الشرف الدين ابومحمدويكنني بابي عبدالرحمن عيسى اشرف الاسلام جلال العلما سراج العراق ومصر ذوالنلسانين والبيانين لسان المتكلمين وترجمان العارفين رحمه الله عليه وعلي والده واولاده واخوانه وسائر الصالحين .

گفتا كه كيست محيى ؟ گفتم همان كه داني

گفتا نشان چه داري ؟ گفتم كه صدعلامت

گفتا چه پيشه داري ؟ گفتم كه عشقبازي

گفتا كه حالتچيست ؟ گفتم غم وملامت

صادقي

پاورقي صفحه (ب ـ د)

١ ـ شجره قطب العارفين طريقه قادري حضرت سيدشيخ عبدالكريم قادريزاده بشرح زيراست :

سيدشيخ عبدالكريم ثاني قدس سره بن سيدعبدالقادر بن كريم بن سيدحسين بوي خوش ابن حسين ابن عبدالكريم ابن اسماعيل ابن محمد ابن سيدبابا علي ابن سيدبابا رسول ابن بابا سيدا بن بابا رسولبزرگ ابن قلندرابن عبدالسيدابن سيدعيسى احداب ابن بايزيدابن سيد عبدالكريم ابن قطب العارفين سيدعيسى ابن علي همداني ابن سيد بابا يوسف همداني ابن سيدشيخ محمدمنصوردرزرندا بن سيدعبدالعزيز ابن سيدسلطان عبداله ابن سيداسماعيل محدس ابن امام موسى كاظم (ع) بن جعفرصادق (ع) بن امام محمدباقربن امام زين العابدين بن امام حسين بن امام علي بن ابيطالب عليهم السلام .

خورشید عرفان

(پیرگیلانی)

شیخ عبدالقادر جیلانی پیرگیلان کانون فروزان عرفان ایرانی وپایگاه وتجلی گاه بزرگ عشق سرمدی والهی درقرن پنجم هجری استکه همه شوق ها وهیجانهای پاک بشری را توحیدوایمان وپرستش باریتعالی میداند. ایمان عظیم شیخ به خداوندلایزال ازیک روحیه خاص وباطراوت شرقی برخاسته است که ورای بحث وجدل واستدلال بود.

شرق اصولا مهبط الهام الهی است واواز کودکی چنانکه خواهیم دید با ضمیری روشن وقطع علایق ازظواهردنیوی وقیل ومقال‌های عادی باطنش را مستعدجلوه گری انوارحقایق میساخت وافکاروعقایدش درهمان زمان صیادت عالی تراز اقران وهمسالانش بود. شیخ ما، پیرمایاشعله‌آسمانی عشق وشوروشوق ومستی به خداوندمتعال عشق می ورزیدواین عشق پاک برایش وبرای همه دوستان شیخ مظهرامیدومحبت وکمال وزیبایی مطلق بودوهست.

احساسات پرشور عرفانی شیخ هنگام جذبه، شورها وشعله‌ها برافروخته است واین احساس عمیق آسمانی را درکلامش درشطحیاتش میتوان مشاهده کرد.

شیخ با نیروی اعجازآمیزعرفان تاثیرعمیقی دراجتماع ومردم

سرگردان قرن پنجم برجای گذاشت ، ذوق سلیم و درک حقیقی شیخ همراه با الهامات غیبی او را بجایی یا بمقامی سوق داده که مریدانش دردها و ناراحتیهای روحی متاثر از زندگی و حوادث روزمره را خالصانه نزد او طرح میکردند و برای رفع آن عاجزانه ارشادی میدرا هنمایی داشتند .این سخنور عارف سراینده و مدیحه سرای محمدی با گرمی آفتاب وجودش دردها و آلام دردمندان را تسکین میداد گویی پناهگاه مستمندان و مستضعفان بود چه بسا صاحب دردی و صاحب دلی که به نزد شیخ میرسید غمش را ناگهان درمحضر شیخ فراموش میکرد و اگر رنج و الم باقی بود به نیروی اعجاز آمیز توکل و دم گرمش بالفور درمان مینمود به آنها میگفت :

با من دعا کنید همه سعادتها و اقبال و رفع ناراحتیها و دردها در پرتو دعای بندگان است . دعا کلید و داروی تمام مشکلات و آلام بیدرمان جهانیان است . نیایش ها همچون موجی خروشان سالکان را بسوی دریای ابدیت سوق میدهد و بناگاه مشتاقان موحد را با قدرت ابدی پیوند میدهد و لحظات پیوند چه با شکوه و زیباست . انسان سالک بویژه آنها که مشرب قادریه دارند درهمه حال نبایدخدا وند را فراموش کنند ، حتی زمانیکه میخواهند چهره در نقاب خاک کشند باید قلبشان آهنگ آسمانی و نفی و اثبات را زمزمه کنند اصولا تارک الصلوه را درجهان قادریه نه راهی است نه مقامی .

قدرت روحی پیرما عبدالقادر جیلانی موجب میشد که ارواح نیایش کنندگان بر شهپر جبریل عشق نشسته و بسوی افق اعلی توحید پرواز کنند . زندگی شیخ سراسر ایمان و توکل و ایثار و محبت خالصانه به پیامبر اکرم و اهلبیت بود . شیخ از گهواره تا گور از هزاران کانون فروغ و آسمانهای

عشق گذشت این نورها برسرراه او روشنایی می پاشیدندتا درپرتوانوار آسمانی بیشتربتوانددرقلب شیفتگان جمال محبوب وو ارستگان پاک‌نهاد نفوذکندوآنها را مجذوب قرار دهد. شیخ روحی بزرگ وشجاعتی کم‌نظیر داشت گویی دستورداشت تا رازخدایی افلاک وکهکشانهاراتاآنجا که مقدور بودبرای جویندگان مستعدوپویندگان تشنه وادی طریقت وسلوک ولاهوت آشکارکنند. سوزعشق وتب وتاب آن شیخ را وادارمیکندکه بی تابانه بسراید:

بی حجابانه درآازدرکاشانه ما — که کسی نیست بجزدردتودرخانه ما
مرغ باغ ملکوتیم دراین دیرخراب — میشودنورتجلای خدادانه ما
منکرنعره ماگوکه بما عربده کرد — تا بمحشرشنودنالۀ مستانه ما
شکرلله که نمردیم رسیدیم بدوست — آفرین(۱) بادبرین همت مردانه ما

این گفتارشاعریک انسان متعارف نیست این نیایش دلی است که ازفروغ ذات سرمدی غرق شوروهیجان واشتیاق شده است فروغ مرموزکهکشانهای عشق است که آسمان دل پیرما شیخ عبدالقادرجیلانی را روشن کرده است دراین لحظات مقدس نیروی عشق فرمانرواوحاکم است وشیخ بی تابانه عنان اختیاردل بدست قدرت جادوئی عشق سپرده است.

درغم عشق توزان بگذشت کاردل مرا — گروفایت کم‌شودیک لحظه کاردل مرا
آنکه روزم شدسیه باشدزبی صبری دل — تیره تربادازروزم روزگاردل مرا

شیخ بخاطرارزشهای والای انسانی، مذهبی واخلاقی والهامات آسمانی موردستایش ایرانیان ومسلمانان ماوراء قفقازوشبه قاره هند واعراب است، رازشهرت عظیم دراشعارش نیست بلکه درمشرب اصیل و عمیق عرفان عملی اونهفته است. شیخ دین راچون مردمک چشمش گرامی

میدارد وبرای همه مسلمانان بویژه سالکان اهل بیت وخاندان رسالت احترام خاصی قایل است مادرش ام الخیریا ام النسا نیز ازمردمان واهالی گیلان مقیم صومعه سرای رشت بودکه درآن زمان صومعی نام داشت وهم اکنون مرقدپاکش نیزدرصومعه سرا مطاف اهل دل است . اساس افکارو آراومعتقدات شیخ محبت رسول اکرم وخاصان وصحابه وا وتادقرار دارد واین عشق بزرگ به اشعارش ارزش فراوان میدهدا وگاهی درمستیووجذبه عرفانی یعنی همان حالت خلسه عارفانه به وجدمی آیدمانندبلبلی در گلستان عرفان برگلبنی می نشیندغمرا جاودانه فراموش میکندوبه ستایش مظهرعشق می پردازد ، سالکان وادی طریقت با قرائت این شعر انگیزه های درونی شیخ را شایددریابند :

وقت تجلای خدا	دررقص آمدکوه طور
اندردل سنگین سنگ	ازبسکه پیدا شدطرب
دربتکده بااین بتان	با آنکه هستم هم عنان
نورخدا بینم عیان	حیران اویم روزشب

شیخ معتقداست برای رسیدن ووصول به آسمانها وچرخ وفلک عشق باید ازخودبرون شدودرورای جهان خاکی قدم گذاشت . شیخ نیزبخود توجه نداشته وازخودبرون شدن دوست داشتن خلق الله راکه دارای هر مذهبی باشندونیایش کردن ونغمه سرودن را لازم میدانست اوبه کمک قدرت پارسایانه ایمان ازتاریکیها عبورکردوبروشناییپیوست ونیرویی بدست آوردکه میتوانست صادقانه اقرارنمایدکه من " یعنی پیرگیلان " نه حورمیخواهم نه بهشت ، اوازجمال لایزالی مسالت داردکه نقاب از چهره برداروعاشقان لاابالی وپاکباززراازسرگردانی قرن واعصا رنجات دهد .

شیخ حسرت هیچ چیزرا ندا ردا وفقط میخوا هدنغمه ا شتیا ق وبی نیا زی سر دهدوجا مطهورراکه درپرتوآ ن ظهورا ست لاجرعه بنوشدگرچه منصوروا رسربباد دهــــد :

ا زا ین سودا ی عـشق آ خرسرت بربا دخوا هی دا د

سرت چو ن میرو دخواجه چه جای فکردستاراست

جا ن برسرعشق گذا شتن ا زآ روزها ی مقدس وا سرا رآ میزعشا ق ا ست زیرا در عشق من وما یی نیست هرچه هست معشوق ا ست را یحه لطیف عشق را هیچکس ما نندشیخ درا شعا رش ندمیده ا ست :

عشق ورزیدم نـها ن ا ی وا ی برمن کا ین زما ن

نقل هرمجلس حدیث عشق پنها ن من ا ست

گویی شیخ برشهپرعشق می نشیند وبرقله عر ش وا دی محبـــــت و ا ستغنا پروا زوسیرمیکند ،وبا سا کنا ن حرم سروعفا ف ملکوت مانندحافظ همنشین میگرددودررا هها ی شیری رنگ کهکشا نها ا زره شوق وجذبه وشورو زیبا یی پرده ها را،حجا بها را بیکسومیزندوعین عیا ن را آ شکارا مشا هده می کنـــد :

چگونه سربسا یی برفلک کزغا یت عـــزّت

بهرجا پا نهی سرها تــرا زیرقــدم با شـــد

شیخ درسیرها آ شکا را می بیندکه همه جا خا نه عشق وسلوک ا ســـت و عرفا ن وشوروآ وا ی تسبیح ونیا یش درسرا سرکا ئنا ت بگوش میرسد همـه موجودا ت با زبا نی خا ص درحا ل تحمیدخدا ی متعا لند ا ین عشق درذا ت خودا نسا ن را محـر م حریم کبریا یی مینما یـد :

ما که سرمست صبغـه ا لـــه ا یـم جا ی ما با غ لامکـا ن با شـــد

عا شقا ن درجها ن نمی‌گنجند ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ا ین قفس چو ن ترا مکان با شد ؟

شیخ عبدا لقا درعا رف بزرگوا ری ا ست که دروا دی طریقت سرگردا ن وحیرا ن نبوده وچون بقدرت ا لهی ا زشرا ب عشق سرمدی سیرا ب شده ا ست لحظا تی را که ما یه پیوندش با حقیقت ا ست مقدس ومغتنم میشما رد .وگاهی بنحوی ا سرا رمگورا با زگومینما ید . فنا درهستی مطلق وگم شدن دربحر کل وغرق گردیدن دردریا ی محبت تجلی موجب میشودکه بخوا نیم :

درتجلی‌ا ین ندا آ مدکه‌خوا هددیدنم

هرکه‌برمن خا طرخودکردشب روزی‌حضور

کلما تم دروصف حا ل وجذبه خا ص شیخ قا صرونا رسا ست ، همه‌چیزدر شیخ وجدوشوروجذبه‌ا یجا دمیکندا وهزا را ن ستا ره‌وما ه‌وخورشیدا زعشق ومحبت وحضوررا می بیندکه هرکدا م‌خوددنیا ها یی بیکرا ن وبیشما رند من نمیتوا نم کیفیت روحی شیخ را هنگا م‌سرودن ا ین شعربگویم که :

مست خدا ئیم ما ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ کی بخودآ ئیم ما

سا قی‌ماچو ن‌خداست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ با ده‌شرا ب طهو ر

ا ین را زونیا زتحسین آ میز شیخ را کمترعا رفی بخودجراتیاا جا زه دا ده که‌بگویدوا عترا ف کند .آ نچه‌خوا ننده وسا لکا ن طریقه‌قا دریه‌را به سوی دنیا ها ی نا شنا خته عرفا ن می بردا رزش ا ستعا ری کلما ت وا بهام سا یه‌روشن پرمعنا ی غزلها وشطحیا ت شورا نگیزشیخ‌ا ست .

سا قی شیخ وجا م شیخ ونوربا ده‌شیخ را که‌میتوا ندتقریروتفسیر کند . آ ثا رعشق درزندگی شا عریا عا رف بزرگ ا یرا نی را بطوروضوح در آ ثا رش میتوا ن دیدعشق آرامش روحی‌شیخ رابهم زده‌ا ست گرچه‌آرامش وا قعی درزندگی پس ا زمرگ نهفته‌ا ست ا ما سنگینی با رعشق را بردلش برروحش

بخوبی درغزل زیرمیتوان احساس نمود. شیخ مانندعاشق بزرگ جهان از منتهای خوش وعیش وعشرت می نالد وازفرط نشاط بناله درمی آید وقلندرانه میگوید:

ازجان ومان آواره ام	ازدست عشق،ازدست عشق
سرگشته وبیچاره ام	ازدست عشق،ازدست عشق
ای کاشکی بودی عدم	تابازرستی ازعدم
می سوزم ازسرتاقدم	ازدست عشق ،ازدست عشق
هرروزشب دیوانه ای	درگوشه ویرانه ای
گویم بخودافسانه ای	ازدست عشق ،ازدست عشق
محیی خداراخوان وبس	این غم‌نگوباهیچ کس
نعره مزن توزین سپس	ازدست عشق،ازدست عشق

من شاهدپیچ وتاب موج عشق دروجودمطهروپاکیزه شیخ بوده ام .آه عاشقانه اش راشنیده ام چه دلنشین است نغمه ها ودردها وآه هایی‌که از جذبه عشق عرفانی برخاسته شود.

شیخ‌گویی وقتی که خودراشناخته وبه عظمت کاینات وگرداننده آن پی برده سوگند یادکرده است که دریچه دل را بروی امواج کوه‌پیکرعشق بازگشایدتاشوروا شتیاق عاشقانه را باتمام‌وجودوباتمامنا راحتی های موجودآن دریابد عشق درلحظات زندگی شیخ میهمان مهربان دل شیخ است این میزبان باچنین میهمانی درزندگی همنشین بوده است‌که از کلامش وازخامه سحرانگیزش‌معجزه ها دیده میشودوروحهای مرده راچون‌حضرت عیسی(ع) جان تازه می بخشد.

شیخ بافراست وکیاست ودرایت وحالاتی که داشت بازهمخاضعانه

دربرابرهستی هستیها خودرا چون ذره‌ای دردریای کاینات وعظمت آن محو میداندو بموقع دریافت که باید برای سیروعبورازنردبان معرفت وتشرف بآستان قرب عقل وخردرا بسویی نهدو با احساسی مقدسی که دردل جوشان وفروزان است اوراکه درا طرافش همچون هاله مقدسی قرارداردوحتی نزدیکتر از مرگ یا وریدگردنش است احساس ولمس کند.

اشک سرخ وروی زردمن گواهست ای کریم

برکمال عشق دیدارتو باللهالعظیم

بی لقای توهوادارتوکی حرم شود

درهوای غرقهای قصرجنات النعیم

دیده مشتاق شیخ درهیجان وسرمستی بهشت جاودنیش را می بیندو با دلی پراز شوق وگرمی با اوسخن میگوید تا آنجاکه ندا درمیدهد:

آتش عشق ترا ای دوست نتوانندنشاند

تا ابددردل اگرشعله زنندنا رحجیم

بهرحال ولادت باسعادت پیرما درگیلان یا جیلان ایران واقع شده است وبعضی میگویندکه جیل موضعی است بکنار رود دجله وگروهی نظر داده‌اندکه جیل محلی است نزدیک مداین وبرج عجمی واقع دربغداد محل سکونت شیخ بودما اکثرا زتذکره نویسان معتقدندشیخ بسال ۴۷۱ درگیلان متولدشده است وبسال ۵۶۱ هجری دربغداددعوت حق را لبیک گفته است.

درسن ۱۸ سالگی یعنی بسال ۴۸۸ هجری ازگیلان هجرت کرده وبه بغداد رفته است. درباره شیخ نوشته‌اند:

که قرآن مجیدرا با روایت ودرایت سرا وعلنا بنعت اتقان تجوید نموده وازاعلام محدثین واعظم سندین وعلمای متقن استماع حدیث

کرده وتحصیل علوم وتکمیل آن فرموده ودرجمیع علوم زمان اصولا وفروعا ومذهبا ازجمیع اعلام بغداد بلکه کافه علمای بلاددرگذشت سپس ازطرف باریتعالی بمرتبه قطبیت کبری وولایت مخصوص عظمی مفتخرگردید و چشمه های حکمت ازقلب اوبرساحل آسمان جاری ساخت وآهنگ لطیف وپر جلال اوهمه را درخضوع وخشوع فروبردواگرتمام موجودات رامانندآفتاب درپرتوانوارش گرفت بخاطرآنستکه اولاما درش ازاحفادامام جعفرصادق علیه السلام بودودیگرآنکه روزولادتش مصادف با اول ماه مبارک رمضان بودمادرش ام الخیرگفته چون فرزندم دراین ماه متولدشددرماه رمضان هرگزدرروزشیرنخوردی این همان عبدالقادر است که سعدی علیه الرحمه درگلستان یکبار ازاونام می برد. این همان پیرگیلانی است که سعدی روایت کرده است که عبدالقادرگیلانی را درحرم کعبه دیدند روی بر حصبا نهاده همی گفت ای خداوندببخشای وگرهرآینه مستوجب عقوبتم در روزقیامتم نابینا برانگیزتا درروی نیکان شرمسارنشوم.

این همان عالم ربانی موردنظرسعدی است که میگوید:

طاعت آن نیست که برخاک نهی پیشانی

صدق پیش آرکه اخلاص به پیشانی نیست

عالم وعابدو صوفی همه طفلان رهند

مرداگرهست بجزعارف ربانی نیست

وشاه بیت تصوف وسلوک پیرگیلانی اعتقادبوحدت وجود ، عشق وشورو بی نیازی ورهایی ازقوای مادی وعبادت ونیایش وتسبیح است.

بطورکلی قادریه یعنی مریدان حضرت غوث الاعظم بصفای باطن از راه تزکیه نفس وبجای آوردن نمازاهمیت فراوان قائلندومعتقدند

چنانچه آینه دل را از زنگار انانیت وکبر و بهیمیت نفسانی پاک سازیم وبزیور فضایل آرایش دهیم انوار حقیقت در آن متجلی می شود .

وجود حالتی که در مریدان قادریه مشاهده میشود ناشی از منبع توحید وعرفانی است که درکلام وآثار پیرگیلانی تتق میزند همه تذکره نویسان معتقدندکه شیخ بزرگوار پرورش یافته مکتب علوم دینی والهی بوده و درمعارف قرآنیه غوطه ورو بکشف وشهود مشهور من نمی توانم بگویم بحق واصل گردیده ولی مطالعه آثارش مبین آنست که قرب کلی درسیرها پیدا کرده وما مورشده است که چراغ سعادت را برای کمال آدمی درمسیر راهش قرار دهد . شیخ ما کوه ودریا ودرختان را همه درتسبیح میدید ودرس خدا شناسی را از کتاب آفرینش بمدد استادش شیخ ابوسعید مخزومی عارف بزرگ فرا گرفت ونسبت خرقه شیخ مخزومی به معروف کرخی واز کرخی بحضرت امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) میرسد وپیرصحبت شیخ ،حضرت حماد دباس است بکمک مخزومی ودباس توانست مراحل سیروسلوک را گام بگام بپیماید وبعالم جذبه وفنا برسد وما مور ارشاد خلق گردد .

نسب پیر گیلانی

حضرت پیرگیلانیَ سیدعبدالقادر رضی الله عنه تعالی کنیت آنجناب درطریقت امام ائمه ودرشریعت سبحانی ابوامحمدومحی الــــدیــن و نام نامی واسم گرامیش قطب ربانی وغـوث صمدانی سیدعبدالله جیلانی الحسنیـن ، الحسین ابن سید ابی صالح نورالدین موسی جنگی دوز ابن سیدابی عبدالله گیلانی بن سیدعمریحیی زاهدابن سیدمحمدروحی بن سیدداودبن سیدموسی ثانی بن سیدعبدالله ثانی به سیدحسنالجان بن سیدعبداله محسن بن سیدحسـن المثنی (۱) بن حضرت امام حسن المجتبی (ع) ابن حضرت امیرالموءمنین علی المرتضی کرم الله ووجهـــه و رضی الله تعالی نوراومن فلق الصباح عمودا وتـربیـــت آنحضـــرت عبدالقادر رضی الله عنه بی واسطه ازروحانیت حضرت شاه رسالت مـآبـی حسن است وپیرفرقه آن جناب شیخ ابوسعیدمخزومی است وشیخ ابوسعیـد به ترتیب نسبت خرقه او به شیخ معروف کرخی رسیده وبحضرت امـام علـی رضا بن موسی رضی الله عنهم میرسدوپیرصحبت آن حضرت شیخ حماددباس است رحمه الله علیه ازجانب مادرکنیت والده ماجده معظمه حضـرت غوثیه

---

(۱) ــ بطوریکه درنسب نامه حضرت غوث خوانده ایم غوث اعظم ازاحفاد حسن مثنـی است وحسن مثنی فرزندامام دوم حضرت امام حسن مجتبـی علیه السلام است . حسن مثنی مردمذهب وزهدوشمشیربودودرطـول عمرش باعباسیان بسختی مبارزه کرد . درحاشیه کتاب شدالازار آورده اندکـــه حسن مثنی ازعم خودحضرت امام حسین(ع) یکی ازدخترانش راخواستگاری نمود ، آن حضرت فاطمه وسکینه هردورا باونموده فرمودازاین دوهرکدام راخواهی اختیارکن حسن سربزیرانداخت چیزی نگفت حضرت فرمـودنـد :

من فاطمه را که اشبه ناس است بما درم دختر رسول الله (ص) بتو تزویج نمودم.

محمدبن عبدالله بن حسن بمناسبت زهدخود ملقب به نفس زکیه بود درمدینه به همراهی ۲۵۰ نفر پنهانی برمنصورخلیفه عباسی خروج کرد. امیرمدینه را دستگیرساخت. مردم به خلافت او گردن نهادند آنگاه بر مکه و یمن دست یافت. منصورچهارهزار نفرسوار به جنگ او فرستاد عیسی بسال ۱۴۵ هجری درمدینه بقتل رسید.

هندوشاه بن سنجرنخجوانی درکتاب تجارب السلف تحت عنوان "خروج محمدبن عبدالله المحض معروف بالنفس الزکیه" نوشته است:

او ازبزرگان بنی هاشم بود وبفضل وشرف ودین وعلم وفصاحت و شجاعت وکرم وهمه ابواب فضائل سرآمد جهان وچون شنیدکه پدرش بااقربا ونسبا درحبس است درمدینه خروج کردوامیرمدینه را براندوعامل وقاصی مرتب گردانید ودرهای زندان بشکست ومجوسان را خلاصی داد وسپس منصورعباسی برادرزاده خودعیسی بی موسی را بالشکرعظیمی بفرستاد ودرمحلی که آن را احجار الزیت میگویندنزدیک مدینه بهم رسیدند وعباسیان غالب آمدندومحمدالنفس الزکیه کشته شدوسراو پیش منصور بردند سنه خمس واربعین ومأیه

بقول نویسنده تجارب السلف منصورعباسی برای براندا ختن آخرین بازمانده اموی ابتدا باحسن مثنی بیعت کردولی بعدازپیروزی قدبر افراشت وعلیه حسن مثنی مبارزه راآغازکردحسن مردی کریم وشجاع بود نامه ای که حسن دراوج قدرت منصورعباسی باونوشت ازهرحیث جالب و خواندنی است حسن نوشت:

اعلمانی لست من اولادالطلقا ولا اولاداللعنا ولاعرفت فی الایاء و لاحضتنی امهات الاولاد

من فرزندکنیزنیستم. درآغوش برده پرورش نیافته ام بعبارت دیگریعنی "منصور" توفرزندکنیزی ودرآغوش برده پرورش یافته ای.

محبوب سبحانی رضی الله عنها ام الخیرولقب اماالخیار ونام او فاطمه (۱) بنت سید ابوعبدالله الصومعی سید ابوجمال بن سیدمحمدبن سیدطاهربن سیدعطاءالله بن سیدعلاءالدین (۲) بن سیدمحمدبن علی عریضی بن حضرت امام جعفرالصادق بن امام محمدباقربن امام زین العابدین بن حضرت الامام حسین بن امیرالموءمنین علی کرم الله وجهه ورضی الله عنهم اجمعین .

---

(۱) ــ بسال ۱۳۶۱ که نگارنده باتفاق انیس العارفین حاج میرطاهر برای شرکت درمیلادباسعادت حضرت رسول اکرم به لاهیجان رفتیم باشاره ایشان جهت دیدار درویش حاج عزت خاکسار پس ازپایان مراسم به صومعه سرا سفرکردیم آقای حاج میرطاهر مرا به درویش مذکوربعنوان یکی ازخلفای سلسله شریفه قادریه معرفی کردآقای حاج عزت اظهارداشت مرقد مطهروالده حضرت غوث باسم سیدالنساء پس ازگذشت قرون واعصار هنوزدرصومعه سراباقی ومشهوراست وهم اکنون زیارتگاه زنان ودختران معتقداین محل است چندی قبل بانوی فاضله ای بنام فیروزه شیرسوار درروءیای صادقه اش ام الخیرمادرحضرت غوث رابخواب دیدپس ازاین روءیا ایشان بکمک وهمت بانوان آن سامان مخصوصا بانوموتس خوش ــ پسند به تجدیدبنای مقبره همت گماشتندوبرای این کارشماره حساب دربانک تجارت شعبه صومعه سرا بشماره ۶۲۸ افتتاح نمودندهیئت امنایی تشکیل دادندکه آقای غلامحسین خوش پسندازگمی درزمره آنهاست .مرقد ام الخیریاام النساء درصومعه سراهمیشه زیارتگاه زنان متقی وپرهیزکار بوده ومیباشد .

(۲) ــ نسب نگارنده فقیربرحسب کرسی نامه موجودبه عریضی میرسد .

ویژگیهای عرفانی غوث الاعظم شیخ عبدالقادر گیلانی

از ویژگیهای جهان عرفان شیخ عبدالقادر گیلانی اینستکه او از روزی که خودرا شناخت خودرا پاسدار شرف وفضیلت انسانها معرفی کرد ومامور بودکه از ارزشهای بزرگ بشری دفاع کند خمیرمایه زندگی او عرفان وسلوک بودعرفان شیخ قابل درک ووصف است وسعیش براین است که بتواند به نحوی مقدورومیسور پرده از رازها بردارد وعشق را با تمام جلال وجذبه ای که دارد درمرحله تمام معرفی میکند .

سالکان وادی طریقت میدانندکه درسلوک دومفهوم یا دوکلمه وجود داردکه از هرحیث قابل بحث است شیخ محمدتقی جعفری این دورادرتفسیر چنین بیان وتحلیل کرده است .

حال عبارتست از آن هیجان ووجدروحی که به عارف دست میدهدو این حال زودگذراست درصورتیکه مقام ثابت وغیرقابل تغییروزوال .

مولانا بلخی چه خوب درکتاب مستطاب مثنوی این دوحال را بیان کرده است .

حال چون جلوه است زان زیبا عروس — وین مقام آن خلوت آمدبا عروس

جلوه بیندشاه وغیرشاه نیز — وقت خلوت نیست جزشاه عزیز

جلوه کرده عام وخاصان را عروس — خلوت اندرشاه باشدبا عروس

هست بسیار اهل حال ازصوفیان — نادراست اهل مقام اندرمیان

وززمانی گرزمان خالی بدست — وزمقام قدس کاجلالی بدست

وزهوایی کاندروسیمرغ روح — پیش ازین دیده است پروازفتوح

هریکی پروازش ازآفاق بیش — وزامیدونهمت مشتاق بیش

با توجه به گفتار وکردار و حالات شیخ عبدالقادر گیلانی میتوان گفت که شیخ آنقدر ریاضت کشید تا آنجا که هرچه مطلوبش بود بدست آورد و این مرتبه همان مرحله عالی مقام است که عرفا میگویند در این مرحله سالک گاهی بحق و گاهی بخود می نگرد و آنچه در کانون سلوکی شیخ قرار گرفته بود حقیقت یا معرفت خدا بود مقام را علامه جعفری اینطور بیان میکند:

مقام مرحله ای است که انسان از علوم محدود نسبی پا فراتر گذاشته میتواند زمان و گذشت آنرا و مکان و فضا و گسترش آنها را درهم به پیچد. این است همان مطلق که نفوس عالیه انسانی از آغاز تمدن و علم در جستجوی آنست.

بزعم شیخ، عرفای واقعی بعقیده نگارنده مانند غوث الاعظم حتی حال را آفت مقام دانسته اند.

کاشکی هستی زبانی داشتی تا زهستان پرده ها برداشتی
هرچه گویی ای دم هستی از آن پرده دیگر برا وبستی بدان
آفت ادراک آن قال است وحال خون بخون شستن محالست ومحال

غوث مقام را براساس عشق که به منزله یکی از محکمترین اصول تکوین عالم است قرار داد و آن را بمنزله واسطه میان دو جهان دانست این عشق با جذبه مذهبی مخلوط شد و در نتیجه به غوث احساسی کیهانی دست داد که همان شهود است بعبارت دیگر متحد شدن با روح جهان این احساس کیهانی را با داستانی از حضرت شیخ برای خوانندگان نقل میکنم.

اصولا گر مستقیما داستان را بدون مقدمه شرح میدادم ممکن بود محل ایراد و انتقاد باشد ولی با توجه به مقامی که شیخ داشت و دریافت نور مطلق پدیده هایی برای شیخ دست داد که گفتنی است میدانیم برای وصول

با ین نیروی لایزال وشگرف سالک احتیاج به تزکیه روح وجسم دارد به ویژه تسلیم ساختن نفس اماره بر نفس مطمئنه .

شیخ عبدالقادر گیلانی اعتراف میکند که یازده سال در یک برج بنشستم وبا خدای خود عهد کرده بودم که نخورم تا نخورانند ولقمه در دهان من نرود تا مرا نیاشامند یکبار چهل روز هیچ نخوردم بعد از چهل روز شخصی آمد وقدری طعام آورد وبنها دو برفت ونزدیک بود که نفس من بر بالای طعام افتد از بس گرسنگی گفتم والله که از عهدی که با خدای تعالی بسته ام برنگردم میشنیدم که از باطن من شخصی فریاد میکند وبه آواز بلند می گوید الجوع، الجوع . ناگاه شیخ ابوسعید محزومی رحمه الله تعالی بمن گذشت وآن آواز بشنید وگفت عبدالقادر این چیست ؟ گفتم این قلق واضطراب نفس است واما روح برقرار خود است ودر مشاهده خداوند خود گفت برخیز وبخانه ما بیا این بگفت وبرفت من در نفس خود گفتم بیرون نخواهم رفت ناگاه ابوالعباس خضر علیه السلام درآمد وگفت برخیز وپیش ابوسعید رو آنوقت من برخاستم ورفتم دیدم که ابوسعید بر در خانه خود ایستاده است وانتظار من میبرد . گفت ای عبدالقادر در آنچه من ترا گفته بودم بس نه بود که حضرت را نیز می بایست گفت ، پس مرا بخانه درآورد وطعامی که مهیا کرده بود لقمه لقمه در دهان من نهاد تا سیر شدم بعد از آن مرا خرقه پوشانید وصحبت وی را لازم گفتم .

شیخ ما ، پیر گیلانی اعتراف میکند که تا بیست وپنج سال در بیابانها بقدوم تجرید وتفرید ریاضت نمودم وتا چهل سال بوضوی عشاء نماز بامداد گزارده بودم وپانزده سال بعد از نماز عشاء به یک پا ایستاده ختم قرآن میکردم . شبی نفس من آرزوی خواب کرد ، گفته او را نشنیدم ودر آن حال

زهدوریا ضت روزه چهل روزه میدا شتم و بعدا زچهل روزا فطا ربه برگ درختان کردم. شیخ محمدتقی جعفری درجلدا ول تفسیرمثنوی مینویسد:

هنگا میکه ریا ضت بیشترطول بکشد، دیگرا نگیزه ها حا لت موقت بودن را ا زدست دا ده ،بمرحله ا ی میرسدکه ا وقا ت یا حا ل بآ را مش مبدل میگردد، با رقه های زودگذرونا چیز بروشنا ئیآ شکا ری تبدیل میشود. معرفت ثا بتی برا ودست میدهد، گویی ا زیک صحبت دا ئمی با حق بهره مند گشته ا ست بقول حا فظ :

بعدا زا ین روی من وآینه وصف جمال که درآ نجاخبراز جلوه ذاتم دا دند

درا ینجا ا نسا ن نمودا ری ا زبشریت درجوهرا صلی آ ن ومثل ا علای ا نسا ن ا ست شیخ هما ن ا نسا نی ا ست که مثنوی دربا ره ا ش سروده ا ست :

ا ین چنین آ دم که نا مش می برم گرستا یم تا قیا مت قا صرم

وا ین هما ن عا رفی ا ست که شیخ حما ددبا س رحمه ا لله علیه که ا ز جمله مشا یخ شیخ عبدالقادرا ست دربا ره ا ش گفته ا ست :

ا ین عجمی را " یعنی شیخ عبدا لقا دررا " قدمی ا ست که دروقت وی برگردن همه ا ولیا خوا هدبود، هرآ ینه ما مورشودبه ا ینکه بگویدقدمی هذه علی رقبه کل ولی ا لله وهرآ ینه آ نرا بگویدوهمه ا ولیا ء گردن نهند. شیخ حما د دبا س بسا ل ۵۲۵ جها نرا بدرودگفت .

چندسا ل بعدا زدرگذشت حما دنقل ا ست که روزی حضرت غوث ا لاعظم شیخ عبدا لقا درگیلانی برروزجمعه دررباط خودبالای منبرمعلی تشریف شریف دا شت مجلس وعظ میگفت ومیفرمودوعا مه مشا یخ قریب دوصدتن از اولیا الله حا ضربودند ازآن جمله مثل شیخ علی هیئتی بودوبقابن بطـو وشیخ ا بوسعیدقیلوی وشیخ نجیب عبدا لقا هر سهروردی وشیخ صدقه بغدا دی و

شیخ مبارک بن علی وشیخ شهاب الدین سهروردی ازمشایخ کبار حاضر بودنددرهمین حال تجلی انوارحقانی برقلب محبوب سبحانی حضرت شیخ عبدالقادرگیلانی متجلی شدوسرمست باده محبت گردیدسخن میگفتناگهان گرم شد، کلام ازدرون جان می جوشیدوبرزبان جاری میشدگوییناگهان نوری که افلاک را می شکافدتمام وجودشیخ را روشن کردوبطن حیاتاشیاء را برایش نمودارساخت وگفت : قدمی هذه علی رقبه کل ولی الله درهمین وقت که شنوندگان مسحورکلامش بودنددیدندشیخ علی هیئتی اول ازهمه بمنبررفت وپای شیخ را برگردن خودنهادوبزیردامن شیخ درآمدوبعد ازآن سایرمشایخ حاضردرجلسه برخاستندگردنهای خودرازیرپای شیخ گذاشتند. این است تصویریک انسان ویک عارف کامل عرفا معتقدند درروح انسان کامل عالیترین واقعیت ودرجسم اوذاتی ترین نوع آن جای دارد قلب عارف عرش خدا ، عقل اوقلم تقدیروجانش لوح محفوظ است وهردوجهان جلوه ومظهرانسان کامل است .

شیخ عبدالقادرمعتقدبودکه اگرخصیصه روشن بینی وپیش گویی بمن ارزانی شده باشداگراعتقادم چنان استوارباشدکه کوه را بتوانم ازجای برکنم چون عشق ندارم ؛ هیچ ندارم وشیخ مظهرکامل عشقالهی بود .

هرکرا باشدزسینه فتح باب　　اوزهرذره به بیندآفتاب

این چنین آدم که نامش می‌برم　　گربستایم تاقیامت حاضرم

واین عشق است همه ارزشها را درخودمستحیل می کند وحقیقت ترکیبی است ازمذهب وعشق . مولانا چون بآن مقام که امثال غوث الاعظم رسیده اند نرسیده درشرح عشق نمیتواندپرده برگیردوچیزی روشن بیان

کندبدینجهت میگوید :

پس چه باشدعشق ؟دریای عدم	درشکسته عقل را آنجا قدم
کاشکی هستی زبانی‌داشتی	تا زهستان پرده‌ها برداشتی
هرچه‌کویی ای‌دم‌هستی از آن	پرده‌دیگربروبستی بدان

ولی شیخ عبدالقادر پیرگیلانی که‌بکمک تزکیه‌روح ونفس‌و کوشش وتلاش وریاضت راهی یا روزنه‌ای دردرونش ایجادشده‌وبا جهش های عرفانی رازها یکی بعدازدیگری ازبرابرش برداشته‌شده میسراید :

گفتا کئی توبا ما	گفتم کمین غلامت
گفتا مگرتو مستی	گفتم بلی، زجامت
گفتا چه پیشه‌داری؟	گفتم که عشقبازی!
گفتا که حالتت چیست؟	گفتم غم وملامت
گفتا زمن چه‌خواهی ؟	گفتم که دردبی‌حد
گفتا که دردتا کی ؟	گفتم که‌تا قیامت
گفتا چه می‌پرستی ؟	گفتم جمال رویت
گفتا چه‌داری‌با من ؟	گفتم بسی ندامت

غزلهای شورانگیزشیخ گیلانی برعشق وجمال ودردتکیه‌داردشیخ استاد‌عشق الهی است ومیداندچگونه‌عاشقان رادردام زیبای سلوک و عرفان مسحورومدهوش کند وازخودبی خبرسازد .

کرامات ومناقب وغزلهای شیخ برای تشنگان وادی عشق،اکسیری است که‌تشنگی‌وعطش قرون واعصار را انسانها را معجزه‌آسا رفع میکنند .

شیخ به‌پرسش میلیونها تن انسان سرگردان که‌آیا میتوان برای سرگردانی وگرفتاریهای روزانه‌بشری دارویی پیداکرد،پاسخ میدهد :

درخدمت حق گرتو مردا نه کمربندی بخشدبتوهرلحظه تاج وکمری دیگر

هرکسی‌که درحق زد،رواز همه درهاتافت زان درنتوان رفتن هرگزبدری دیگر

برای آنکه سالکان وادی طریقت ازفراحنای جهان وجدوشورودردوعشق و نشاط پیرگیلانی آگاهی یابند با یدبه‌تحلیل دقیق آثا رشیخ‌بپردازند آراء وافکا رشیخ مولودسالها ریا ضت وعبادت وکف نفس وایثا روعوالم گونا گون مذهبی وعرفا نی است . شیخ داروی دردهای روحا نی را درسیر های خودبدست آورده است چون اوازمکانهایی عبورکرده‌که معرفت نمی تواند بکنه آنها پی مردبدینجهت کلام‌نغزش مبین اندیشه ژرف وی است و بحقیقت درقرون واعصا را فکا روآرای اوتوانسته است میلیونها آواره و سرگردا نرا درآسیا وآفریقا مجذوب ومسحورخودکند .آنان که‌خواسته‌اند از عرفان حقیقی چیزی بدست آورندریزه‌خوا رخوان سلسله‌قادریه‌بوده‌اند مشرب قادری دشمن‌ترین دشمنان نفس انسانی است اجرای‌عبادات وتزکیه روح ازمختصات این مکتب وکثرت ذکردرخلوت وجلوت وصبردرشداید‌جزء وظایف یک درویش قادری است . شاهزاده‌دارا شکوه پسرشاه‌جهان‌پادشاه هندمیگویدباتفاق پدرم نزدمرشدبزرگ سلسله قادریه هندرفتیم" میر محمد میانجیو"(۱) پدرم به‌حضرت میانجوهیرمحمدمیانجو (درزبان هندو بمعنی صاحب تعظیم) گفتندکه‌اگرتوجه‌نمائیددل ما ازدنیا سردشود ایشان فرمودند:

ـ هرگاه شما عمل نیکی بکنیدکه‌دل مسلمانی‌ازآن شادشود ،درآن

---

(۱) ـ میرمحمدملقب به‌میان میریا میانجیوازمشایخ بزرگ سلسله قادریه‌است پدراوراسائین با با میگفتندساسئین واژه‌سانسکریت است وبمعنی بابا ، ارباب ،وپدربزرگ میباشدوجی لفظ هندی است که‌برای احترام استعمال میشود، ماننداجناب ، صاحب، جیوواژه سانسکریت است وبمعنی زنده‌بودن ا ...

وقت برای خوددعا کنیدکه از غیرخدا ، غیرخدا نخواهیدواین بیت را ـ خوانـدنـد :

همخدا خواهي وهم دنیای دون   این جنون باشد ،جنون باشدجنون

این است افکار وآرای پیروان مکتب عرفان قادری که هدف آنها وواضع این مکتب پرورش دادن انسانهای کامل است . انسانی که شیخ گیلانی سعی میکردجوهرش را برایش تحلیل کندوبگویدا گرچه بظاهر عالم صغری ولی بمعنی عالم اکبری.

ازویژگیهای مکتب عرفانی شیخ گیلانی "علیکم بالجماعه" است یعنی لازم است برای سالکان نمازجماعت وذکرگفتن به هیئت اجتماع که آثارش یکی دوستی فوق العاده بین مریدومراداست واتحادوصمیمیت مریدان بیکدیگر . دراین انجمنها ست که دلها پایگاه وجایگاه نوراسلامی شودومومنان ینظر بنورالله خواهندشدودراین اجتماعات است که نفس انسانی حقایقی را درک خواهدکردوبقول مولانا :

با زغیرازعقل وجان آدمی   هست جانی درنبی ودرولی

روح وحی ازعقل پنهانتر بود   زانکه او غیبست اوزان سربود

نه نجوم ست ونه رملست ونه خواب   وحی حق والله اعلم بالصواب

ازپی روپوش عامه دربیان   وحی دل گویندآن را صوفیان

روی این اصل است که داراشکوه درکتاب سکینه الاولیاء مشایخ صوفیه قادریه را مصون ازآفت میداندومینویسد :

" بحمدالله که مقامات وبزرگی این طایفه متبرکه ،برمن ظاهرو هویداست ودرباب "،"ایشان ازهیچ شک وخطری دردل من نمانده وایشان را ازهمه چیزدوست تردارم وخدمت ایشان را سعادت کونین دانم واین

معنی برمن هویدا گشته که همه طوایف عالم، جزاین طایفه علیه، آفت دارند وبرآفتهای خود مطلع نیستند".

درپایان این مقال ذکراین نکته لازم است که پس از بررسی ومطالعه بوستان وبرخی ازداستانهای سعدی میتوان اعلام کرد که سعدی علاقه فراوان به مشرب عرفانی داشته است سعدی ازداستانی دربوستان نام میبرد که ازبزرگان صوفیه هستند که دررأس آنها شیخ عبدالقادرگیلانی وشیخ کرخی است. آرای شیخ عبدالقادرگیلانی را میتوان درحکایات واشعارش بخوبی دید:

اگرلذت ترک لذت بدانی　　دگرشهوت نفس لذت ندانی

سفرهای علوی کندمرغ جانت　　گرازچنبرآز بازش رهانی

همچنین مواعظ عرفانی غوث اعظم را درکتاب مستطاب فتوح الغیب میتوان درک نمود. این کتاب بعلت علاقه فراوان مشتاقان سه باردر مصر وهندوستان باشرح فارسی شیخ عبدالحق دهلوی چاپ شده است و آخرین بار بسال ۱۳۱۳هجری بطبع رسیده است. عبدالحق دهلوی مواعظ حضرت غوث را در۷۸ مقاله ترجمه کرده است، درمقاله السابعه والسابعون فرموده است: قال رضی الله عنه وارضا کن مع الله عزوجل کان لاخلق باش باخدای یگانه وباخلاص وحضورگویا که نیست خلق موجودومع الخلق کان لانفس باش باخلق برعایت حق وحفظ حدودشرع گویا که نفس موجود نیست، فاذا کنت مع الخلق بلانفس وچون باشی باخلق بی مداخلت نفس عدلت واتقیت عدل میکنی واستقامت میورزی برحق وتقوی وپرهیز می کنی ازخلاف حق ومن التبعات سلمت وازعاقبت بدانچه تابع ولازم می آید زکردارهای بدازآلام سلامت می مانی واترک لکل علی باب ـ

خلوتگ وبما ن همه را از خلق ونفس بردرخلوت خودوا دخل وحدک ودرآیی درخلوت تنها تری مونسک فی خلوتک بحین سرک تا به بینی توانس دهنده وآرام بخشنده خودرا درخلوت وتنهایی بچشم باطن وتشاهدما وراء العیان ومشاهده کنی بعین الیقین چیزیرا که ورای اعیان واشخاص موجوداست که بچشم سرمی نماید ونزول النفس ویاتی مکانها انزالله قربه دورگردد نفس واحکام اووگرفتاری بدان وبیاید بجای آن کارخداونزدیکی او فاذن جهلک علم ، پس آن هنگام نادانی تودانش است وبعدک قرب و دوری تونزدیکی است وصمتک ذکر وخاموشی تویادداست ووحشتک انس و پژمانی واندوه توآرام وشادی است یعنی چون نفس وظلمت او بدررفت ونورمعرفت وقرب درآید این صفات که ظاهرموجب نقصان است حکم کمال میگیرد البته درآنجامعرفتی وحالتی خواهدبودچنانکه دراضداد آنهازیرا که فانی هرچه میکندبرای خدا بلکه بخدا میکندونفسانی هرچه کندبنفس میکندوچون نفس درمیان است کمالات هم درحکم نقصان است وچون نفس هدررفت وباطن ازآلایش شرک پاک شد همه کمالات است .

هرچه گیرد علتی علت شود   کفرگیرد کاهل ملت شود

بیمارهرچه خوردزیان دارداگرچه شیرین بودوتندرست هرچه تناول کند سودمند افتدا گرچه تلخ باشد......

ودرمقاله بیست ویکم آورده است قال رضی الله عنه اذا وجدت فی قلبک بعض متحض احبه ، چون بیابی تودردل تودشمن یکیرا یا دوستی اورا فاعرض اعماله علی الکتاب والسنه پس ظاهرکن کردارهای اورا بکتاب خدا وسنت رسول فان کانت فیهما مبفوضه ، پس اگرباشدکردارهای اودرکتاب وسنت دشمن داشته شدویعنی مخالف فابشربموافقک الله

ورسوله ، پس شا دشودبسا زگا ری تومرخدا وپیغمبرخدا را دربغض وعدا وت آ ن شخص وا ن کا نت ا عما له فیها محبوبه وا گربا شدکردا رها ی ا ودرکتا ب وسنت ودست دا شته شده یعنی موا فق ومرضي وا نت تبعضه بهوا ک،دشمن میدا ری ا ورا بهوآ ی نفس توظا لم وما بغضک ستم کننده ا ورا بدشمن دا شتن توا ورا ونهنده دشمنی را درغیرجا ی ا ووعا ص لله عزوجل ورسوله نا فرما نی کنند مرخدا ورسول خدا را نا سا زگا ری کننده مرا یشا نرا بدشمن دا شتن کسیرا که دوست میدا رند ا یشا ن ا ورا فتب ا لی ا لله من بغضک پس توبه کن وبا زگرد بسوی خدا ا زین گنا ه که دشمن دا شتن تست آ ن شخص را وا سا له وبخوا ه ا زخدا ی عزوجل محبه ذا لک ا لشخص دوستی شخص را ودوستی غیرا ورا من ا حبا ب ا لله وا ولیا ئه ا زدوست دا شته شدگا ن خدا ودوست دا رندگا ن وی را ...

ودرمقا له بیست ودوم دربا ره عشق ومحبت فرموده ،ما ا کثرما تقول چه عجب بسیا را ست که میگویی توکل من ا حبه تدوم محبتی له هرکسی که دوست میدا رم من ا ورا دا یم همیشه نمی ما ند با ری من مر ا ورا فیحا ل بینت پس درآ ورده میشودما نعی درمیا ن ما ا ما با لغیبه یا بغائب شدن ونا پدیدگشتن محبوب ا وبا لموت یا بمردن وی ا وا لعدا وه یا بوا قع شدن دشمن بیکدیگروا ین درآ دمیا نست ودرمیا ن وقوع هیلولت درانواع ما ل میفرما یندکه وا نوا ع ا لاموا ل وگونا گون ما لها وا قع میشودو حیلولت دروی با لتلف وا لفرا ت من ا لیدبهلاک شدن ودرگذشتن وگمشدن ا زدست فیقا ل پس گفته شوددربیا ن سبب وبا عث برآ ن ا ما نعلم یامحبوب ا لحق آ یا نمیدا نی ا یدوست دا شته شده خدا با خوا هش وعنا یت کرده شده بوی ا لمنظورا لیه نظرعنا یت کرده شده بوی ...

اما سمعت قوله آیا نشنیدی توقول خدا را عزوجل درشان قومی‌که جهاد میکنند درراه خدا ونمی ترسند ملامت کنندگان را یحبهم‌ویحبونه دوست میدارد خدا ایشان را ودوست میدارند ایشان خدا را ، وقوله و نشنیدی قول اورا وما خلقت الجن والانس الالیعبدون وپیدا نکردم پری وآدمی را مگربرای آنکه پرستش کنندمرا وبشناسند مرا ومشغول باشند بمن ما سمعت قول الرسول آیا نشنیدی قول پیغمبر (ص) راکه‌نیزناظر است درآنکه هرکه‌را حق دوست میدارد. بغیرخودنمیگذارد وفرمود اذا احب الله عبدا ابتلاه چون دوست داردخدا بنده‌را مبتلی‌می‌گرداند واورا آزمایش میکند اورافان صبرا قتناه .پس اگرصبرکردمی‌آرونگاه میداردوذخیره میگرداندواورا برای خودونمیگذاردواورا بغیرخود.

صحابه‌گفتندیا رسول الله حس را قناه‌چیست‌معنی‌قول توا قتناه و احتمال داردکه‌بلفظ مصدرباشدیعنی چیست اقتنای‌خدای تعالی بنده‌را وبچه طریق میباشد، گفت حضرت اقتنای حق مربنده‌را آن چنان باشد که‌لم یدرله نمیگذاردمربنده‌را مالاولاولدا نه‌مال ونه‌اولادوهمسر را زوی بازمی ستانند وفقیرومجردمیگردانند. ذالک له‌اذاکان له.

نظر مولف طرایق الحقایق وریحانة الادب درباره سلسله قادریه

نایب الصدرشیرازی مولف کتاب طرایق الحقایق تحت عنوان سلسله قادریه ازسلاسل معروفیه نوشته است :

سلسله قادریه که منسوب بسیدعبدالقادرجیلانی است کنیت وی ابو محمدولقبش محي الدین ومولدش گیلان بوده وازسادات رفیع الدرجات حسنی است مادروی ام الخیرامه الخیارفاطمه بنت ابوعبدالله صومعی است که ازبزرگان مشایخ گیلان بوده وولادت شیخ درسنه چهارصدوهشتادو هشت ببغداد رسیده وبجدتمام بعلوم ادبیه وفقه وحدیث مشغول گردیده وبعدازتکمیل علوم ظاهربتحصیل مقامات باطن پرداخت وبمجاهدت وریاضت اشتغال نمودوبالاخره الباس خرقه وی باین نحوبمعروف وسید الشیخ ابومحمدعبدالقادربن ابی صالح بن عبدالله الجیلی لبس الخرقه من یدالشیخ ابی سعیدالمبارک بن‌علی المخزومی وهولبسها من یدالشیخ الحسن علی بن محمد بن یوسف القرشي الهکاری وهولبسه من یدالشیخ ابی الفرج الطرطوسی وهومن یدالشیخ ابی الفضل عبدالواحدبن عبدالعزیز تمیمی وهومّن یدالشیخ ابی بکرالشبلی و هومن ید سیدالطایفه الکرخي بغدادی وهومن یدالسری السقطی وهو من یدمعروف الجنیدوامام یافعی رحمه الله علیه درتاریخ خود فرموده وامـا کراماته یعنی الشیخ عبدالقادرمخارجه عن الحصرالی آخوروسایل مفیده وقصایدواشعارعربیه دارندازآن جمله قصیده غوثیه است بیست وهشت فردمشتمل برمقامات خودودراواخرآن نسب شریفش را

بیان نموده ذکرمیشود بعضی از آنها :

بنی هاشمی مکی حجازی وهوجدی بهنلت المعالی
انا الجیلیمحیالدین اسمی واعلامی علی راس الجبالی
انا الحسنی ولمخدع مقامی واقوامی علی عنق الرجال
وعبدالقادرمشهوراسمی وجدی صاحب العین الکمال

وشیخ را خلیفه بسیاروتربیت یافتگان بیشمار است واورا شیخ مشرق میگفته اند وابومدین را شیخ مغرب وازاصحاب او یکی محمدالاوانی است که با بن قاید معروف صاحب فتوحات میفرماید ،عبدالقادرویراموید الحضره میگفت ومیگفت که محمدبنالقایدمن المفردین وصاحب فتوحات میفرماید مفردون جماعتی اندکهازدایره قطب خارجندبعضی فیض ازحق میگیرند بیواسطه قطب وخضرازایشانست ویکی دیگرازاصحاب شیخ عبدالقادرابوالساودین الشبل ودرفصوص ازوی حکایت نموده ودیگراز مشایخ وخلفای وی شیخ شهاب الدین سهروردی است ودرحق وی گفتهاست عبدالقادرانت آخرالمشهورین بالعراق ودربلادهندوستان وعراق عرب وسایرممالک عربستان این طریقه جاریست وبسیاری ازآنها را راقم ملاقات نموده " یعنی نویسندهکتاب طرایق " ومخصوصا درسراندیب هنددرسیلان درحلقهآنها چندی بودومخفی نماناکه درباب دوم‌ازگلستان شیخ شرف الدین مصلح سعدی شیرازی میفرمایدعبدالقادرگیلانی را دیدم درحرم کعبه کهروی برحصبانهاده میگفت ، ای خداوندبرمن ببخشای واگرهرآینه مستوجب عقوبتم بقیامت نابینابرانگیزتابرروی نیکان شرمسارنگردم‌واین سخن دلیل برملاقات شیخ سعدی است عبدالقادر را ودرتذکره وولتشاه مذکوراست کهسنین عمرشیخ سعدی یکصدودهسال

بوده ودرسنیه ۶۹۱ فوت نموده با ین بیان ولادت شیخ سعدی بیست سال بعدا زفوت عبدالقادر میشود. بعضی شیخ را ا زجیل بغدا ددا نسته ا ند نه جیلان معرب گیلان که ا زسوا حل بحرخزرا ست چنا نچه محمدقا سم فرشته درمقا له دوا زدهم تا ریخ خوددرضمن ترجمه شرحا ل شیخ معین الدین چشتی بمنا سبتی گفته وا ین جیل جا ئیست پرفیض وهوا یش درنها یت ا عتدا ل ودرتحت کوه جودی وا قع شده وکشتی نوح درآ نجا قرا رگرفته وا ز بغدا دهفت روزه را هست وشیخ عبدالقادر قدس سره ا زآ نجا ست .

مدرس تبریزی درجلدسوم کتا ب ریحا نه ا لادب درشرحال حضرت غوث نوشته ا ست : محی ا لدین عبدالقادر بن ا بی صا لح موسی بن عبدا له بن یحیی گیلانی " جیلانی" ا لمولدبغدا دی ا لمنشاء وا لدفن ا بو محمد ا لکنیه ومحی ا لدین وغوث وغوث ا عظم وغوث ا لثقلین وسلسله قا دریه ا زسلاسل عرفا وصوفیه که درا غلب بلادا سلامیه خصوصا درهندو مما لک عثمانیه ا نتشا ر دا رد ، بدو منسوبست ونسب شریفش بنوشته قا موس ا لاعلام وطبقا ت شعرا نی وبعضی دیگربحضرت ا ما م حسن مجتبی علیه ا لسلام می پیوندد بنوشته شعرا نی سیدعبدالقادر بن موسی عبدا لله بن یحیی زاهد بن محمد بن دا وودبن موسی بن عبدا لله موسی بن عبدا لله محض بن حسن مثنی بن ا ما م حسن (ع) مجتبی بوده وا زا کا برعرفا ی صوفیه ومشا یخ پیرا ن طریقت وموءسس طریقه قا دریه می با شدکه قا دریه گفتن آ ن طریقت بجهت ا نتسا ب با ومیبا شدودربدا یت حا ل مدتی بوعظ وتدریس پرداخته ومجلس وعظ ا وا زدحا م تما م خا ص وعا م بوده وآ وا زه شهرت ا وعا لمگیر شده ورئیس مذهبی وقت خودبوده ودرتما می ا وقا ت تحصیل با دسترنج خودا مرا رمعا ش مینموده وسپس بنا ی تجریدوتفردگذا شته وبا زهدوعبادت

بسر برده وبا شیخ احمددباس ملاقات وازوی کسب فنون طریقت نموده واز فاطمه مادرش نقل شده است که فرزندش میگفت که من مافوق عقول هستم وهفتاد باب از علم لدنی بروی من گشاده شده است نا مبرده سیزده علم از علوم زمان تدریس مینموده ودرفروع واصول فقه تالیفاتی داردمهم‌ترین آثارش بشرح زیراست :

۱ ـ بشائرالخیرات ۲ ـ دیوان اشعار ۳ ـ ملفوظات قادریه .

نویسنده عالیقدرودانشمندمحقق آقای محمدرئوف توکلی درکتاب تاریخ تصوف درکردستان نوشته است غوث گیلانی آثارگرانبهایی در مواعظ ونصایح داردکه مشهورترین آنها ازاین قراراست :

۱ ـ الغنیه الطالب طریق الحق"چاپ قاهره ۱۲۸۸ هـ.ق"

۲ ـ الفتح الربانی (۶۲ موعظه که بین سالهای ۵۴۵ و ۵۴۶ نوشته) چاپ قاهره ۱۳۰۲ قمری

۳ ـ فتوح الغیب (۷۸ موعظه) درباره ای موضوعات که فرزندش شیخ عبدالرزاق بعدازوی گردآوری نموده ونسب نامه ی پدرش را به آن ضمیمه کرده است ودرآن بحث مفیدی ازایده واشعارش وجوددارد.

این اثردرسال ۱۳۰۴ وباردوم درسال ۱۳۹۲ هـ ۱۹۷۲م درقاهره بچاپ رسیده است .

۴ ـ حزب بشائرالحزاب دردعا واوراد چاپ اسکندریه ۱۳۰۴هـ.ق

۵ ـ جلال الظاهر" مجموعه ای ازمواعظ "

۶ ـ المواهب الرحمانیه والفتوح الربانیه درمراتب اخلاق پسندیده ومقامات عرفانی .

۷ ـ یواقیت الحکم

۸ ـ الفیوضات الربانیه " مجموعه‌ای از مناجات " چاپ قاهره ۱۳۰۲ هـ . ق

نگارنده امیدوار است درآینده بسیار نزدیک آثار حضرت غوث اعظم را در ایران که مسقط الراس حضرت پیر است بحلیه طبع بیارایم و برای انجام این منظور فتوح الغیب آماده چاپ است و پس از آن دیوان کامل گیلانی را منتشر خواهم نمود امیدوارم مشتاقان و علاقمندان اگر غزل یا اشعاری که در دیوان چاپ شده . حضرت غوث دیده نشده و در اختیار دارند بذل عنایت فرموده و برای اینجانب ارسال نمایند .

دکتر عبدالحکیم طبیبی نویسنده عالیقدر افغانی در کتاب مستطاب " نگاهی به سیر تصوف در افغانستان " آورده است .

نظر به گفته شیخ الاسلام هرات علوم عبارت از ده میباشد اول، علم توحید و دوم فقه و دین، سوم علم راجع به وعظ، چهارم علم تعبیر، پنجم علم طب ، ششم علم نجوم ، هفتم علم کلام ، هشتم علم معاش ، نهم علم حکمت و دهم علم حقیقت که تصوف مقصد است به عقیده پیرانصار تصوف یک علم برای شناسایی ورسیدن به حقیقت است غزالی وهجویری کسانی هستند که ضرورت تصوف را علما شرح کرده اند سپس نویسنده افزوده است مانند غزالی هجویری وخواجه انصاری وحضرت عبدالقادر گیلانی که در وقت مرگ غزالی ۳۳ ساله بوده صوفی های بزرگ این طریقه بشمار میروند . آنگاه در مورد جلال وشکوه تصوف در قرن عبدالقادر گیلانی نوشته است . ابومدین شعیب وابن عربی از صوفی های بزرگ این قرن اند ابن عربی در سا ویل متولد شده و در زمان حیات عبدالقادر جیلانی و مولانا جلال الدین رومی به بغداد ودمشق رفت این مرشدان یعنی " ابن عربی، جیلانی و مولانا "صوفی‌های

بزرگ ا زیک دوره مربوط به عصرجلال تصوف میبا شنددرهمین دوره بودکه بغدا دوبلخ ونیشا بورمرکزبزرگ تدریس وتعلیم وتصوف قرا رگرفت ، در بغدا دحضرت غوث فکروعقیده طریقت را با بهترین کلام ونا فذترین گفتا ر بگوش عا شقا ن میرسا نند ودرتکا مل جا معه ا سلامی میکوشید ، تا آنجاکه محضردرسش ا زمشتا قا ن وطلاب ا یرا ن ، هند ومصروچین بهره می جستندو ا نسا ن دوستی وا خوت وبرا دری را بعنوا ن ا سا س تصوف عملی بررسی میکردند . غوث ا عظم درهمه بلادا سلامی موردا حترا م بودوبه ا خلاص نام مبا رکش را علاقمندا ن برزبا ن میآوردند . عا رف بزرگوا رپیرجا مدرکتا ب شوا هدا لنبوه نقل کرده ا ست که فضا یل وکما لات ا هل بیت را مختصردرین دوا زده تن ننما یی زیرا که ا هل فضیلت ا زا هل بیت بسیاربوده‌اندچنا نچه حضرت سلطا ن ا لاولیاء غوث ا عظم محبوب یزدا نی وبرگزیده یزدا نی شیخ محی ا لدین سیدعبدا لقا درگیلانی رضی ا لله عنه بوده ا ست . ذا لک فضل ا لله یوء تیه من یشاء :

چون محمدا نبیا را سرورا ست غوث ا عظم‌ا ولیاء را قادرا ست

غوث ا عظم تصوف وا صول آنرا دا روی دردها ی معنوی وروحی ا نسا نها میدا نست وعظمت تصوف را درخلال موا عظی که ا زا وبا قیما نده وغزلهای پرسوزوگدا زش بخوبی عرضه کرده ا ست پیرگیلانی سرود :

محرم‌ا ندرونم خا ص خدا درویش ا ست

مخزن سرا لهی بخدا درویش ا ست

هست درصورت ا نسا ن ولی مظهرذا ت

جا مع‌جمله صفتهابه صفادرویش ا ست

خضر راه جهلا، هادی ارباب ضلال

گمرهان را، بخدا راه نما درویش است

وصف درویش بگفتن نتوانم کردن

زانکه درویش خدا نیست، خدا درویش است

خاک راه فقرا محیی بی‌نامونشان

سر قدم ساخته در راه خدا درویش است

پیر گیلانی عاشق طریقت بود. به علاقمندانش توصیه میکرد که دل را از زنگارهای نفسانی بزدایند او هم مانند دیگر عرفا معتقد بود که مسجد و کعبه حقیقی دل است و راه درویشی راهی است که سالک را بمقصود و هدف غائیش میرساند.

تعلیمات و نظرات ساده و موثر حضرت غوث چنان دلنشین و کراماتش بحدی شایع شده بود که قادریه در مدت کوتاهی درهندوستان نیز به والاترین جایگاه دست یافت. احترامی که حضرت غوث درهندوستان کسب کرد موجب شد که گرایش طبقات مردم برای معرفت زندگی با ین سلسله بیشتر شود. درآن ساما ن بیشتر کسانی که خود را پاسدار ان گنجینه عرفان می دانستند با بهره گیری از موقعیت خویش متوجه شدند که تعلیمات سلوکی گیلانی سهل وآسان و با طبایع مردم آهنگی دارد، بدینجهت با فروتنی وخاکساری این طریقت را استقبال کردند. اسناد منتشر شده وموجود نشان میدهد که سلسله قادریه در اواخر قرن نهم و قرن دهم در هندوستان میلیونها تن را بسوی خود همچون آهن ربائی جلب وجذب کرده بود.

با آنکه چشتیه فرقه ای بلامنازع درآن سامان بود، مع الوصف

قا دریه بکمک پیرا ن طریقت وخلفا یش توا نست موفقیتها ی فرا وا ن و ـ چشمگیری کسب کند . هندیها ی مسلما ن می دیدندحضرت غوث تنها قطبی است که فعا لیتها ی عرفا نیش با دا ستا نها وحکا یا ت ا فسا نه ا ی پوشیده نشده است . هیجا نا ت روحی وتحولی که دروی درسنین نوجوا نی بدست آ مده وا ورا وا دا رکرده که خا نه وزندگی وما دررا درگیلان بگذا روبه بغدا د برودچنا ن سا ده وبدون پیرا یه ا ست که بردل می نشیند .وا قعه توبه رئیس دزدا ن وپیروا نش که به را هزنی مشغول بودندوسپس درویش شدندهر خوا ننده یا شنونده ا ی را تحت تا ثیرقرا رمیدهد . شعشعه روحا نیت درآ ثا ر وموا عظ حضرت غوث درا ثناء سلوک عا شقا ن را به طی منا زل تشویق‌میکرد وهندیها ی سا لک میگفتندروش قا دریه نزدیک شدن ا نسا نها ست بتقریب وعنا یت سرمدی ووصول بمقا م ا نس وحظا یرقدس بی ا رتکا ب مشقت وتحمل شدا ید محنت فقط با عبا دت وذکر ومبا رزه با نفس تا آ نجا که دا را شکوه با آ نکه مقا م بزرگی دردربا رهندوستا ن دا شت بسوی این‌طریقت گرویده شدوا زگرم روا ن سلسله قا دریه گردید . دا را شکوه دررسا له حق نما آورده است که بسا ل ۱۰۴۳ هجری دچا ربیما ری سختی شددرا ثرنوشیدن آ بی که میا ن‌میرمرشدقطب قادریه همرا ه با ا ورا دبآ ن دمیده بودمدت یک هفته شفا یا فت وکسا لتی که ا ورا دربسترخوا با نده وعلیل کرده بود نا گهـا ن ا زبین رفت ودیگربا زنگشت .

دا را شکوه ا عترا ف میکندکه درآ غا زشبا ب شبی دروا قعه ا ی دیدکه ها تفی ندا درداد دوچها ربا رتکرا رکرد : که بهترین سلاسل ا ولیا ی خدا ، سلسله علیه وطریقه قا دریه ا ست . دا راشکو ه درکتا ب سفینه ا لاولیا ء شرح حا ل قطب بزرگ قا دریه درهندوستان‌را نقل کرده وملاقا تش رابا ونوشته است .

واین فقیر دوبار بملازمت شریف ایشان رسیده بودوحضرت ایشان کمال مهربانی وعنایت خاص بمن داشتندچنانچه درسن بیست ویکسالگی مرا بیماری روی دادکه اطباء را ازمعالجه آن درماندندچون پادشاه بخانه ایشان رفته است دست مراگرفته گفتند: این پسرکلان ماست واطباءازمعالجه آن درمانده اندتوجه فرمایندکه حق تعالی این را ببخشد.ایشان کاسه آب را طلب داشته دعا برآن خوانده دمیدندوبفقیردادندچون آنراآشامیدم درآن هفته صحت کامل یافتم وبالکل آن آزاربرطرف شد.

داراشکوه درباره کیفیت علاقه اش به سلسله قادریه نوشته است:

" ونسبت ارادت این فقیراگرچه ازابتدا درزمره بندگان آستان قدس نشان حضرت " غوث الثقلین ، ابومحمد، شاه محی الدین ، سید عبدالقادرجیلانی داخل است وازاوان طفولیت تا بامروزکه به بیست سالگی رسیده درجمیل احوال وهمه اوقات باطنا ازروح مقدس منورآن حضرت تربیت یافته ودرهمه جا وهمه وقت مدد ومعاونت نموده اند ودرواقعه ها این بنده شرمنده خودرا بزانونشانیده تربیت فرموده اندوامیدوارست که بعدازین نیزدردنیا وآخرت دستگیراین فقیرباشد".

داراشکوه درکتاب سفینه الاولیاء احوال ومناقب شیخ عبدالقادر گیلانی وجمعی ازمشایخ وشاگردانش را نقل کرده است خوانندگان دراین کتاب درباره ملاشاه یکی ازخلفای قادریه میخوانندکه:

ازجمله ریاضتهای ایشان یکی آنست که تا حال که سال یکهزارو پنجاه ودوهجری است زیاده برسی سال است که شب وروزیک لحظه ویک لمحه نخفته اند.

داراشکوه درکتاب سفینه الاولیاء قادریه را مصون ازآفات میداند

ونوشته است : بحمدالله‌که مقامات وبزرگی این طایفه علیه متبرکه ،که برمن ظاهروهویداست ودرباب ایشان ازهیچ شک وخطری دردل من‌نمانده وایشان را ازهمه‌چیزدوست تردارم وخدمت ایشان راسعادت کونین دانم وپیش من هیچ چیزچون همراه ایشان نیست :

هرجا که بودشیخی دیوانه اوباشم هرجاکه بودشمعی پروانه اوباشم

من ازخداوندخوددرخواهم‌که اگربزیم به‌ایشان باشم واگربمیرم‌با یشان باشم وروزحشربه‌ایشان محشورشوم . هرکه‌ایشان رایافت ، خدارا یافت وهرکه‌ایشان‌را ادب کرد ، خدارا ادب کرد . امیدکه‌جمله مریدان بلکه عالمیان سعادت خودرا درخدمت ایشان دانندانشاالله .

دارا شکوه که عاشق دلباخته ومجذوب بیقرارفرقه‌قادریه بود در رساله‌حق نما اعلام میداردکه درسلسه قادریه به‌خلاف سلاسل دیگررنج و مشقت نیست .دراین رساله درباره‌حبس دم‌نوشته‌است .

" چهاربهررا بچهاردم‌میگذرانند . اما مرشداین فقیرحضرت آخوند ملاشاه سلمه‌الله‌تعالی وابقاء بمرتبه‌ای رسانیده‌بودکه‌بعدازادای نماز عشاء حبس میفرمودندووقت نمازبامداد ، خواهی شب درازخواهی‌کوتاه نفس را میگذاشتندتامدت پانزده‌سال بدینمنوال بودتاازاثراین شغل فتح عظیمی روی دادودرهای دولت گشود . یکی ازفوایداین شغل‌آنستکه خواب تمام وکمال دورمیشود . چنانچه‌سی سال است که‌حضرت آخوندملا شاه خواب نفرمودنداین شغل شریف که‌دورکننده زنگهای‌آئینه‌دل وصفا دهنده کدورات آب وگل است ازحضرت غوث الثقلین شیخ‌عبدالقادرگیلانی به‌این فقیرازروی تحقیق رسیده‌ونام این شغل را حضرت غوث آوردو- بردفرمودندوپیردستگیرحضرت میانجیواین قدرافزودکه بعدازحبس‌کردن

نفس تا گذاشتن آن نفس لا له را گاهگاهی برزبان دل صنوبری میگفته باشندکه درخالی نشستن خطرات روی میدهدوچون متوجه به گفتن لا لله شدرفع خطرات میشودوازتوجه نمودن بجانب دیگری بازمیمانند. واین شغل رفع خطرات رامیانجیوزد وبرنا منهاده اندچه هرکسی این اسم شریف رابرداردگویی به مقصودپی برد. درسفینه الاولیاء دارا شکوه توانسته است شرح حال عده زیادی ازعرفا را دقیقاً شرح دهد دارا شکوه مشایخ سلسله جنیدیه ـ قادریه را درابتدای کتاب بشرح زیروبا ترتیب حساب شده یاد کرده است .

معروف کرخی ـ ابوالحسن سری سقطی ـ ابوالقاسم جنیدفراز نهاوندی ـ ابوبکر شبلی ـ عبدالواحدتمیمی ـ ابوالفرج طرطوسی ـ ابوالحسن علی بن محمدهکاری ـ ابوسعیدمخزومی ـ حمادبن مسلم دباس شیخ عبدالقادرگیلانی ـ سیف الدین عبدالوهاب ـ شرف الدین عیسی ـ شمس الدین عبدالعزیز ـ سراج الدین عبدالجبار ـ ابواسحق ابراهیم ـ ابوالفضل محمد ـ ابوعبدالرحمن عبدالله ـ ابوزکریا یحیی ـ ابو نصرموسی "ده تن اخیرپسران شیخ عبدالقادرگیلانی هستند"[(۱)] ـ علی بن هیتی ـ ابوعمروصریفینی ـ ابوسعیدقیلوی ـ فضیب البان موصلی ـ احمدبن مبارک ـ صدقه بغدادی ـ بقاء بن بطو ـ محمداوانی معروف به ابن قائد ـ ابوالسعودبن شبل ـ ابوعمروعثمان بن مرزوق بن حمید سلامه قرشی ـ موفق الدین مقدسی ـ محمدبن احمدجوینی ـ ابومدین مغربی ـ محی الدین محمدبن علی معروف به ابن عربی ـ صدرالدین محمدبن اسحق قونوی ـ ابوالسعادات عفیف الدین عبدالله بن اسعد یافعی ـ عبدالقادرثانی ـ عبدالله بهتی ـ میرمحمدمعروف به میانمیر

(میانجیو)، مطالعه تذکره‌ها وکتاب های خطی وچاپی درهندنشانگر قدرت معنوی سلسله‌قادریه درشبه‌قاره‌هندبوده‌است درهمه‌طبقات وقشر های اجتماع اقطاب وخلفای قادریه‌نفوذ قابل توجهی داشتند.

پاورقی صفحه‌های ۳۶،۳۷

(۱) ـ گذشته‌ازده‌تن ازپسران حضرت غوث که‌دارا شکوه‌نام‌برده‌است براساس مطلبی است که‌حسن شمس‌گیلانی درکشکول شمس آورده‌است حضرت غوث فرزنددیگری بنام عبدالسلام داشته‌است احتمالاکوچکترین فرزندان آن حضرت بشمارمیرود. شمس نوشته‌است: عبدالسلام بن عبدالقادربن ابی صالح چنگی دوست بن ابی عبدالله‌جیلی معروف برکن از حکماء ودانشمندان برجسته بوده‌است واین مردازکتب پیشینیان بسیاراستفاده‌کرده‌وشهرتی درجهان دانش پیداکرده‌حسودان بدکیش او را به‌تعطیل نسبت دادند" معطله‌چندین فرقه‌هستندگروهی خالق را منکرندودسته‌ای پیامبران را وفرقه‌ای معادرا منکرشده‌اند) دولت امامیه ناصریه‌گیلان قدرتی داشت وارا ببغدادفرستادودستورداندکه کتابهای این دانشمندبزرگ را درحضورمردم بسوزانند.عبدالله‌تمیمی بکری معروف باین مارستانه‌بالای منبررفت وخطبه‌ای خواندفلاسفه‌را لعن کردوعبداللله‌جیلی را بزشتی نام بردوکتابهای اورا درمیان آتش افکندوسوزانید.

یوسف بن‌سبستی به‌حکیم گفت من درآن بغداددرآن روزگار بازرگان بودم درآن اجتماع حاضربودم وخطا به‌این مارستانه‌را شنیدم وکتاب هیئت ابن هیثم‌دردستش دیدم وبه‌آن کتاب اشارت کردوگفت مصیبت بزرگی ودردی‌درمان‌ناپذیراینست وآنرا درمیان آتش افکندیوسف بن سبستی حکیم میگوید بعدازمشاهده‌این عمل باخودچنین گفتم که نادانی وعصبیت را به‌بین کاررا بکجاکشانیده‌که‌کتاب هیئت مذکورکه قدرت خدای توانا را نمایش میدهدمردم‌اورا کفرمیگویندوهم‌عبدالسلام بن‌عبدالقادرجیلی را بزندان افکندتاسال ۵۸۲ درزندان بماندآنگاه آزادگردیدوعمری درازکرد.

نظرا پیرا نشنا سا ن دربا ره جیلانی

درکتاب " تصوف وادبیات تصوف "نوشته برتلس که دانشمند عالیقدر آقای سیروس ایزدی آنرا ترجمه وبچاپ رسانده اندسه جا از عبدالقادر جیلانی نام برده است .درفصل تحت عنوان " تجلی سیمای ماهها "نوشته است :

اینها داستانهای کوچکی هستند درزندگی نامه شیخ مشهورعبدالقادر الجیلانی یا گیلانی زیرعنوان " بهجه الاسرار ومعدن الانوار"نگارش شخصی بنام نورالدین ابوالحسن علی بن یوسف بن الجریرا للخمی الشطانونی که درسال ۶۴۴ هجری درقاهره به دنیا آمد رئیس القارئین مسجد الازهربود ودرسال ۷۱۳ هجری وفات یافت دراین زندگینامه با آن که انباشته از اسنادهای جامع واشاره به شهودوگواهان ناظروجزئیات رویدادهای گوناگون است اما دربیشتربخشها تنها افسانه های مربوط به نام شیخ بزرگ آمده است ازروی این اثرتعیین سیمای تاریخی عبدالقادربسی دشوار است . اطلاعات مثبت بسیار اندک است وبرای جدا کردن آنها از قشرهای افسانه ای ، تحلیل بسیاردقیق انتقادی درکار ،اما این اثر مطالب دیگری به دست می دهدکه ارزش بیشتری دارند . این اثربه روشنی نشان میدهدکه صوفیان سده هفتم هجری چه تصوری ازسلف بزرگ خود داشته اندبی شک سیمایی که آنها پرداخته اندجای شخصیت واقعی شیخ را تنگ کرده است . زیرا حکایات مربوط به این صاحب کرامت سختگیر و معظم ، بیش ازواقعیات پراکنده وکوچک تاریخی دربین مریدان تاثیر

می گذارد. یادآوری این مطالب جالب است که تاثیرایران در بسیاری از این روایات محسوس است بسیار احتمال دارد که این امر را باید بحساب نسبت ایرانی عبدالقادر محسوب داشت که در بعضی حکایات دقیقا روی آن تاکید می شود. چنانچه بارها اشاره شده است که برخی از فقیهان بغداد در آغاز فعالیت شیخ به او بی اعتنایی زیاد کرده و او را هذا العجمی" ابن عجمی، یعنی ایرانی" نامیده اند.

این مساله باید مورد پژوهش قرار گیرد و ضمنا از بررسی و مطالعه آثار نسبتا فراوان منظوم و منشور شیخ که تا روزگار ما رسیده است ممکن است نتایج بسیار پر ارزشی بدست آید. بویژه روش ساختن این نکته دارای اهمیت فراوانی است که آیا دیوانی که به فارسی به او نسبت میدهند واقعا از او ست یا نه خبری که از شطنوفی دریافت میکنیم چنین است.

ابوالقاسم دلف حکایت میکند من وابومسعود ابوبکر الهودی و شیخ ابوالخیر بشر بن محفوظ بن غنیم و شیخ ابوحفص عمرالدین عبدالوهاب و پسر شیخ عبدالقادر، نزد شیخ خود محی الدین عبدالقادر الجلی رحمه اله (۱)

---

(۱) ـ برتلس ضمن بیان این داستان نوشته است کتاب بهجه الاسرار اثر رئیس القاریین مسجدالازهر بود در این زندگی نامه با آن که انباشته از اسنادهای جامع و اشاره به شهود و گواهان و نا ظر جزئیات رویدادهای گوناگون است اما در بیشتر بخشها تنها افسانه های مربوط به نام شیخ بزرگ آمده است. از روی این اثر تعیین سیمای تاریخی عبدالقادر بسی دشوار است. اطلاعات مثبت بسیار اندک است و برای جدا کردن آنها از نشرهای افسانه ای تحلیل بسیار دقیق انتقادی درکار، اما این اثر مطالب دیگری به دست می‌دهد که ارزش بیشتری دارند. این اثر به روشنی نشان میدهد که صوفیان سده هفتم هجری چه تصوری از سلف بزرگ خود داشته اند. بی شک سیمایی که آنها پرداخته اند جای شخصیت واقعی شیخ را تنگ کرده است زیرا حکایات مربوط به این صاحب کرامت سختگیر و معظم، بیش از واقعیات پراکنده و کوچک تاریخی در بین مریدان تاثیر می‌گذارد. یادآوری این مطلب جالب است که تاثیر ایران در بسیاری از این روایات محسوس است. بسیار احتمال دارد که این امر را باید به حساب نسب عبدالقادر محسوب داشت که در بعضی حکایات روی آن تاکید می‌شود و بطوریکه بعضی از فقیهان بغداد در آغاز فعالیت شیخ، به او بی اعتنائی یاد کرده و او را هذا العجمی نامیده اند.

علیه عصرپنجشنبه روزآخرجمادی الثانی ۵۶۰ هجری ۱۳ماه مه ۱۱۶۴میلادی نشسته بودیم واوباماگفتگومی کرد.ناگهان جوان زیباروییوارد شد ونزد شیخ نشست وگفت :

درود بر تو ای دوست خدا ، من ماه رجبم آمده ام برتو سلام کنم وخبر بدهم که در جریان ماه چه روی خواهد داد ماه من همراه با رفاه همگان است ومردم در این ماه رجب چیزی جز رفاه ندیدند .همین که جمعه آخرین روز آن ماه فرا رسید (۱۲ژوئن ۱۱۶۴) مردکریه المنظری وارد شد وما دوباره در حضور شیخ بودیم وگفت السلام علیکم یا حبیب الله من ماه شعبانم آمده ام ترا خبر کنم که در روزهای من چه روی خواهد داد رخدادهای من عبارتند از مرگ ومیر در بغداد ،عدم زاد وورود درحجاز وشمشیر وآشوب در خراسان . راوی میگوید در این ماه مرگ ومیر بزرگی در بغداد درخ داد . فقدان زاد و ورود درحجاز بسیار شدید بود وشمشیر درخراسان به جنبش درآمد وشیخ چندروز در ماه رمضان بیمار شد وهمین که سه شنبه ۲۹ بیست ونهم آن ماه (۹ اوت ۱۱۶۴) فرارسید وما دوباره نزد او بودیم ودرآن روز شیخ علی بن الهیتی وشیخ نجیب الدین عبدالقادر سهروردی وشیخ ابوالحسن الجوسکی حضورداشتند ، مردی سپیدروی وبا لاَبلند وارد شد وگفت السلام علیکم یا حبیب الله منماه رمضانم وآمده ام از آنچه که می بایست در ماه من برتو رود پوزش بخواهم وترا بدرود کنم واین آخرین دیدار من با توست وپیش رفت وراوی میگوید ومرگ شیخ رحمه الله وعلیه در ربیع ـ الثانی سال بعد ۵۶۲ هجری فوریه ـ مارس ۱۱۶۶ میلادی وتا رمضان دیگر زنده نماند واز پسرا وشیخ سیف الدین عبدالوهاب شنیدیم :

نبود ماهی که پیش از آغاز شدن نزد او نیاید واگر الله تعالی مقدر

کرده بودکه درآن ماه بدی ویا بدبختی روی دهداو به شکل نفرت آوری ـ میآمد واگر اله تعالی مقدرکرده بودکه درآن ماه رفاه ونعمت وامانی باشد درسیمای بسیار زیبایی نمودار می شد. برتلس که سخت تحت تاثیرافکار وعقایدشیخ واقع شده معتقداست که درموردماهها بدون تردیدشیخ تحت تاثیررسوم باستانی ایران والهیات زرتشتی قرارگرفته است.

برتلس داستان دیگری ازبهجه الاسرار باین شرح نقل کرده است در این داستان سبب پیدا شدن لقب محی الدین را برای شیخ عبدالقادر چنین نقل میکند:

محی الدین یعنی زنده کننده دین وحکایت میشودکه شیخ روزی در ـ کوچه های بغدادفقیری را دیدکه ازگرسنگی درحال نزع بودشیخ به اوکمک کردکه برخیزدووی دربرابرچشمان شیخ جان گرفت وبه شیخ گفت ،نام وی محمداست وچون شیخ اورا زنده کرده است لقب شیخ محیا لدین خواهدبود.

داستان دیگری ازبهجه الاسرارنقل مینمایدکه با همین ویژگی در باره وسوسه هایی که درراه معرفت به شیخ دست میداده است وشیخ خبر میدهدکه دنیا وشیاطین آن درچهره های زیبا ووسوسه کننده ای دربرابراو پدیدارمیشده اندولی شیخ همه را طردمیکرده است.

سرجان ملکم مستشرق معروف انگلیسی درتاریخ خودچاپ هنددرباره شیخ عبدالقادرگیلانی آورده است که:

دریکی ازکتب متصوفه تاریخ تولدشیخ عبدالقادررا درسنه چهارصد وهفتادویک هجری وفوت اورا در ۵۶۱ نوشتند وازمادروی نقل کرده اند که چون شیرخواره بوددرماه رمضان پستان بدهن نمی گرفت وخودعبدالقادر دریکی ازرسائل خویش می نویسدکه درروزقبل ازعرفه بصحرارفتم ودم ـ

گا وی را گرفتم گا وروی بمن آ وردوگفت :

ای عبدا لقا درمن آ ن نیستم ، که تو مرا خلق کردی من بخانه مراجعت کرده ، بربا م رفتم جمیع زوا رحج را دیدم که برکوه عرفا ت ا یستا ده ا ند پس بجا نب ما دررفتم وگفتم ا جا زه دا رم که عمرخودرا درعبا دت ا لهـــی صرف کنم ومیخوا هم بجهت تحصیل علم به بغدا دسفرکنم وآ نچه دیده بـــودم بوی گفتم ما درم نا گها ن گریست سپس هشتا ددینا ربیرون آ ورده گفـــت نصف آ ن مبلغ ا زمیرا ث برا دری که دا شتم بمن رسیده وچون آ نرا بمن دا د قسم دا دکه هرگزدروغ نگویم پس ا زآ ن بمن گفت ا ی فرزندترا بخدا مـــی سپا رم دیدا رما بقیا مت ا فتا دمن برا ه ا فتا دم چون نزدیک همدان رسیدم شصت سوا ربقا فله حمله کرده وقا فله را یغما نمودندیکیا زدزدا ن ا زمـــن پرسیدچه دا ری ؟ گفتم چهل دینا ردرزیرجا مه دوخته دا رم آ ن مــردچنـا ن دا نست که مزا ح میکنم بخنده دآ مددیگری هما ن سئوا ل کردوهما ن جوا ب شنیدوقتی که ا موا ل را تقسیم میکردندمرا به بلندی که ا میرا یشان درآنجا ا یستا ده بودبردندا وا زمن پرسیدچه دا ری ؟ من گفتم که دونفرشماازمن پرسیدندوبا یشا ن گفتم که چهل دینا ردرزیرجا مه دوخته دا رم ،حکم کردکه بیرون آ رم ، چون بوی نمودم تعجب کردوپرسیدچگونه ما ل مخفی خـود را بروزدا دی گفتم بدین سبب که بما درم وعده کردم هرگزدروغ نگویـــم ا میردزدا ن گفت : ا ی پسرتودرا ین سن حق ما دررا مرا عا ت میکنی ومـن حق خدا را فرا موش کرده ا م . پس دست درا زکرده گفت دست خودرا بمن ده تا دردست توتوبه کنم من چنا ن کردم وا وا زکرده خودا ظها رندامت نمود. پیروا ن وی وقتی چنا ن دیدندمتا بعت کردندهمگی بردست من استغفـا ر وتوبه کردند. پس ا میرحکم کردتا ا موا ل قا فله را که بیغما برده بودنـــد

ردکننـــــد .

پطروشفسکی مستشرق ودانشمندمشهورروسی درکتاب "اسلام درایران" که بوسیله آقای کریم کشاورزترجمه شده است درباره قادریه نوشته است :

قادریه که قدیمترین طریقت وتوسط شیخ‌عبدالقادرگیلانی‌معرب آن جیلانی است واصلا زگیلان بوده متوفی به سال ۵۶۲ هجری دربغداد ملقب به قطب الاعظم تاسیس گردیده است .

قطب این طریقت نگهبان مرقدشیخ مقدس مزبوراست وزا ویه اصلی‌طریقت نیزدرجنب همان مرقداست اکنون درهمه سرزمینهای اسلامی پیروان این طریقت دیده میشوندتا قرن نهم هجری شماراپشان درایران بسیاربوده ولی پس ازپیروزی تشیع‌درعهدصفویه پیروان قادریه کم‌شدند. طریقـت قادریه وحدت وجودی است وافراداین طریقت به‌طورپنهانی عبدالقـادر گیلانی راخدا میدانند .

رنگ سبزنشانه این سلسله است . این سلسله درقدیم باصنف ماهی‌ـ گیران مربوط بوده واعضای آن صنف درویشان این‌طریقت شمرده می‌شدند . پطروشفسکی باآنکه تحقیقات قابل توجهی دراسلام شناسی وعرفان داشته است متاسفانه درباره سلسله قادریه به مسموعات بیشترتوجه داشته تا به اسنادوکتابهای معروف ومنتشرشده وقتی که پژوهشی درباره آئین صوفیان کهن انجام نشده است گمان نمی رودهیچ‌موءلفی بخودا جازه دهدبعضی از اتهامات راواردآوردوبگویدافراداین‌طریقت به‌طورپنهانی‌عبدالقادر گیلانی راخدا میدانند .

به‌گواهی همه زندگینامه نویسان چنین ادعایی دراین‌سلسله نیست وهیچ سالکی درپنهانی وعلن نیزچنین مطلبی رابزبان نیاورده است .

نگارنده براین باوراست که پطروشفسکی با بهره‌گیری ازمسموعات آنهم ازناآگاهان واحتمالا لامخالفان این مطلب را عنوان کرده‌است حضرت پیر گیلانی ازبهترین زهاد وعباد اسلام است وسرتاسر زندگیش با وضوح و روشنائی کامل مردم را بخدا پرستی ووحدانیت دعوت کرده‌است .کتابها واطلاعات وآثاری که در دسترس است باز تابی ازفعالیتهای عارفانه و عابدانه او است .

نظر دیگر این است که پطروشفسکی مفاهیم عرفان را نمیدانسته یا بخوبی درک نکرده‌است مبحث تجلی صفات وذات وسیرالی الله وحالات سالک مجذوب وشطحیات علم است وبایدآنرا فرا گرفت وسپس با اطمینان کامل وارد مسائل عرفانی گردید .

دوستی خدای وشناختن خدای تعالی ازوظایف اولیه دراویش قادریه است اینها با بهره‌گیری ازعبادت وپرستش خداوندونیایش ومناجات واذکار بمقاماتی که موردنظراست رسیده‌اندوهرچه دارند از خداوندمتعال وپیامبراکرم واولیاءالله ومشایخ بزرگ دارندوبس .

حاشا که دلم ازتوجدا خواهدشد یا با کس دیگرآشنا خواهدشد
ازمهرتوبگذرد که را دارددوست ؟ وزکوی تو بگذردکجا خواهدشد ؟

هرمان اته خاورشناس نامی آلمانی درکتاب تاریخ ادبیات فارسی که بوسیله دکتررضا زاده شفق ترجمه‌شده‌است ، درفصل شعرعرفانی ومواعظ نوشته‌است ازطرف دیگرآثاردوشیخ صوفی معاصرمنحصرا عرفانی است وآن دوعبارتند از بونصراحمدبن ابوالحسن جامی که ژنده پیل نامیده میشودومحی الدین عبدالقادرجیلانی موءسس سلسله کثیرالانشعاب معروف درویشان قادریه که بسال ۴۷۰ یا ۴۷۱ هجری تولدیافت وقرآن و حدیث وفقه را دربغداد بیاموخت ودر ۵۲۱ درمعانی تصوف بوعظ پرداخت ودرربیع الثانی ۵۶۱ درگذشت . تالیفات عمده وی عربیست وغرلیات فارسی اودردیوان کوچکی جمع شده‌که نسخه منحصردراینديانا افیس به نشانه ۱۴۳۰ به ثبت رسیده‌است .

اته درمورد طریقتهای مشهوردرویشان اسامی زیررا ذکرمیکند : جنیدیان که موءسس آن جنیدیه‌است ، قادریان که موءسس آن شیخ عبدالقادرجیلانی است .

خیزتا خرقه صوفی بخرابات بریم
شطح و طامات بباز ا رخرابات بریم

مروری برشطح وشطحیات حضرت غوث

اصطلاح شطح ازفعل شطح مشتق میشود ودرمعنی خارج شدن ازکرانه رودخانه است ، بعبارت دیگرشطح پرده از رازها برداشتن بدون داشتن اراده واختیار است که تحت فشار احساسات شدیدوتندغیرقابل مهاردرعرفا دست میدهد .

برتلس مستشرق روسی درکتاب " ادبیات تصوف " نوشته است یک اثربسیارجالب ادبی بنام شطحیات " سخنان حکیمانه دروجد" بانام بایزیدبسطامی وابستگی داردکه درمعرض شدیدترین حملات مخالفان قرار گرفته بودوآقای دکترسیدجعفرسجادی استاددانشگاه درکتاب فرهنگ لغات واصطلاحات عرفانی درباره کلمه شطح نوشته است :

شطح سخنی است که زبان ازگفتن آن تنفرداشته باشدوگوش ازشنیدن آن کراهت داردوبمعنی حرکت است وآن بیان اموروموزاست دروصف وجدوعباراتی که وصف حال شدت وجدرا کندشطح گویندوگفته شده است که شطح کلمه ای است که از آن بوی خودپسندی بمشام آیدوادعا از آن بگوش رسدوآن دربین محققان نادردیده شده است .

جرجانی درتعریفات گویدشطح اززلات محققان است زیرادعوی بحق است که عارف بدون اذن الهی اظهاروبرملاکنند .

دراصطلاحات است که وجددرلغت بمعنی حرکت است وحرکت شدیدآسیا را " شطح " گویند ودرعرف عرفا حرکت اسرا روجدی را شطح گویند .

گفته شده است " شطحیات " کلامی را گویند که ظاهر آن بظاهر شرع راست نیاید و بعضی گویند سخنانی است که در حال شدت وجد اداشود و شنیدن آنرا برابر با ظاهر سخت و ناخوش باشد و موجب ظن وانکار گردد . در شطحیات است ، خانه ای را که آردخورد کنند ، مشطاح گویند . از بسیاری حرکات که دراو باشد پس درسخن ، شطح عبارت از حرکات اسرار ایشانست . چون وجدی قوی شود و نور تجلی درصمیم سرایشان عالی شود بنعت مباشرت و مکاشفت و استحکام ارواح درانوار الهام که عقول ایشان راحادث شود برانگیزانند ، آتش شوق ایشان بمعشوق ازلی تا برسد بعیان سراپرده کبریا و در عالم بهاء جولان کنند ، چون به بینند نظایرات و مغمرات غیب ، بی اختیار مستی درایشان آید ، جان به جنبش درآید ، سربجوش درآید زبان بگفتن درآید ، از صاحب وجد کلامی صادر شود که از تلهف احوال وارتفاع روح ، درعلوم مقامات واصول متشابه .

بایزید درشطحیات گفته است ، در وحدانیت مرغی شدم جسم از احدیت وجناح ازدیمومیت . درهوای بی کیفیت چندسال پریدم تا هوایی شدم بعد از آن هوا که من بودم ، صدهزار بار درآن هوا میپریدم تا درمیادین ازلیت رفتم . درخت احدیت دیدم . بیخ درزمین داشت و فروغ درهوای ابد . ثمرات آن درخت جلال وجمال بود . از آن درخت ثمرات بخوردم . چون نیک بنگریستم آن همه فریبندی درفریبندی بود. (۱)

نظر شیخ روزبهان قدس سره معروف به شطاح فارس درباره شطح چنین است:

سخن مستان معرفت است ، درسکر با معشوق جزخودکسی را نبیند ازغیرت سرعشق برنه بینی که مرغ سلیمان ازمستی با یار خود میگفت که

---

(۱)ـ ازکتاب روزبهان نامه صفحه ۹۲ و ۹۳

سردرآر، واگرنه ملک سلیمان را به منقار بردارم ودردریای قلزم اندازم.
شیخ روزبهان درکتاب "روح الجنان" (۱) درفصل فی شطح مرتضی علی علیه السلام نوشته است:

اما شطحیات مرتضی علی(ع) بیشتر آمد، نبینی که درغلبات سکر شقشقه انبساط چون درحلق جانش مرتفع گشتی یاساکن شدی همه شطح گفتی پذیری که گفت درصحو بعدازسکر "هیهات یا بن عباس! تلک شقشقه هدرت ثم استقرت" چون دربحرقدم غوطه خوردی ازاصداف جان لآلی شطح برانداختی، گفتی من درشبهتی نه ام، حق رادیدم ودرحق شک نکردم که که می بینم چون می بینم....

شطحی دیگرگفت :نپرستم خدایی که نه بینم. درست شدکه عبودیت به روءیت مقرون است "تعبدالله کانک تراه" می دید، تا می پرستید.
دکترغنی درکتاب "تاریخ تصوف" آورده است که دربین طیفوریه یعنی پیروان طریقه سکرشطحیات فراوان است زیرا صوفی خودرا مظهرکامل اسماء وصفات حق میشمارددرعالم بیخودی وفنا واتصال بحق بنام این مظهریت هردعوی را صحیح وبجا میداندسپس اضافه میکنددرزمانهای بعددراشعار صوفیه اعم ازطیفوریه یا غیرآنها شطحیات بحدوفوردیده میشودوبهمان اندازه که فخریات درشعرای غیرصوفی رایج ومعمول بوده شطحات دراشعار صوفیانه ازقبیل غزلیات جلال الدین رومی ودیوان شاه نعمت اله ولی شیوع ورواج یافته است. دیوان شمس تبریزی مملوبانواع شطحات است که برای نمونه غزل ذیل نقل میشود:

---

(۱) صفحه ۳۰۲ روح الجنان.

من آن جانم که همچون جان نهانم | که نور ماه و مهر آسمانم
من آن گیرم که ایمان زاید از من | من آن کفرم ولی امن و امانم
من آن نفخم که در مریم دمیدم | من آن روحم که عیسی را روانم
من آن اصلم که مخلوقات فرعم | من آن فرعم که اصل جسم و جانم
همی دانم که غیر از من کسی نیست | درون جان و بیرون از جهانم
سجودم میکند منصور شبلی | بمعنی در میان این و آنم
هزاران قرن بگذشته است تا من | درون پرده های انس و جانم
اگر بر چشم خود روپوش پوشم | ولی برچشم اهل دل عیانم
خمش گردم با مر شمس تبریز | که من درکام خاموشان زبانم

وشاه نعمت الله ولی درشطحاتش گفته است :

عشق جانان من غذای من است | این چنین خوش غذا که برای من است
هرکسی را غذا بود چیزی | نعمه الله من غذای من است
با تو گویم غذای من چه بود ؟ | این غذا دیدن خدای من است
عقل بیگانه شد ز ما و برفت | شاه عشق آمد آشنای من است
گر کسی در هوای جنت هست | جنت و حور در هوای من است
زمین و آخرت بود دوسرا | دوسرای چنین نه جای من است
وصل و هجران که عاشقان گویند | از فنای من و بقای من است
نور من عالمی منور کرد | این همه روشن از ضیای من است

حضرت غوث الاعظم که خود از تربیت یافتگان مکتب وحی و الهام و اشراق است و در مکاشفاتش جمال بیچون و تجلی حق را دم بدم و لمحه به لمحه می دید در عالم شطح و معنی مقامی بالاتر و رفیع تر از دیگران به دست آورد . سر عشق واقعی شطحیات روحانی شیخ جیلانی استوار است

او همیشه میگفت مذهبی که از عشق جوشش نداشته باشد بیهوده و با واقعیت تطبیق ندارد.

شطحیات شیخ حاکی از بررسیها وریاضتهای عمیقش درمباحث عرفانی است.

شیخ فرمود" من اراد العباده بعدالوصول فقدا شترک بالله " یعنی هرکسی که بعداز شناخت و معرفت عبادت کنده بتحقیق شرک آورده به خدای و این قول موافق آیه کریمه است که "واعبدربک حتی یاتیک الیقین ". یعنی عبادت کن پروردگار خودرا تا وقتی که ترا یقین حاصل شود. بعداز یقین مکلف نیستی . با وجودآنکه گروهی از علماا زیقین موت را اراده کرده اندوا ین چنین مسلم داریم .اما اهل الله را موتی هست قبل ازین موت بموجب حدیث " موتوا قبل ان تموتوا ".ایشان پیش از مرگ بمیرند وزنده شوند به هستی حق .

ابوبکرواسطی درتفسیراین آیه گفته است که مرتبه یقین دانستن خوبیها وبدیها را ازوست وهم حضرت غوث اعظم فرموده که او سبحانه رابگوید ای عزیزمن تو یگانه ای درآسمان ویگانه ای درزمین ونیست خدایی غیر از تو وهم می فرماید الزهدعمل الساعه ، یعنی زهدکاریک ساعت است چه زهدترک دنیا وما فیها ست ومدت دنیا درنظراهل تحقیق یک ساعتبیش نیست چنانکه گفته اند الدنیا ساعه فاجعلها طاعه ،مراد از ساعت زمان قلیل است . الدنیا یوم ولنا فیها صوم نیزدرست آیدوالورع عمل ساعتین پرهیزکاری کاردوساعت است . یک ساعت که درآن ترک دنیا کنی ویکساعت برای ترک نفس ومقصودآن است (والله اعلم). که این کارها نزدعالی همتان توفیق تیسیرالهی آسان است همچوکاری که آن را یکساعت دوساعت کنندوالموقته عمل الابد وشناخت خدای متعال کار ابداست که شناسا ندن

وصول به عالم‌لانهایه ومعرفت پیوسته درعمل بودن است .یعنی معرفت عمل نامتناهی است . وهم آن حضرت فرمودکه مدتی هذا علی رقبه کل ولی الله یعنی قدم من بردوش جمیع اولیاء الله است. این شطح بسیار بزرگ وعجیب است چنانچه حضرت شیخ میرقدس سره می فرمودندکه مراد از قدم طریقت است وبه تحقیق طریقت شیخ گیلانی ما فوق همه طریقتهاست .

نگارنده شطحیات حضرت غوث را عیناً ازکتاب " سکینه الاولیاء " که داراشکوه جمع آوری ودرتهران چاپ شده است نقل کرده‌ام وامّا در غزلیات غوث اعظم نیزجابجا شطحیات مشاهده میشود ازجمله :

ما که سرمست صبغه الله ایم	جای‌ما باغ لامکان باشد
باش تا من بنالم‌ای بلبل	کاین همه‌خلق درفغان باشد
عاشقان درجهان نمی گنجند	این قفس چون ترا مکان باشد
دم‌مزن پیش ماکه ناله‌تست	ناله‌ای گرسرزبان باشد

یا درغزل دیگرفرموده :

جام‌ما لامال دردهای خداخمرطهور	اندرونی لغوباشدنی‌صداعونی‌خمار
گربیفتددرجهنم یک تجلی جمال	بشکفدگلهای رنگارنگ‌دروی صدهزار
اندرآن خلوتکه‌آنجاره نیابدجبرئیل	میرودازفارس‌سلمان وبلال اززنگبار

یا درغزلی سروده :

بی‌تماشای‌جمالت روضه‌راهامون کنم

حورعین راازدرون قصرهابیرون کنم

حورزیبا روی‌راخواهیم‌دادن سه طلاق

گرنه رودرنورروی حضرت بیچون کنم

روضه را جلوه مده رضوان که بالله العظیم
ما بیک آهش بسوزیم وترا مجنون کنم
آب دارد این بهشتی کوثر طوبی او
ما بیکدم کار وباری هردورا یکسو کنم
ایها العاشق اگر معشوق بردارد نقاب
دیده ما درخورا ونیست آیا چون کنم
محیی با ما دارخودرا بی ریاضت تا ترا
چون جنید وبا یزید وشبلی وذوالنون کنم

ویا درتجلی گفته است :

بشنو توهای وهوی من بنگر تو رنگ وبوی من
بشکاف یک یک موی من می بین توور دروزوشب
وقت تجلای خدا دررقص آمد کوه طور
اندردل سنگین سنگ ازبسکه پیدا شدطرب
دربتکده با این بتان با آنکه هستم هم عنان
نورخدا بینم عیان حیران اویم روزوشب

ویا درغزل دیگری مستانه فرموده :

ازسجود ست مراکافرمگو دیوانه ام
سجده میکردم ندانستم که کعبه است یا کنشت
کی مشام جان مشتاقان معطر میشود
گرنباشد بوی اودرجنت عنبرسرشت

وقتیکه سالک گفتار واشعار شورانگیز شیخ را مطالعه میکند آن وقت متوجه عظمت وروح انسان کامل میشود وبیاد گفته ابن فارض میافتد

که ماه من ، هرگزغروب نمی کند ، خورشیدمن هرگزپنهان نمیشودوتمام کواکب و ستارگان مسیرخویش را ازمن میگیرند یعنی ازمنی که بمقام انسان کامل رسیده ام . وبی شک غوث اعظم نیزخورشیدبی غروب است و کائنات را میتوان ازطریق سلوک وطریقتش شناخت چون غوث انسان کامل بودوروحش با روح کلی درارتباط وجلال عشق الهی درقلبش جلوه گربدین جهت درهمه جای کائنات جمال ازلی وزیبایی مطلق میدیدا ومدیحه سرای خدای متعال ـ پیامبراکرم وخلفاست او اسرارحق راازطریق رمزواستعاره شطح بیان کرده است زیرا میداندکه :

خوشترآن باشدکه سـردلبران | گفته آیددرحدیث دیگران
گفتمش پوشیده خوشتر سـریار | خودتودرضمن حکایت گوش دار
فتنه وآشوب وخون ریزی مجو | بیش ازین ازشمس تبریزی مگو

بدینجهت غوث اعظم هنگام رحلت به فرزندبزرگ خودشیخ عبدالوهاب وصیت کردندکه خذالتوحید ـ التوحیداجماع الکل . مراداز توحید توحیدخاص است وتکرار به جهت تاکیدومراداز اجماع کل انبیاواولیااند که برتوحیدوعرفان اتفاق دارند . دیگرچیزی نگفت چون حضرت غوث به خطرافشاء اسراربه نااهلان آگاه بود لب فروبست .

آفتابی کزوی این عالم فروخت | اندکی گرپیش آیدجمله سوخت

وبرای آنکه مقام اولیاء ومراتبشان معلوم شود دراین جا برای حسن ختام شعرمولانا رانقل میکنم .

پس بهردوری ولی قایمست | تاقیامت آزمایش دایمست
هرکرا خوی نکوباشدبرست | هرکسی کوشیشه دل باشد،شکست
پس امام حی قایم آن ولی است | خواه ازنسل عمرخواه ازعلی است

مهدی وسدی ویاست ای راه‌جو　　همنهان وهمنشسته پیش‌رو
اوچونورستوخردجبریل اوست　　وان ولی‌کم ازو، قندیل اوست

عرفان درقرن پنجم وششم

ازاکابرمشایخ وعرفای نیمه‌دوم قرن پنجم هجری که‌برای بسط مبادی وگسترش عرفان درایران وممالک عربی به‌فعالیت سرگرم‌بودند عبارتنداز:

شیخ حمادبدباس که ازجمله‌مشایخ شیخ عبدالقادرگیلانی است.

شیخ عدی بن مسافرهکاری که‌درتوابع موصل زندگی میکردودرسنه ۵۵۷ رحلت کرد.

شیخ عبدالقادرگیلانی که‌بسال ۴۷۱ درگیلان متولدودرسنه ۵۶۱ در بغداددرگذشت ومرقدش درآن سامان مطایف وزیارتگاه اهل دل است شیخ واضع وبانی وموءسس سلسله‌قادریه‌است. درکنارمرقدشیخ مضیف خانه باشکوهی برای علاقمندان وزایرانش ساخته‌شده‌است که‌قادراست دهها نفراززائران راپذیرایی کند.

ابومدین بغدادی که‌اوراشیخ مغرب نامند هما نطورکه‌عبدالقادر گیلانی راشیخ مشرق لقب داده‌اند.

شیخ مجدالدین بغدادی که‌بسال ۶۱۶ هجری بدستورمحمدخوارزمشاه برودجیحون افکنده‌شدوغرق گردید. مجدالدین ازستارگان درخشان و قدراول آسمان عرفان وازمعروف‌ترین اصحاب وازخلفای نجم الدین کبری است.

نجم الدین کبری ملقب به طامه الکبری که لقب دیگرا وشیخ ولی تراش بوده موٴسس سلسله معروف کبرویه که درزمان حمله مغول فرمان جهاد علیه آنان داد وشهید شد.

از ویژگیهای این قرن توجه عرفا بشعر وشاعری دراین قرن است غزلهای شورانگیز ورباعیات وقصاید آنها می عرفا درخانقاهها قرائت می شود ومورد استقبال جوانان وعلاقمندان به تصوف قرارمی‌گیرد. صوفیان نام آورقرن ششم که ازنیاکان عشق ومحبت را بارث گرفته بودند خانقاه ها را پایگاههای عشق ومحبت قرارداده وبرای اعتلای روحی سالکان وزیر سلطه آوردن هیجانات نفسانی افراد ابیات صوفیانه رادرقلمر مکاشفات والهامات واردکرده از شعروغزل استمداد جستند. ذوقیات نقش موثری در پیشرفت وگسترش تصوف دراین قرن داشت. عرفا سعی بلیغ داشتند که در رساله وجزوه های خود از آیات قرآن مجید واحادیث استفاده کرده به عرفان جنبه دینی بدهند درسلسله قادریه که تحت نظر مستقیم حضرت غوث الاعظم اداره میشد بفضایل اخلاقی وعبادت وامر بمعروف ونهی از منکر توجه فراوان مبذول میگردید. روی این اصل مردم علاقه زیادی به شرکت درخانقاهها، یا تکیه ها داشتند. مشایخ صوفیه مورد احترام بودند افکار وتمایلات صوفیانه دربیشترخانواده ها حتی درمیان امراوصاحبان مقام نفوذ پیدا کرده بود. مذهب عشق ومحبت واخوت وبرادری وصلح و صفا موردتوجه همه طبقات بودبویژه که دراین قرن جنگهای صلیبی خاورمیانه را فراگرفته بود وروزانه صدها جوان از مسلمان ومسیحی به خاک وخون غلطیده میشدند بدینجهت عرفان بعنوان پیام آورصلح درهمه جا مطرح بود. مشایخ واکابرتصوف درقرن پنجم وششم برای تقویت

استعدا دروحی سا لکا ن طریقت به وجدوحال توجه کردندوگرا یش ا قطا ب به غزلسرا یی وتوزیع غزلها ی شورا نگیزمیا ن علاقمندان وبحث وفحص فلسفی و کلامی درزمینه کا ینا ت وروح ،حلقه ها ی درویشی را طرا وت تا زه ای دا د .

غوث ا عظم که منبع ا لها م بود ،نبوغ وقریحه صوفیانه ا ش رابه بهترین وجهی در غزلها یش نمودا رسا خت . غزلیا ت وربا عیا ت غوث ا زبغدا دبسوی ا یرا ن وهندومصروحتی مرزها ی چین طنین حقیقی ا لها ما ت عرفا نی شدوعلت روی آوردن مردم به سلسله قا دریه بویژه درهندوستا ن ا ین بودکه تصوف قا دریه عشق بزندگی وآفریدگا ررا ا سا س میدا نست دل ومحبت وا یثا رو اخو ت با عبا دت همرا ه بود ، قا دریه مبلغ ا صول ا سلامی بودوهرکس میخوا ست وا ردطریقت شود می با یست ا بتدا شریعت را با تما م وجودقبول دا شته با شدتا بسوی سعا دت دنیوی وا خروی هدا یت شود .

طریقت قا دری ا زنوع طریقت خشک نبود . غزلها ی وجدآورغوث ا عظم مبین روشن سا ختن ا فکا رمبتدیا ن ورودبطریقت ا ست درمصرعها وبیتها ی آ ن شوروجدهمرا ه باتحیرصوفیا نه بذهن میرسد . درا ین قرن ا کا برعرفا نشا ن دا ده ا ندکه دربرا برستمکا را ن وا یلغا را ن وجبا را نی ما نندبلای مغول شمشیرونیزه دردست گرفته مردا نه وشجا عا نه عا رفانه می جنگندوحتی برا برکوکبه محمدخوا رزمشا ه میا یستندومبا رزه میکنند .

قرن ششم فقط قرن شکوفا یی تصوف وشعرونثرعا رفا نه نیست بلکه قرن جنگ وستیزومبا رزه ومقا ومت علیه ستمکا را ن نیزهست .

شیخ مشرق ، خورشیدآسما ن طریقت شیخ عبدا لقا درگیلانی سروش عا لم غیب همه مردم ومؤ منا ن را بسوی روشنا یی توحیدوطریقت دعوت میکند توصیه ها یش شا ق ومشکل نیست ا وبا ا شرا ق وا لها م محض وبرکت شریعت

وطریقت چنا ن قدرتی بهم میزندکه خودرا دررا هبری ونجا ت ا فرا داز مها لک نفسا نی وبیما ریها ی روحی کم نظیرمیدا ند

حضرت غوث با موا عظش که هزا را ن تن عا شق ودلبا خته مستمع دا شت به عرفا ن ومعرفت زما ن روح تا زه ای دمیده بودوسعی میکردکه نزاع ومبا حثه ومجا دله فریقین ومسا لک مختلف بتدریج کم شودوا نسا نیت و توحیدنصب ا لعین قرا رگیرد . درا ین موردمشهوربه پیا مبرصلح وصفاگردید عرفا ی قرق پنجم وششم موجب شدندکه صوفیا ن شا عریا عا رفا ن نغمه پردا زی ما نند سنا یی ، عطا ر ، مولانا رومی وشمس مغربی وبا با طا هر مشهودووحدت وجودرا مبنا ی طریقت شمرده ودرآ شا رجا ویدا ن وفنانا پذیر خودآ ن را با کلما تی ولغا تی ظریف وبا ا ستعا ره ها ی دلنشین بیان کنند.

ا ینها هستندکه با بی ا عتنا یی به موا هب دنیوی وقدرتها ی آ ن روز جها ن نشا ن دا دندکه مذهب عا شق ز مذ هبها جدا ست .

دکترغنی درکتا ب تا ریخ تصوف درعلل توجه عرفا وشعرا ی صوفی مشرب به غزلها وربا عیا ت وقصا یدعا رفا نه نوشته ا ست :

" شا یدصوفیه زبا ن غزل وعشق ورزی با تعبیرا ت سا یرشعرارا برا ی آ ن ا ختیا رکرده با شندکه ا سرا رخودرا درتحت نقا ب ا ین ا لفا ظ محفوظ دا رندزیرا بزرگا ن صوفیه نمیخوا سته اندجوا هرمعا نی وحقا یق را بهرخا م نا لایق عرضه بدا رند با ضا فه ا زبیم ظا هرپرستا ن نمیتوا نسته ا ندعقاید خودرا بصرا حت بیا ن کنندزیرا ممکن بودجا ن آ نها را بخطربیا ندا زد .

قطع نظرا زا ینها بیا ن ا حسا سا ت عا رفا نه بوسیله ا لفا ظ ولغا ت کا ربسیا رمشکلی ا ست وگوینده نا چا ربوده که ا زرموزوا شارات ا ستعا نت بجویدوبآ ن طریق ا حسا سا ت خودرا ا ظها روتعبیرنما یدومقصودا زرموزو

اشارات این است که صوفی برای بیان محبت وعشق عارفانه وابراز احوالی که در عالم جذبه ومکاشفه صوفیانه برایش حاصل شده دست بهمان لغاتی زده که برای بیان اوضاع واحوال عالم ماده ودنیای محسوس وعشق مجازی وصوری بکار برده میشود.

درقرن هشتم عارفی بنام امیرحسینی پرسشهایی ازشیخ محمود شبستری عارف با حال وخالق کتاب " گلشن راز" بشرح زیر مینماید:

شراب وشمع وشاهد را چه معنی است ؟

خراباتی شدن آخر چه دعوی است ؟

ودرجواب شیخ شبستری فرموده:

شراب وشمع وشاهد عین معنی است

که درهرصورتی اورا تجلی است

شراب وشمع وذوق نورعرفان

ببین شاهد که ازکس نیست پنهان

شراب این جا زجاجه شمع ومصباح

بود شاهد فروغ نور ارواح

زشاهد بردل موسی شرر شد

شرابش آتش و شمعش شجر شد

شراب وشمع وشاهد جمله حاضر

مشو غافل زشاهد بازی آخر

شراب بیخودی درکش زمانی

مگر ازدست خود یابی امانی

بخور می تا زخویشت وارهاند

وجود قطره با دریا رساند

وغوث اعظم الهامات آسمانی را برحسب ذوق وحال با اصطلاحات دنیای محسوس درقالب غزلها آورده تا دلها را روشن وبطرف اصل خودطیران کنند .

مـی صافی طلـب جـانـان کـه دردی کش گرانخواراست
تـو ازسـاقـی نشـانـی گـو کـه اینجا مست بسیاراست
از این سـودای عشق آخر سـر بـربـاد خـواهی داد
سـرت چون میـرودخـواجـه چـه جای فکـردستاراست

برای درک ادبیات حضرت غوث میگویندبهتراست درحلقه های ذکری عرفانی این سلسله جلیله شرکت کردتا درهنگام غلبه جلال وحضورمعجزه های کلام را علاینه احساس نمود .

این قدرگفتیم بـاقی فکرکن فکراگرجامدبود روذکـرکن
ذکـرآردفکـررا دراهتـزاز ذکـررا خـورشیدااین افسرده ساز
اصل خودجذبه است لیک ای خواجه تاش کارکـن مـوقـوف آن جذبه مباش
زانکه ترک کارچـون نازی بود نازکـی درخوردجا نبـازی بود

بطوریکه میدانیم درسلوک قادریه بیشترکار با حضورذهن ودل است ودرگفتار حضرت غوث خوانده ایم که کار دل درذکربجایی رسدکه آوازدل با آنکه درپنهان است تمام وجودرا دربرگیردوچون منقطع گرددنـوردل خویش بچشم سربه بیندديگربیش ازین دراین باره نتوانم گفت چـون در طریقت قادریه قلوب الرجال قبورالاسرار است وما نمی توانیم درا عماق دل سالک قادریه واردشویم السرما غیبه الحق ولم یشرف علیه الخلق رازآنست که پروردگار پنهانش نکرده ومخلوق را برآن دسترسی نیست تنها باین نکته میتوان اکتفا کردکه درحلقه های سلوکی قادریه دل سالک ازصورکثرات وهمی بشهودتجلیات جلالی متمایل میگرددومقام وحدت

که مقصددل همه عارفان وقبله طالبان راه حق است ایجا دمیشودواما کیفیت احوال درونی آن با سالک است نه با نگارنده .

آنچه اوریخت به پیمانه ما نوشیدیم

اگرا زخمربهشت است وگرا زباده مست

کرامات شیخ

هجویری درکتاب کشف المحجوب درباب کرامات نوشته است :

بدانکه ظهورکرامات جایزاست برولی اندرحال صحت تکلیف بر وی وفریقین ازاهل سنت وجماعت برین متفقند واندرعقل تیزمستجیل نیست ازآنچه این نوع مقدورخداوندا ست تعالی وتقدس واظهار آن متنافی هیچ اصل نیست ازاصول شرع وکرامت علامت صدق ولی بودظهورت آن برکاذب روا نباشد. هجویری بدنبال آن درفرق بین معجزات وکرامات عقیده دارد که سرمعجزات اظهار است وازآن کرامات کتمان وثمره معجزه بغیربازگرددوکرامت خاص مرصاحب کرامت را بود.

حال باید دید که کرامت برولی اندرچه حال ظاهرشود؟ اندرحال صحویا درحال سکر. بایزیدوذوالنون مصری ومحمدبن خفیف وحسین منصورحلاج ویحیی بن معاذبرآنندکه اظهارکرامت برولی بجزاندرحال سکروی نباشدوآنچه اندرحال صحوباشد آن معجزانبیا بودواین فرقی واضح است میان معجزه وکرامات .

نفحات الانس جامی ومقامات ژنده پیل وزندگانی ابوسعیدمهنی پراست ازکرامات اولیا . بزرگان اهل طریقت معتقدندا عمال وافعال اوتاد واقطاب حقیقی را نباید با موازین معمولی سنجیدبقول دکتر

غنی درکتاب تاریخ تصوف، صوفیان قرن اول اهمیت بسیار بمعجزات وکرامات نمیداده اند ولی بعدها که پرستش اولیا دربین اهل سلوک شایع شد موضوع کرامات اهمیت یافت.

شیخ ابوالحسن خرقانی گفته هزار منزل است بنده را بخدا اولین منزلش کرامات است اگر بنده مختصرهمت بود بهیچ مقامات دیگر نرسد.

درکتاب اسرار التوحید نوشته است که زنی را در مجلس شیخ در مبهنه حالتی پدید آمد خویشتن را از بام بینداخت. شیخ اشارت کرد در هوا معلق بماند بازدست فروکردند و او را بربام کشیدند بنگریستند دامن او درمیخی آویخته بود.

نقل است از ابراهیم ادهم که روزی برلب دجله نشسته بودم و خرقه ژنده خود پاره میدوخت سوزنش در دجله افتاد کسی از او پرسید که ملکی چنان از دست بدادی چه یافتی؟ اشارت کرد بدریا که سوزنم بدهید ماهیها از دریا برآمدند و هریک سوزنی زرین بدهان گرفته بودند. آنگاه ابراهیم گفت سوزن خویش بخواهم ماهی کوچکی سوزن او بدهان گرفته گفت کمترین چیزی که یافتم بماندن ملک بلخ این است دیگرها را تو ندانی. مولانا چه خوب سروده است.

معجزاتی وکراماتی خفی   برزند بر دل زپیران صفی

که درونشان صد قیامت نقد هست   کمترین آنک شود همسایه مست

معجزه کان برجمادی زد اثر   یا عصا یا بحر یا شق القمر

گر اثر برجان زند بی واسطه   متصل گردد به پنهان رابطه

برجمادات آن اثرها عاریه است   آن پی روح خوش متواریه است

حبذا خوان مسیحی بی کمی   حبذا بی باغ، میوه مریمی

درکتاب سلسلة العارفین نوشته شده است :

درکنار رودنیل شاه نعمت الله را با سیدحسین اخلاطی صحبت افتاد . بعد از آن سیدحسین از خلوت بیرون آمده اول با آن حضرت معانقه نموده پس از آن یاران را دریافت و همگی جلوس نمودند سیدحسین بحضرت کرامت مرتبت گفت نعمت الله میخواهم از علوم غریبه مثل کیمیا ولیمیا و سیمیا رمزی برایشان ظاهر کرد حضرت شاه بسیدحسین گفت که مدعای ما کیمیای فقر محمدی است .

جان میدهند بهرجوی سیم اغنیا   آگه نیند از عمل کیمیای فقر

درروز دیگر شاه یاران را وداع نموده متوجه کعبه معظمه شد و بعد از قطع چند منزل حقه سربسته مهر نموده بدست درویشی داده بخدمت سیدحسین فرستاد وسیدحسین سرحقه را گشوده وقدری پنبه ومقداری آتش سوزنده درا ندرون حقه یافت تعجب نمود گفت دریغ که صحبت نعمه الله درنیافتم . درویشی که حقه مزبور را برای سیدحسین می برد در راه بخاطرگذرانید که کاش حضرت سیدنعمت الله روزی چند در صحبت سیدحسین توقف میفرمود تا ازعمل کیمیا بهره ورگردیده از صعوبت فقر وفاقه خلاص میگشتیم . چون بخدمت آن حضرت باز گشت برضمیر منیر حضرت ولایت منزلت آنچه بخاطر درویش رسیده بود هویدا گشت سنگ پاره ای از زمین برداشته پیش درویش انداخت و فرمود که این سنگ را نزد جوهری برده بپرس که قیمت این سنگ چند است ؟ چون قیمت معلوم کنی از جوهری گرفته آن را باز آور وچون درویش آن سنگ را بنظر جوهری برد جوهری پاره ای لعل دید که در عمر خود مثل آن لعل ندیده بود قیمت آن لعل را هزار درم گفت . درویش معلوم کرده سنگ را باز گرفته بخدمت سیدنعمت الله باز آورد آن حضرت فرمود تا آن سنگ لعل

شده را صلایه نموده شربت ساخت وهردرویشی را قطره ای چشانید وفرمود:

ما خاک راه را بنظرکیمیا کنیم	صددردرا بگوشه چشمی دوا کنیم
درحبس صورتیم وچنین شادوخرمیم	بنگرکه درسراچه معناچها کنیم ؟
رندان لاابالی ومستان سرخوشیم	هشیاررابمجلس خودکی رهاکنیم ؟
موج محیط وگوهردریای عزتیم	مامیل دل بآب وگل آخرچرا کنیم ؟
دردیده روی ساقی ودردست جام می	باری بگوکه گوش بعاقل چراکنیم؟
ما را نفس چوازدم عشق است لاجرم	بیگانه را بیک نفسی آشناکنیم
ازخودبرآ ودرصف اصحاب ماخرام	تا سیدانه روی دلت باخدا کنیم

کرامت برای عارف وارسته حالی است که ازما سوی اله منقطع گشته وازحدود یقینات معمولی وعادی خارج میشودوابوابهایکی بعدازدیگری برایش بازمیگرددتاآنجاکه آنچه سالک درآینه بعیان مشاهده کندعارف اندرخشت بیند بیش ازآن . حاصل آنکه کرامت خاص عرفائی است که قلبشان منبع معرفت است وجمیع صفات حقیقت درآن جلوه گر است . ازجمله کسانیکه درطریقت کراماتی داشتند وببرکت اشراق وجذبه بدرجه اعلی رسیدند وبرغیب وعالم غیب آگاهی یافتندحضرت غوث الاعظم است .

یکی ازمشایخ بزرگ نقل میکندکه من وشیخ علی هیئتی درمدرسه شیخ عبدالقادربودیم که یکی ازاکابربغداد پیش شیخ آمدوگفت یاسیدی قال جدک رسول الله صلی الله علیه وسلم مندعی فلیجب وهاانا ادعوک الی منزلی " ای سید من جدت رسول اکرم فرمودآنکه وی را بخوانند بایدکه قبول کنندا کنون دعوت کردم ترا بمنزل خویش ".

درپاسخ فرموداگربمن اجازه دهندبیایم سپس اندکی بفکرفرو

فت وگفت می آیم وبرا شترسوا رشدوشیخ علی هیئتی رکا ب را ست وی زا
بگرفت و من رکا ب چپ تا بسرا ی آ ن شخص رسیدیم وهمه مشا یخ بغدا د و
علما وا عیا ن آ نجا بودندوسما طی کشیدند ، برروی سما ط ا نوا ع نعمتهه
بودوهم سله سرپوشیده دوکس بردا شتد پیش آ وردندودرآ خرسماط نهادند
سپس دعوت کنند،گفت ا لصلا شیخ سربزیرا ندا خت وهیچ نخوردوا ذن خوردن
نیزبکس ندا دوا هل ا لمجلس کا ن رئوسهــم ا لطیر من هیبته .پس حضـرت
شیخ عبدا لقا دربمن وشیخ علی هیئتی ا شا رت کردکهآ ن سله را پیشآرید
برخا ستیم وآ نرا بردا شتیم وبس گرا ن بودودرپیش حضرت شیخ نها دیــم
فرمودتا سرآ نرا بگشا ییم دیدیم که فرزندآ ن شخص بودکه نا بینا وفلج و
جذا م تما م چهره ا ش را فرا گرفته بود . شیخ گفت قمبا ذن ا لله معــا فا
فرزندصا حبخا نه با لفوربرخا ست چشمها یش مید بدوبخوبی را ه میرفــت .

منتخبی از غزلیات حضرت غوث

((در حق))

ای ذکرترا دردل هردم اثری دیگر وی ازتوبملک جان دارم خبری دیگر

ازتیر ملامتها داریم دل مجروح جزلطف توما را نیست والله سری دیگر

سلطان جمال توتا جلوه دهدخود را برساخته ازبردل آئینه گری دیگر

درمعرکه محشرآهی نزند عاشق هردم اگرش سوی تودرمقری دیگر

زان می که با ودادی درروزالست ای دوست لطفی کن وما داده جایی قدری دیگر

درخدمت حق گرتومردانه کمربندی بخشدبتوهرلحظه تاج وکمری دیگر

درخانه بی روزن یعنی لحدتاریک برجان توخواهدتافت شمس وقمری دیگر

یارب توبمشتی خاک ازبس که نظرداری پیدا شده هرلحظه صاحب نظری دیگر

عیش وتن وجان ودل از رهگذرعشقت عشرت نتوان کردن ازرهگذری دیگر

بردوخت دل ودیده ازدیدن غیرحق نبوددل مجنون راجزاین هنری دیگر

هرکس که درحق زدروازهمه درهاتافت زان درنتوان رفتن هرگزبدری دیگر

درآئینه دل دیده محیی رخیا روگفت ای ذکرترادردل هردم اثری دیگر

****

گو مباش

گرمرا جان دربدن نبودبدن گوهم مباش

چونکه یوسف نیست با من پیرهن گوهم مباش

گربمیرم لاشه من همچنان درافکند

چاک شدچون جامه جانم کفن گوهم مباش

درچمن گرخشک وترسوزددیگرآن هم‌بسوز
چون نباشدیارمن سروسمن گوهم مباش

چون مرارانی زکوی خودمخوان یاررقیب
ازگلستان گررودبلبل زغن گوهم‌مباش

یک سرمویت مبادا کم شودهم‌گفته‌ای
که‌نباشدمحیی راافکارمن گوهم‌مباش

(۱)
نعره مستانه

بی حجابانه درآازدرکاشانه ما	که‌کسی نیست بجزوردتودرخانه ما
گربیایی بسرتربت ویرانه ما	بینی ازخون جگرآب شده‌خانه ما
فتنه‌انگیزمشوکاکل مشکین مگشای	تاب زنجیرندارددل دیوانه ما
مرغباغ‌ملکوتیم دراین دیرخراب	میشودنورتجلای خدادانه ما
باا حددرلحدتنگ بگوئیم‌که‌دوست	آشنائیم تویی غیرتوبیگانه ما
گرنکیرآیدوپرسدکه بگورب توکیست	گویم‌آنکس‌که‌ربوداین دل‌دیوانه ما
منکرنعره ماگوکه‌بما عربده‌کرد	تابمحشرشنودنعره مستانه ما
شکرلله‌که‌نمرده‌یم رسیدیم‌بدوست	آفرین بادبراین‌همت مردانه ما
محیی برشمع‌تجلای جمالش میسوخت	دوست میگفت زهی همه مردانه ما

oooooooooooooo

سرت بربادخواهی داد

می صافی طلب جانان که‌دردی کش گرانخواراست
تواز ساقی نشانی کوکه‌اینجامست بسیاراست

(۱) ـ آقای دکترعلی مقدم‌درکتاب آموزنده " دیباچه‌ای برعرفان‌مولانا " نوشته‌است ، پیرماشادروان شیخ زنبیل مرشدنقشبندیه‌اغلب این شعر حضرت عبدالقادرگیلانی‌را زمزمه میکرد .

ازاین سوادی عشق آخرسرت بربادخواهی داد

سرت چون میرودخواجه‌چه‌جای فکردستاراست

زپرکیسه ترانقدی برون می بایدآوردن

چنین کارآیدازدزدی سبکدستی که‌طرا! راست

دردکان هرمردی منادی کرد شبگردی

که‌شب غافل مشوخواجه‌عسس بادزدهم‌یاراست

چوسلطان یاردادن شدبشارت ده‌تودزدان را

نه‌دست وپای میبرندنه‌زندانست نه‌داراست

بشارت داد آن سلطان مترسیدازتهی دستان

کسی واقف شودزین سرکه‌اوشبگردعیاراست

به‌محشرچون شوی حاضرگناهانت شودظاهر

نترسی زآن توای عاصی خداوندتوستاراست

چرایی بنده‌غمگین چوازلطف وکرم آخر

ترابا عیبهای توخدای تـه‌خریداراست

خدامی گویدای بنده‌من آن سلطان بالطفم

که‌بردرگاه‌من هرگه که‌می آیی ترایاراست

برخ گرزردشدعاشق نه‌یرقان باشدونی دق

طبیب عاشقان داندکه‌ازبهرچه‌بیماراست

شراب عشق چندان خورکه‌سرازپای نشناسی

که‌سرمستان حضرت رازهشیاری بسی‌عاراست

شترچون مست میگردددهانش ازعلف بندد

اگرمست خدایی توچراحرص توباخاراست

اگر مستی توپاکوبان همی بری بیابان را
اگر هشیار میترسی که راه کعبه پرخار است
ترا یک حج بود سالی ولی درکوی یار ما
گذار دهر زمان حجی کسی کو عاشق زار است
طواف کعبه کن حاجی مرا بگذار رو درکویش
که حج اکبر عاشق طواف کوی دلدار است
شهیدان را نمی شویند شهید دون شو محیی
که اندر مذهب رندان کسی کو مرد، مردار است

درحق

ای ذکر ترا در دل هردم اثری دیگر
وی از تو بملک جان دارم خبری دیگر
از تیر ملامتها داریم دلی مجروح
جز لطف تو ما را نیست والله سری دیگر
سلطان جمال توتا جلوه دهد خود را
برساخته از بر دل آئینه گری دیگر
در معرکه محشر آهی نزند عاشق
هردم اگرش باشی تو در مقری دیگر
زان می که باو دادی در روز الست ای دوست
لطفی کن و ما را ده جامی قدری دیگر
در خدمت حق گر تو مردانه کمر بندی
بخشد بتو هر لحظه تاج و کمری دیگر
در خانه بی روزن یعنی لحد تاریک
برجان تو خواهد تافت شمس و قمری دیگر
یارب تو بهشتی خاک از بس که نظر داری
پیدا شده هر لحظه صاحب نظری دیگر
عیش و تن و جان و دل از رهگذر عشق است
عشرت نتوان کردن از رهگذری دیگر
بردوخته دل و دیده از دیدن غیر حق
نبود دل مجنون را جزاین هنری دیگر
هرکس که درحق زد در وا ز همه سرها تافت
زان در نتوان رفتن هرگز بدری دیگر
در آئینه دل دید محبی رخ یار و گفت
ای ذکر ترا در دل هردم اثری دیگر

دلم زحبّ محمدپر است

غلام حلقه بگوش رسول ساداتم
زهی نجات نمودن حبیب آیاتم

کفایت است زروح رسول و اولادش
همیشه دردوجهان جمله مهماتم

زغیر آل نبی حاجتی اگر طلبم
روا مدار یکی از هزار حاجاتم

دلم زحب محمد پراست و آل محمد
گواه حال مست این همه حکایاتم

چو ذره ذره شود این تنم بخاک لحد
تو بشنوی صلوات از جمیع ذراتم

کمینه خادم خدام خاندان توام
زخادمی تو دائم بود مباهاتم

سلام گویم و صلوات با تو هر نفسی
قبول کن بکرم این سلام و صلواتم

گناه بیحد من بین تو با رسول الله
شفاعتی بکن و محو کن خیالاتم

نه هر که بدتر از و نیست من از و بترم
ندانم اینکه بتو چون شود ملاقاتم

زنیک و بد همه دانند که من محمدیم
خلایقی که کنند گوش بر مقالاتم

بگو محی که بهر نجات میگویند
درود سرور کونین در مناجاتم

بـــادصبـــا

هرچه از سنگین دلان برجان ما آید خوشست
گر وفا آید خوش و گر هم جفا آید خوشست

بشنوم تا چند بوی گل زباد صبحدم
بوی او گر همره باد صبا آید خوشست

راضیم از هرچه پیش آمد بدرد عشق تو
گر همه برجان من درد و بلا آید خوشست

روز را این چنین داری چو سر در کاسه ای
گر بجای قطره ها سنگ از هوا آید خوشست

عشق زیبا مینماید محبیباهرکس که هست
بوی گل گرزانکه از باد صبا آید خوشست

روضه را هامون کنم

بی تماشای جمالت روضه را هامون کنم
حورعین را از درون قصرها بیرون کنم
حورزیبا روی را خواهیم دادن سه طلاق
گرنه رودرنورروی حضرت بی چون کنم
روضه را جلوه مده رضوان که بالله العظیم
ما بیک آهش بسوزیم وترا مجنون کنم
آب دارداى بهشتى كوثرو طوبى تو
ما بیکدم کاروباری هردورا یکسوکنم
گرنه درفردوس باشددیدن بیماردوست
زاویه درهاویه کردیم ودیده خون کنم
ایها العاشق اگرمعشوق بردارد نقاب
چون جنیدوبایزیدوشبلی وذوالنون کنم

حدیث طره

هرگزمباد آنکه بهشت آرزوکنم
خودرا بهیچ بهرچه بی آبروکنم
چندین هزارجان گرامی شودبباد
گرمن حدیث طره او موبموکنم
چون دست من بجام مرصع نمیرسد
قلاش واردرمی ازاو آرزوکنم
آن سال ومه مباد که بی ماه روی تو
یک لحظه زندگانی خود آرزوکنم

خودرا بدار برکشم از دست جور او | وز آه جان گداز رسن در گلو کنم
محیی اگر به کعبه کنم روی در نماز | شرمم شود که روی دگر سوی او کنم

نرگس بیمار

دو چشم از بهر آن خواهم که در رخسار او بینم
و گر آن دولتم نبود در و دیوار او بینم
کند جان در تنم آمد شدو یا بد ضیا چشمم
چو بالای بلند و شیوه رفتار او بینم
نخواهم دیده‌ای روشن که بر غیری فتد ناگه
همان بهتر که از نور رخش دیدار او بینم
چو مجنون آهوی صحرا از آن رو دوست میدارم
که با وی حالتی از نرگس بیمار او بینم
ز رشک آنکه بخواند از سگان کوی خود محیی
همه کس سنگ کین برکف بی آزار او بینم

بخت بیدار

بخواب مرگ خواهم شد مکن ای بخت بیدارم
که من دور از درش امشب ز عمر خویش بیزارم
خلافست آنکه میگویند باشد آرزو در دل
مرا در دل برد بدخوی و چندین آرزو دارم
نه آخر عاشقان باری ز خوبان رحمتی بینند
تو هم رحمی بکن با من که در عشقت گرفتارم

بروز وعده از هرجا که آواز زدر آید
زشادی بر جهم از جا که باز آمدز در یارم

بیا در مجلس عیش تو برگ عشرتم این بس
که افتد لخت لختی خون دل از چشم خونبارم

چه حالست اینکه هرگه وعده وصلش رسد محیی
همان دم مانعی پیش آید از بخت نگونسارم

ترک شهر آشوب من

من کیم رسوای شهر و عاشق دیوانه ای
آشنا با هر غمی وز خویشتن بیگانه ای

هم شوم شاد از غمش گر در دلم منزل گرفت
هم شوم غمگین که او جا کرد در ویرانه ای

ترک شهرآشوب من در کشوری منزل نکرد
تا نکرد او ول غمش صدرخنه درهر خانه ای

گه گیاه در در و دیوار زد دلم گه خار غم
من بحیرت کاین همه گل چون دمد از دانه ای

میخورم خون دل و خود را بمستی میدهم
تا کنم گستاخ پیش نالهٔ مستانه ای

گفته ای محیی که با شدتا دم از عشقم زند
در طلب فرزانه و در عاشقی مردانه ای

قصیده حضرت غوث گیلانی

درحال جذبه ربانی

بسم الله الرحمن الرحیم

سقانی الحب کاسات الوصال
فقلت لخمرتی نحوی تعالی

عشق نوشانیدما را بر ملا
کاسهای می وصال دلربا

پس بگفتم مرشراب خویش را
بی حجابانه بسوی من بیا

ooooooooooooooo

سعت ومشت لنحوی فی کئوس
فهمت بسکرتی بین الموالی

سعی کرده شد روان سوی ما
جلوه گرمی شدمیان کاسها

پس شدم حیران بمعنی خویشتن
درمیان دوستان ذوالمنن

ooooooooooooooo

وقلت لسائرالاقطاب لموا
بحالی وادخلوا انتم رجالی

پس بگفتم مرهمه اقطاب را
مژده دادم جمله احباب را

که بحالم جمع داخل میشوید
چه شما درراه حق مردانه اید

ooooooooooooooo

وهموواشربوا انتم جنودی
فساقی القوم بالوافی ملالی

همتی کرده می رنگین خورید
چه که من شاهم شما لشکرمن اید

بهرما ساقی دمادم صبح وشام
ازمی رنگین لبالب کرده جام

شربتم فضلتی من بعد شکری ‌ ‌ ‌ ولانتم علوی واتصالی

می بنوشیدند بعد از سکر ما ‌ ‌ ‌ آن شراب باقی پس خورده ما

با جناب حق علو و اتصال ‌ ‌ ‌ آن قدردانم که پرسیدند حال

ooooooooooooo

مشاکم العلی جمعا ولکن ‌ ‌ ‌ مقامی فوقکم ما زال عالی

ای مقام من مقامات رضا ‌ ‌ ‌ بالیقین برتر مقامات شما

لیک جای من بود فوق شما ‌ ‌ ‌ آن مقام من همیشه در علا

ooooooooooooo

ان فی حضره التقریب وحدی ‌ ‌ ‌ یصرفنی وحسبی ذوالجلالی

من بدرگاه خدای لایزال ‌ ‌ ‌ قرب یکتایی بدارم ای رجال

می بگردانند ز عالم سوی حال ‌ ‌ ‌ کافیم باشد خدای ذوالجلال

ooooooooooooo

انا البازی الاشهب کل شیخ ‌ ‌ ‌ ومن ذا فی الرجال اعطی مثالی

نسبت هر شیخ باز اشهبم ‌ ‌ ‌ زین جهت گیرنده پیر و مرشدم

کیست آن کس در میان اولیا ‌ ‌ ‌ داده شد مانند من رتبه ورا

ooooooooooooo

کسانی خلقه بطراز عزم ‌ ‌ ‌ وتوجنی بتیجان الکمال

دربر من کرد خلعت را خدا ‌ ‌ ‌ کان منقش نقش عزم کبریا

تاج درکرده مرا آن ذوالجلال ‌ ‌ ‌ تاج من بود ز تیجان الکمال

ooooooooooooo

واطلفی علی سر قدیم ‌ ‌ ‌ وقلدنی واعطانی سئوالی

از تلطف داد درجات عظیم ‌ ‌ ‌ واقفم برکرده اسرار قدیم

بسته درگردن قلاده عزتم — دادما را آنچه ازوی خواستم

oooooooooooo

وولانی علی الاقطاب جمعا — فحلمی نافذ فی کل حال

والی عالم مراکرده خدای — برهمه اقطاب وجمله اولیای

حکم من جاری است اندرکائنات — درهمه احوال ای فرخ صفات

oooooooooooo

ولو القیت سری فی حالی — لدلت واختفت بین الرمالی

پس اگرمن افکنم بی قیل وقال — رازخودرا برملا اندرجبال

پاره پاره میشوددروقت حال — مختفی گرددجبلها دررمال

oooooooooooo

ولوا لقیت سری فوق نار — لخمدت و انطفت فی سرحالی

سرخودگرا فکنم برفوق نار — سردومرده میشوداوزان شرار

oooooooooooo

ولوالقیت سری فوق میت — لقام بقدره المولی تعالی

رازخودگرافکنم برمرده ای — یاکنم آگه بدل افسرده ای

ایستدمرده بقدرت ذوالجلال — زنده ماندد رحیات بی زوال

oooooooooooo

هیچ ماهی نیست ازدنیای دون — هیچ دهری نیست ازچرخ نگون

گرفروزدانقضا دارد مگر — پیش من آیدواز اوپای سر

oooooooooooo

وتخبرنی بما یاتی ویجری — وتعلمنی فاقصرعن جدالی

میدهدما را به آن چیزی خبر — کامده جاری شده باخیروشر

میکندآگاه مراازجمله حال پس بکن کوتاه دستت آزجدال

oooooooooooo

مریدی هم وطب وشطح وغن وافعل ما تشاء فالاسم عالی

شیفته شوای مریدپاکباز با منت خوش باش بی ترس ونیاز

آنچه میخواهی بکن تودرضمیر زانکه اسم عالیم تاجی است بس

oooooooooooo

مریدی لاتخف الله ربی عطانی رقعه نلت المنال

ای مریدمن مترس ازهیچ رنج که ترا بخشیدربم گنجگنج

دادمارا حق مقامی بس بلند مقصداقصی رسیدم زین کمند

oooooooooooo

طبولی فی السماء والارض دقت وشاوش السعاده قدبدالی

کوفته شددرزمین وآسمان طبلهای قدرت من بی گمان

چاوشهای نیکبختی ای مرید بهرمن تحقیق ظاهرشدپدید

oooooooooooo

بلاد الله ملکی تخت حکمی ووقتی قبل قلبی قدصفالی

شهرهای حق تعالی ملک من زیرحکم من بحکم ذوالمنن

پیش ازآنکه قلب ما راآفرید وقت من شدصاف بهرمای مرید

oooooooooooo

نظرت الی بلاد الله جمعا کخردله علی حکم اتصالی

چون نظرکردم سوی جمله بلاد چشم مرازشرق تا غرب اوفتاد

یافتم اورا بحکم اتصال چون وجودخردلی بی قیل وقال

ooooooooooo

وکل ولی له قدم وانی — علی قدم النبی بدر الکمال
اولیا ها برقدم ها میروند — زین وسیله یا رخ و دررا بنگرند
من روم تحقیق راهی ذوالجلال — برقدمهای نبی حق بدر الکمال

ooooooooooooo

مریدی لاتخف واس فانی — عزوم قاتل عندالقتال
ای مریدم ازسخن چین تومترس — زانکه من هستم بهین فریادرس
عزم جزمی دارم محکم آشکار — قاتل کفریم اندکارزار

ooooooooooooo

درست العلم حتی صرت قطبا — ونلت السعد من مولی الموالی
درس خواندم درس شرع و علم راز — تا شدم قطب ولایت شاهباز
هم تعالی یافتم درسیرها — ازخدای رب به جمله خلق ها

ooooooooooooo

انا الحسنی والمجدع مقامی — واقدامی علی عنق الرجال
سیدحسنی نسب هستم بدان — هم مقام مجدع است ای تابعان
هست اقدامم برتبه بس علا — فوق گردنهای جمله اولیاء

ooooooooooooo

وعبدالقادرالمشهوراسمی — وجدی صاحبی عین ومقتدا
هست اسم قادرعالی مقام — نام من مشهوربین خاص وعام
همت جدم مصطفی و مرتضی ع — صاحب عین الکمال ومقتدا

ooooooooooooo

اناالجیلی محی الدین اسمی — واعلامی عل راس الجبال
مولدم جیلان ومحی الدین نام — یعنی زنده میکنم دین رامدام
نیزه های کبریایم پرکرام — برجبلهای بزرگی تاقیام

پیرگیلانی از نظر مولف کتاب
((سرچشمه تصوف در ایران))

مرحوم سعیدنفیسی درکتاب " سرچشمه تصوف در ایران" پنج بار از غوث اعظم بنام محی الدین ابومحمدعبدالقادری ابوصالح عبداله جنگی دوست گیلانی نام می برد.

۱ - درزیرعنوان نخستین متصوفه عراق وجزیره اظهارنظرکرده است که دستگاه تصوف عراق وجزیره درآغازقرن پنجم ازرونق افتادو اندک اندک تصوف خراسان وماوراءالنهرکه دراین زمان بحدکمال خود رسیده بوددربغداد انتشاریافته ودرآنجا با تصوف عراق وجزیره اندک آمیختگی بهم زده وکسانی که بیش ازدیگران دربن کارموء ثربوده اند نخست محیی الدین ابومحمدعبدالقادربن ابوصالح عبداله جنگی دوست گیلانی عارف مشهورمتولددررمضان ۴۷۰ ومتوفی در ۱۱ ربیع الثانی ۵۶۱ بودکه در ۴۸۸ ببغداد درفته ودرآنجا درگذشته است وطریقه قادری باومنتهی میشود.

۲ - مرحوم سعیدنفیسی روش حضرت غوث را درطریقت با توجه به محتوای دوکتاب فتوح الغیب وکتاب الفنیه لطالبی طریق الحق عزوجل مباحث آنها را بشرح زیرنقل کرده است :

الف ــ عناوین فتوح الغیب :

امتثال ازاوامرواجتناب ازنواهی ورضا بقضا ــ ترک بدعت . سالک چون گرفتاربلایی شودچگونه‌چاره کند ــ مراتب مرگ ازمردم واز هوی واراده ــ تشبیه حال دنیاواشتغال مردم بآن ــ فنا ازخلق واز هوی ــ بیان خروج سالک ازنفس وهوی واراده خود ــ سودبرگزیدن‌آنچه بجزوجوداست ازحالات وتسلیم بکارخدا ــ بیان کشف ومشاهده‌دراحوال ــ بیان مخالفت نفس ــ شهوت نکاح درحالت فقر ــ مالی که‌خدا بدهد ــ جلب نعمت ودفع بلا ــ دعوی نکردن حالت قوم صاحب هوی ــ فزونی کرم خدای ونعمتش ــ رسیدن بخدای ــ گذاشتن شک وپذیرفتن آنچه‌شک نمی آورد ــ ابتلای بنده موءمن ــ پرهیزازگناه ــ فقروتنگدستی ــ روی نگشودن زنان ــ اندازه‌کردن نیکی وبدی ــ آسایش وخوشی وآسودگی وشادی ــ دفع دشمنی ازدل ــ دوستی چهارگروه‌ازمردم ــ ورع ــ آخرت راراس مال گرداندن ــ رشک برهمسایه ــ صدق واخلاص بخدا ــ گرفتن مال ورزق بامداخله‌هوی وبی آن ــ منشاء سوآل جهل ــ منعم ــ فرایض ــ خواب وبیداری ــ نفرت زاهدازدنیا ــ رضای بقضا ــ ترک دنیا برای آخرت ــ ترک حظهای سه‌گانه ــ فنا ومراتب آن ــ قبض وبسط ــ صبرو رضا وشکر ــ خروج ازمعهودبمشروع ــ ورع ومراتب آن ــ ثمره مخالفت نفس وهوای درهرلحظه وهرنفس ــ بیان اخلاص وریا ــ بیان مرگ‌که‌در آن زندگی نباشدوزندگی که‌درآن مرگ نباشد ــ آداب دعا ــ صبردربلا ــ عجب وکبر ــ رفتن فقیربنیازومراتب آن ــ نظرعاقل به‌صفت نفس خود ــ وصایا بفرزند ــ صحبت باتوانگران ودنیاداران ودرویشان ــ شرایط صاحبان معاهده‌ومحاسبه ومجاهده .

ب ـ عناوین کتاب الغنیه لطالبی طریق الحق عزوجل :

صلوه ـ زکوه ـ صیام ـ اعتکاف ـ حج ـ آداب ـ آداب اکل وشرب ـ آداب حمام ـ آداب خلا واستنجا ـ آداب لباس ـ آداب خواب ـ آداب سفر وصحبت ـ اصوات ـ آداب نکاح ـ امر بمعروف ونهی از منکر ـ اهل بدع ـ فرق ضاله ـ فضل بسم الله الرحمن الرحیم ـ توبه ـ تقوی فضایل ماه رجب ـ فضل ماه شعبان ـ فضل ماه رمضان ـ فضایل شب قدر ـ عیدفطر ـ فضایل روز عاشورا ـ فضایل روز آدینه ـ فضایل روزهای هفته ـ روزه ـ نماز ـ اوراد شب ـ اوراد روز ـ نماز بامداد ـ نماز ظهر ـ نوافل ـ نمازهای پنجگانه ـ نماز فجر ـ نماز عصر ـ نماز مغرب ـ نماز آدینه ونماز دو عید ـ نماز استسقا ـ نماز کسوف ـ نماز خسوف ـ فضایل نمازهای شب ـ ادعیه ـ آداب مریدان ـ ارادت مرید و مراد ـ متصوف وصوفی ـ مبتدیان طریقت ـ آداب با شیخ ـ صحبت با بیگانگان ـ صحبت با توانگران ـ صحبت با تهی دستان ـ آداب دوگانه ـ آداب درمیان خود ـ آداب با خانواده وفرزند ـ آداب سفر ـ آداب مجاهدت ـ مراقبت مجاهدت ومحاسبت ، توکل ، حسن خلق ، شکر ، صبر ، رضا ، صدق

۳ ـ درفصل تحت عنوان " جوانمردی وفتوت " وقتی که نفوذ این آئین را در ایران وکشورهای اسلامی بیان میکند اعلام میکند که از آثار عبدالقادر گیلانی نیز برمی آید که او مروج اصول فتوت بوده است .

۴ ـ درباره ملامتیان به نقل از ابن العربی نوشته است :

با آنکه ابن العربی بیشتر از اهل ظاهر بوده ولی در بیان عقاید ملامتیان مبالغه کرده و ایشان را کاملا اهل طریق شمرده وگفته است دلیل احتجاب ایشان این بوده است که اگر پایه و مایه ایشان بر مردم آشکار شود ایشان

را موردا حترا م فرا وا ن قرا رخوا هندداد. وسپس ا ضا فه میکندکه عقا ید ا ین گروه را همه مردم درک نمی کنند درضمن با یزیدبسطا می و عبدا لقادر گیلانی وحتی خویشتن را "ا بن ا لعربی" ا زا ین گروه می شما رد.

۵ ــ مرحوم سعیدنفیسی مشا یخ قرن ششم را بشرح زیرنقل میکند:

مشا یخ قرن ششم بترتیب تا ریخ درگذشت آ ن :

ا بوا لمجدمجدودین آ دم سنا یی غزنوی پس ا ز ۵۳۵

مو دودچشتی ۵۲۷ (۱)

ا بویعقوب یوسف بن ا یوب همدا نی ۴۹۲ ــ ۵۳۵

ا بونصرا حمدبن ا بوا لحسن نا مقی ژنده پیل جا می ۴۴۱ ــ ۵۳۶

عدی بن مسا فرشا می هکا ری ۵۵۷

محی ا لدین ا بو محمدعبدا لقا درعلوی گیلانی ۴۷۱ ــ ۵۶۱

ضیاء ا لدین ا بوا لنجیب عبدا لقا هرسهروردی ۵۶۳

عبدا لخا لق بن عبدا لجمیل غجدوا نی ۵۷۵

ا حمدبن مو دودبن یوسف چشتی ۵۷۷

شها ب ا لدین یحیی بن حبش سهروردی مقتول در ۵۸۷

شیخ جا گیــــر ۵۹۰

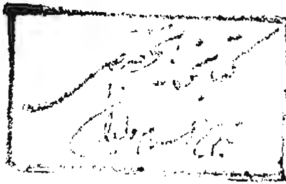
ا بوا لحسن کردویه شیرا زی محرم ۶۰۶

روزبها ن بقلی شیرا زی ۱۵ محرم ۶۰۶

نجم ا لدین کبری مقتول در ۶۱۸

---

(۱) ــ شیخ عبدا لحق محدث دهلوی صا حب کتا ب ا خبا را لاخیا روشرح بــر فتوح ا لغیب تولدخوا جه معین ا لدین مودودچشتی را بسا ل ۵۳۷ ــ هجری قمری ذکرکرده ا ست.



مدایح درباره حضرت غوث

پیش ازآنکه مدایح شعرای سلسله شریفه قادریه را درباره حضرت پیر گیلانی دراینجا نقل کنم مناسب است مطلبی که شیخ عبدالحق دهلوی شارح کتاب فتوح الغیب تحت عنوان " حلیه شریف وی رضی الله عنه "برشته تحریردرآورده است عینا ذکرنمایم . دهلوی درصدرکتاب فتوح الغیب درباره حضرت غوث نوشته است : نحیف البدن ربع القامه عریض الصدر عریض اللحیه وطویلها اسمراللون (۱) مقرون الحاجبین ذا صورت جهور و سمت (۲) بهی وقدرعلم وفی له صین وصون وصحت ودرکلام آن حضرت نوعی از سرعت بود که سامع را رغبتی وهیبتی دردل می افزود ازجمله خوارق کلام او آن بودکه درشنیدن آن قریب وبعیدیکسان بوده وبحسب قرب وبعد مکان ومجلس تفاوتی ظاهرنمی شدودروقت تکلم هیچکس را بفرسکوت وانصات گنجایش نداشت ونزدامرکردن چیزی جزمبادرت بامتثال صورت نمی‌بست وهرکرا نظربرجمال باکمال اوافتادی اگرچه درقساوت قلبی متمکن بودی، خشوع وخضوع دست دادی وهرگاه به مسجدجامع برآمدی خلایق همه دست بدعا برآوردندی وحاجات خودراازدرگاه قاضی الحاجات خواستندی

---

(۱) ــ اسمربالفتح گندم گون

(۲) ــ سمت بالفتح راه راست وروش نیکو

(۳) ــ بهی بالفتح اول تابان وزیبا .

دارا شکوه مترجم کتاب از پادشاهان در دیوان اشعارش در باره پیر گیلانی سروده است :

حضرت میران خداوند جهان — غوث جن و انس شاه عارفان
محی الدین شیخ عبدالقادر است — آنکه او را عرش باشد آستان
سید السادات فخر اولیاء — شیر دین شهباز اوج لامکان
قایل قول قدم معشوق رب — از تواضع کرده خم سرورا ن
رهنمای شاه راه احمدی — دستگیر جمله درماندگان
هرکجا پا می نهادی بر زمین — فخر کردی آن زمین بر آسمان

کی توانم گفت من خود را مرید
قادری باشد سگ این آستان

حضرت سید المحققین مولانا مولوی مفتی اعظم هندوستان که تخلص شعریش دیدار است در مدیحه اش فرموده :

یا محی الدین دین مصطفی — نور چشم مصطفی و مرتضی
مخزن اسرار اسرار خدا — مطلع الانوار پر نور و صفا
عبدقادر قدرت از قادر است — آمدی زان دردمندان را دوا
من چه باشم ؟ تا کنم وصفت شها — ای مرا دعا شقان با صفا
دردمندم عاجزم درمانده ام — ای تویی درد دل ما را شفا
المداوا چاره درد دلم — المداوا ، بیکسان را مدعا
سرور محبوب سبحان آمدی — وز پی ما بندگان حاجت روا
چون مددگار از مددکار آمدی — کن مدد ما را بهر رنج و بلا
آمدستم بر درت از درمران — از در خود بنده دیدار را

عارف ربانی پیرطالبانی حضرت شیخ عبدالرحمن خالص طالبانی قدس سره دروضع جضرت غوث سروده است :

این مقام ومنزل ماه بروج اولیا است

لامع ازانوار شمس قدرت ذات خدا ست

همجو عیسی گر موءید خوانیش با روح قدس

دورنبود زانکه مخیی دین مصطفی است

درشب تاریک امکان سوی انوار قدم

سالکان را پرتو ارشاد او منهج نماست

ماه حکمش تا ابد ایمن بود از انکساف

زانکه روشن زآفتاب خاصه خیرالوراست

با زدست قدرت است وقوتش ازقا دراست

عالم اندر جنگلش چون صعوه بی پروپاست

تاکه ازبرج ولایت مهر او آمد برون

ماه کشف هرولی در پرتوش کم چون سهاست

چون کراماتش زسرحد تواتر در گذشت

هرکه انکارش کند چون منکران انبیاست

درره فرمان اوخامان کمینه بنده ای

بردراحسان اوقیصرحقیر وبینوا ست

خوان جودش منبسط گشته بر هر مستمند

بارگاه همت او ملجاء شاه وگدا ست

تاب پرنور تجلی جلالی کس نبرد

جزروان اوکه تاییدش زفیض مصطفی ست

روزه بودن در رضیعی پیرگیلانی اثر

پیش ا ربا ب خـرد بسیا ربرها ن ضیا ست

پا دشا ها ن فیض لطفت دردل خا لص بریر

هرچه هست ا زبندگا ن خا ص درگا ه شما ست

وحضرت شیخ رضا طا لبا نی قا دری چه نیکودربا ره پیرگیلانی سروده ا ست :

گلستا نی که خوا نند آ ستا ن غوث گیلانش

زده فیض مقدس خیمه درصحن خیا با نش

مطا ف شیر مردا ن طریقت کعبه کـوی ش

سرگردن فرا زا ن حقیقت گوی میدا نش

غلام کمترینش بالقب شد جوا جـه ا حـرا ر

بقطب ا لعارفین مسهور شد طفل دبستانش

بها ی نقشبندی خوشن چین خرمـن وجود ش

شها ب سهروردی کا سه لیس خوان ا حسا نش

هزا را ن شمس تبریزی خرا ب با ده عشقش

هزا را ن پیرجا می جرعه نوش بزم عرفا نش

شهنشا ها ن طفیل وتا جدا ران طوق درگردن

خدا وندا ن ا سیروشهریاران بندفرما نش

رضا را همتی ا ی با زلاهوت آ شیا ن یعنی

بیفکن ا ستخوا نی وسگ درگاه خودخوانش

ا سدا لدین ا بوا لمعا لی ا زخلفا ی قا دریه که درلاهوز خرقه تهی کرده

ومزا رش درآ نجا ست درمدح حضرت محی ا لدین گیلانی گفته ا ست .

آن ترک عجم چون زمی حسن طرب کرد
بر پشت سمند آمده و صید عرب کرد
چون کاکل ترکانه برانداخت ز مستی
غارتگری کوفه و بغدا دو حلب کرد
خوبان که ز خوبی چو گل ولاله نمودند
نازان همه را زیر قدم کرد عجب کرد
داری خبری ای مه جیلی که معالی
بر یاد تو الفا دروقا در همه شب کرد

عارف بحق وحقیقت نغمه پرداز گلستان طریقت قادری غنیمت در وصف حضرت غوث سروده است :

غنیمت ای غلام غوث اعظم — فدای نام پاک قطب عالم
همانا مدح شاه دین پناه است — کز و هر قطره دریا دستگاه است
بمدحا و دلم شد فکرت اندیش — توان گشتن مرید طالع خویش
شده تا مولد آن قبله جان — حریم کعبه دار دعشق گیلان
گرامی گوهر اولاد حیدر — ستون دین و آئین همسر
ز ایجادش قضا برخود کند ناز — که زد پهلو کرامانش با عجاز
مغی گریا داور در دیر میکرد — زلای لات نفی غیر میکرد
قضای ایزدی محور رضایش — اجابت دست پرورد دعایش
شوی گر در خیالش گرم مستی — به بینی خود پرستی حق پرستی
وجودش افتخار آفریدن — نمودش اعتبار برگزیدن
بخاک آستان دوست هر شب — اجابت از دعا گویان مطلب
برفعتهای شانش یک نظر دید — زمین بوسید چرخ و باز گردید

بدا ددل رسا عرش آشیانا — پناها، کام جان بخشا، اما نا
چوخود را من سگ کوی تو خواندم — به آهوی حرم نسبت رسا ندم
تو هم یکبار فرما کای تو از ما — سرم را بگذران از عرش بالا
خوش آنروزی که آرم رو به بغداد — زسر پا گردم از بند غم آزاد
بگردم مرقدت گردیده باشم — مرا د دیده دل دیده باشم
کنم از شوق بی تابی در آغوش — زمین آستان از سجده روپوش
کشم زان خاک برچشم ارادت — منور سرمه تا روز قیامت
بیا ساقی بده تا خطه بندا د — شراب روح و عشق وجان ارشاد
حدیث مرشد آمد دلپذیرم — بجام باده گرد دستگیرم

xxxxxxxxxxx

ونگارنده شبی پس از انجام فرایض در وجد و حال سرودم:

غوث اعظم بصدق جان بطلب — هم در این نشات و زمان بطلب
حق زفکر و خیال بیرون است — سالکان حق زعاشقان بطلب
حضرت غوث را اگر خواهی — این طلب را زکاملان بطلب
فاش میگویم و عیان گویم — تو زعاشق، نه زین نه آن، بطلب
گر به بغداد میروی جانا — از حریمش جهان جان بطلب
ای مریدان عاشق کویش — همتی از روان آن بطلب
هست منجی تو مشو منکر — شرح حالش زواصلان بطلب
صادقا، صادقانه گفتی راز — پیر جیلان بصدق جان بطلب

xxxxxxxxxxxxxx

اشعار زیر را از دیوان خطی مریدگمنام حضرت غوث اعظم که درباره سلسله قادریه سروده است انتخاب ونقل مینماید. این دیوان درآینده نزدیکی بوسیله حقیر چاپ و منتشر خواهد شد.

شجره محبوب سبحانی امام انس وجان

شاه محی الدین گیلانی بیا بشنوز جان

قطب الاقطاب زمان جهان شاهی که هست

نورچشم احمدمرسل شفیع عاصیان

مرشدآن هادی خلق است سلطان بوسعید

آنکه بدا قدس جناب ش قبله کروبیان

مرشدآن رهنمای انس با شدبوالحسن

زانکه با خلق حسن مشهورو معروف جهان

مرشد آن شیخ بوالفرج است طرطوسی که گشت

خاک نعلینش فروغ چشم شاه اختران

مرشدآن شیخ عبدالواحد آن احمدشمیم

کز شمیم خلق او آفاق شدرشک جنان

مرشدآن شیخ شبلی کو بفرمان زنده کرد

شبل تا لین را پی قتل خلیفه درزمان

مرشدآن سیدهرطایفه حضرت جنید

پیشوای عابدان و مقتدای عارفان

مرشدآن نیربرج عطای کبریا

آن حسن نوری که از نوررخش انورجهان

مرشدآن سری سقطی که از اسرار حق
سینه‌اش بر هفت کره چون زانجم آسمان
مرشدآن شیخ دین معروف کرخی کز شرف
شد جبین سا بر جنانش هر که شد عرش آستان
مرشدآن شاه داوود است کز فیض نگاه
نرمتر از موم کرده قلب سنگین دلان
مرشدآن بد حبیب عجمی آن والا شیم
کز ولای حق فشانده دست از کون و مکان
مرشدآن آفتاب چرخ دین احمدی
حسن بصری کو بریده ظلمت کفر از جهان
مرشدآن شاه مردان شیر یزدان مرتضی
آنکه همتا یش نباشد جز شه پیغمبران
مرشدآن احمد مرسل که از روز ازل
تا ابد مثلش ندیده هیچکس اندر جهان
باد از جان است و ایمانم این پاکان درود
تا که باشد گوهر افشان دردهان اوزبان

ایضاء

ای قطب معظم نور هدا
وی غوث مکرم بی همتا
دارند ز فیضت شاه و گدا
سرمایه رفعت در دوسرا
از حب تو تخم ار کشت کسی
در مزرعه دل بی خار و خسی
بس خرمن عشرت هر نفسی
بر داشت ازبری از برق صفا

ای زینت بخش آل نبی — فخرا زتوکندا ولاد ولی
گویندترا اجماع ولی — هم قبله ما هم قبله نما
گریافت زعیسی مرده روان — کی ما ندبعالم جاویدان
زتویافته اندجان مرده دلان — گشتنددنهان درملک لقا
فرمانبرحکمت انس وملک — گیلان زتفاخرسربفلک
فردوس زخاکش یافت نمک — حق باتوچودرآئینه صفا
هم شرع زذاتت یافت جلا — برحسن جمالت دین سیدا
اخلاق نبی زجبین پیدا — نازان زقدومت عرش علا
شاهان دوعالم بردرتو — استاده بجان فرمانبرتو
ایثارشده همه برسرتو — ازشیخبقا تاشاب فنا
وصف توزکرسی بالاتر — جبریل زمدحت سردربر
شعرای جهان کمکرده هنر — وصف توزشاه رسل زیبا
درظلمت عصیان حیرانم — صدتوبه شکسته پشیمانم
درروزقیامت ترسانم — امیدنجاتم به فضل شما
ازلطف وکرمها دستمگیر — ازفضل وعطا عذرمبپذیر
ای فیض رسان صغیروکبیر — ازروزازل تاروزجزا
چون فیض توای فیاضزمان — بخشیده بدین محمدجان
ازفضل وکرمجان بخش بجان — آن جان که مگردرگاه فنا

ایضا

راوی این حکایت پرمغز — این چنان میکندروایت نغز
که جگرگوشه شه کونین — نورعینین ما درحسنین

شمع بزرم علی امام زمن ‌ شب چراغی زدودمان حسن
اخترتابناک برج حسین ‌ که ازویافت قاب عین دوعین
لوح محفوظ سینه اش زاسرار ‌ از دلش عرش مطلع الانوار
عارف حق فنا بذات نبی ‌ از صفاتش عیان صفات نبی
دین حق را مدام پشتیبان ‌ خصم وی از نهیب او پنهان
قطب اقطاب پیشوای انام ‌ زیرپایش رقاب خاص عوام
غوث اعظم مدارکار جهان ‌ که ومه را همیشه فیض رسان
یوسف مصر ملت وآئین ‌ فخردیهیم شرع محی الدین

ایضـــاء

رهبرحق طلبی قوت بازوی علی ‌ نورچشم زهرا حضرت غوث الثقلین
سروباغ حسنی نوبربستان حسین ‌ زیب گلزاررضاع حضرت غوث الثقلین
آیت رحمت حق شان نزول نبوی ‌ مصحف سرخدا حضرت غوث الثقلین
سیدپاک نسب اشرف اولادرسول ‌ چون حسن پیش خداحضرت غوث الثقلین
مهرتابان عرب ماه درخشان عجم ‌ قطب افلاک هدا حضرت غوث الثقلین
من کیم ای شه دین تادم وصفت بزنم ‌ وصفتوکرده خدا حضرت غوث الثقلین
چون سگ کوی تو هستم زشرف مینازم ‌ برهمه شاه وگدا حضرت غوث الثقلین
بی کسم، نیست کسم ،جزتوکسم زودبگیر ‌ دستم ازبهرخداحضرت غوث الثقلین

xxxxxxxxxxxxxxx

شعرزیررا یکی ازمحبان طریقت قادری سروده است . ازفقیر درخواست کرده ازذکرنامش خودداری کنم .

آمـــدیـــم

پیـــرگیـــلان عارفـا نه آمدیم — بـــرمـزا رتخا ضعـا نـــه آمدیم

وا لـه وشیدا،شتا بــا ن،بیقرار — غــوث گـــویا ن صادقا نه آمدیم

ما زا نوا رتوغــــرق تا بشیــم — شا هـــدیمو دلــبــرا نــــه آمدیم

این تـویی درذا ت عشاقتنـهان — زیـن سبب ما شــا هدا نـــه آمدیم

یک تجلـیکردیا زخورشید غیب — ذره بـودیــم قــا درا نــه آمدیم

درظهورودرعروج عا شقـــــا ن — درهمه احوال هستی عارفانه آمدیم

ای توشوروجدمجذوبا ن حق — با ل بگشا صــوفیـــا نه آمدیم

ای توعشق عشق وحلاجان عشق — عا شقیـــم وعـا شقـــا نه آمدیم

گنج درّها ی حقا یق قادراست — مـوء منیـــم وموء منـــا نه آمدیم

مست جا م وحدت شوریده ا یــم — محییـــا ، مــا جــا ودا نه آمدیم

همچـوغــوا صا ن دریای شهود — غوث گــویا ن فا تحـا نه آمدیم

xxxxxxxxxxx

منزل حافظ کنون بارگه کبریاست
دل بردلدار رفت جان برجانانه شد

رحلت غوث

لحظات وداع حضرت غوث با عالم خاکی صفای آسمانی دارد. کلمات طنین دلپذیر و پرصفای حقایق جاودانی را بگوش فرزندانش و دیگرکسانیکه اورا مانندهاله ای حلقه زده اند، میرسانند.

دیدگانش نافذ وذرات وجودش همه از فرط بازگشت بدیار ابدی در نشاط وجست وخیزند. شعاعی از نورچهره اش را درخشانتر کرده بود. درمیان ولابلای این نورخواسته های قلبیش برای وصول بمعشوق جلوه گرشد. تو گویی امواج خروشان عرفانی که از دلش برمی خاست، اجازه نمیداد این صدا خاموش شود. مرگ بالهای عظیمش را گشوده اما نمیتوانست آئینه حقایق را بشکنند. دقایق مقدسی است حضرت غوث میخواهد رازهای مرموزدرونی را بگوید. درخودهیجان بی سابقه احساس میکند آهنگ رحیل را میشنود انالله وانا الیه راجعون فرزندبزرگ پیرگیلانی شیخ سیف الدین عبدالوهاب می بینددم های آخرین عارف بزرگوار است مرگ مایه زندگی عرفا را میخواهدبچنگال بگیردتا مل جایز نیست پدرآماده است که با شوق فراوان باده بقا هرمرگ را لاجرعه سربکشدفرزندشیخ درحالیکه سعی میکرد اشکهایش روی محاسن نلغزدگفت:

– اوصینی یاسیدی ... بما اعمل وبه بعدک، مرا وصیت کن تا

درآینده آنرا کار بندم. وپاسخ داد علیک بتقوی الله ولاتخف احدا سوی الله ولاترج احدا سوی الله وکل الحوائج الی الله.

نگارنده ترجمه وصیت های حضرت غوث را از کتاب فتوحا لغیب در اینجا نقل میکنم.

فرمود برتوباد که پرهیزکاری کنی واز کسی نترسی واز هیچکس امید مدار جز از خدا، تمام رفع نیازهای خودرا از او بخواه ومتکی برلطفش باش و انجام آرزوهایت را از او مسالت کن.

التوحید، التوحید اجماع الکل. اصح القلب مع الله لایخلومنه شیی وبما الایخرج منه شیی، انا لب بلاقشور.

اتفاق همه جهانیان برتوحید است توحید را واجب دان وذوالنون گفت توحید آن بود که بدانی قدرت الله تعالی در اشیا بی شرکت است وصنع او مراشیاء را بی علت وعلاج وعلت هرچیزی صنع اوست وصنع ورا هیچ علت نه در آسمانها وزمینها مدبری وخالقی غیر او نی وبدانی که هرچه در دل تو خطور کند ودر ادراک تو در آید خدای تعالی غیر اوست وبرخلاف آن.

هرچه اندیشی پذیرای فناست　　　آنچه در اندیشه نیاید آن خداست

وقتی که دل با خدایت راست گردد تنها نباشد واز آن دل هیچگاه جدا نشود و از دل علمی که بدان نیاز باشد بیرون نرود وحضرت غوث خطاب بفرزندش گفت من مغز بدون پوستم سپس به فرزندانش فرمود دور شوید از گرد من که در ظاهر با شما هستم وبباطن با غیر شما وقد حصر عندی غیرکم، بتحقیق گروهی دیگر غیر از شما نزدم آمدند فاوسعولهم، پس برایشان جای فراخ کنید وتادّبو معهم بآنها احترام نمائید وحد خودرا نگاهدارید هینا رحمه عظیمه اینجا بخشش ورحمت فراوانی است در این موقع از حضرت غوث سلام و

علیکم سلام ورحمه اله وبرکاته غفرالله لی وتاب الله علی وعلیکم به گوش میرسید . . .

شیخ اجل اکرم عبدالوهاب متقی قدس الله سره العزیز فرمودکه چون وقت رحلت حضرت شیخ بزرگ دررسیدبما فرمودندکه اگراثری ازشدت سکرات موت مشاهده کردیدناراحت نشویدکه شدت سکرات لازمه مقام قطبیت است انتهای ظاهراوجهش آنست که چون درین مقام منصب عهده داری وسرداریست دررجوع بجناب عزت احتمال سوال وجوابی است وچگونه حکمرانی کردندوعدل گستری نمودندچنانکه درحکام وامرای مجازی که ایشان رابدرگاه برندمشاهده می افتد .

سپس شیخ عبدالعزیز " فرزندحضرت غوث " ازدردوی وحالش سوال کردوپیرگیلانی فرمود: لایسالنی احدمن‌شیئی انا انقلب فی علم الله آگاه باشیدکه حالم ازوضعی بوضع دیگرتبدیل‌میگردددرعلم‌خدای عزوجل یعنی درمراتب معلومات اوکه غیرمتناهی اندیا درعلم‌اوست واومیداند تغییرمراکه درچه مراتب ومقامات واحوال میگردم .

وقال وقدساله ولده عبدالعزیزعن مرضیه وقال ان مرضی لایعلمه واحدالنسی ولاجنی ولاملک ماینقض علم الله بحکم‌الله . الحکم‌تیغیرو والعلم‌ولایتغیروالحکم ینسخ والعلم‌ولاینسخ یمحوالله ما یشاء وتثبیت عنده ام‌الکتاب لایسال عما یفعل وهم‌یسالون .

وآخرین سئوال فرزندازپدرش این‌بود پرسید:

ــ آیا تمام‌جسم‌شما دردردونا راحتی است ؟

ــ تمام اعضای بدنم دردناک است مگردلم ، دلم سالم‌وثابت است باخدای عزوجل مرگ نزدم بسیارحقیراست . فکان یقول استعنت

بلااله الا له سبحانه وتعالی والحی الذی لایخشی الفوت .

درآخرین لحاظ سه بار الله ، الله ، الله گفت . ثم خفی صوته ولسانه یلتصق بسقف حلقه ثم خرجت روحه الکریم .

این گزارش لحظات مرگ غوث اعظم است که فرزندش بتفصیل درآخرکتاب فتوح الغیب آورده است . برای مردان خدا مرگ نیزشیرین است .مردانی که تا مقام متعالی بالامیروند. چهره حضرت غوث پس از مرگ آرامشی دلپذیر داشت مانندآئینه ایکه نورخیره کننده ای درآن منعکس شده باشد .روح عرفان شرق ، نغمه پرداز جلال الهی، مظهرعشق و محبت و برادری وانسانیت بظاهرخاموش شد ، اما صدای عارفانه اش ازقرون واعصارگذشت وازطریق سلسله جلیله قادریه بگوش شرق وغرب وشمال وجنوب جهان رسید .جاذبه عرفان با جلال وعظمت قابل توجهی روبروگردید . آتش اشتیاق طریقت درلحظات شوق وجذبه هرسالکی رابوجد وانبساط میآورد . حضرت غوث وقتی ازگفتن باز ایستادکه توانست جلال احدیت وعظمت شریعت اسلامی را بخوبی وصف کند . هنوزنغمه مقدس غوث درآخرین دقایق حیات بگوش دل سالکان طریقه قادریه طنین اندازاست الله ، الله ،الله .

هرسالک قادری آرزویش اینست که مانندمرادوقطب خودهنگام خاموشی راه درازفراق راکه بسوی کوره راه گورمنتهی میشودنام جلال و جمال را عارفانه سردهدتا درجامه انوارحقایق پنهان گردد .پیرگیلانی در یکی ازغزلهای شورانگیزخودسروده است :

نه چندانی گنه کارم که شرح آن توان دادن

خداوندا بروی من نیاری وقت جان دادن

از آن برکنده ام دل را زهرچه غیرتست ای دوست
که جان را وقت جان دادن بآسانی‌توان دادن
دم آخر من أیمان را بتو خواهم سپرد از دل
که کارتست مرا از غارت شیطان امان دادن

نظر موءلف مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه درباره پیرگیلانی

درکتاب مستطاب مصباح الهدایه ومفتاح الکفایه تالیف عزالدین محمودبن علی کاشانی متوفی ۷۳۵ هجری که بکوشش علاقه فقید جلال همایی منتشرشده است درباره حضرت غوث نوشته است :

شیخ ابومحمدعبدالقادربن ابوصالح گیلانی از سادات رفیع مرتبه حسنی و از اقطاب ومشایخ نامدار صوفیه درقرن ششم هجری بود .نسبش بعبدالله محض ابن حسن مثنی ابن امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام می پیوست جمع کثیری از اقطاب ومشایخ قرن ششم وهفتم هجری از قبیل شیخ محمداوانی وشیخ شهاب الدین عمرسهروردی صاحب عوارف المعارف وشیخ ابولسعودبغدادی اندلیبی از تربیت یافتگان او بودندوسلسله معروف قادریه که از سلاسل مشهورصوفیه میباشدبدو منسوبست . یافعی درمرآت البلدان ترجمه حالی نسبتا مفصل ومشروح از اونوشته است :

مولف کتاب مصباح الهدایه دومطلب از حضرت غوث بشرح زیرنقل میکند:

الف ـ ابتدا درباره مرادپیرگیلانی شیخ حمادد باس نوشته است که شیخ هیچ طعامی نخوردی الا آنکه درواقعه یا درخواب بدیدی که فلان طعام چندین مقدار از فلان کس بستان یا دیگری بخواب دیدی که فلان

طعام چندین مقدار بحما دبر. پس شیخ حماد آن بستدی وقبول کردی.
سپس مولف کتاب میافزاید و آورده اند که شیخ عبدالقادر جیلی رحمه الله
بشخصی از جمله مریدان خود فرستاد که فلان کس را پیش تو ودیعت است باید
که از آنجا چندین زر و چندین طعام بفرستی و حال آنکه مودع غایب بود.
آن شخص پیش شیخ آمد و گفت چگونه روا بود که من ودیعت تصرف کنم و
اگر از تو پرسند فتوی دهی که نشاید شیخ او را بدان الزام نمود و او بموجب
حسن الظن اشارت شیخ را منقاد و مستسلم شد و آنچه فرموده از آن تجاوز ننمود.
بعد از آن عنقریب مکتوبی از صاحب ودیعت بدان شخص رسید که چندین
زر و چندین طعام از آن ودیعت بردار و پیش شیخ عبدالقادر برو مقدار آن
همان که شیخ بعینه تعیین بود، پس شیخ آن مرید را بر توقف نمودن و
انقیاد مرعتاب کرد و گفت پنداشتی که اشارت فقرا زصحت علم خالی بود.
ب ـ نقل است از شیخ عبدالقادر جیلی رحمه الله که گفت مدتی
مدید بود تا خاطر تزوج داشتم و خوف تکدیر وقت را در اقدام بر آن جرات
نمی نمودم و میدان اقدام مترددبودم، عاقبت چون صبر تمام نمودم
وانتظار کردم تا کتاب با جل خود رسید حق تعالی مرا چهار زن موافق داد
که هریک از ایشان برغبت مال خود را برمن ایثار و انفاق کردند، علمای
راسخ را در ایشار نکاح بر عزوبت وشروع در آن عملی مخصوص است که آن را
علم سعت خوانند و آن علمی است که بدان معلوم شود که نفس را در چه وقت
بر ملازمت حدود حقوق اقناع فرمایند و در کدام زمان او را در تناول
حظوظ حقوق و مجال اتساع دهند و مراد از حقوق ضرورات نفس است که قوام
بدن و حفظ حیات بدان منوط و مربوط بود و بی آن بقای نفس ممتنع و
مستجیل و مراد از حظوظ هرچه بر آن زاید بود از مشتهیات نفوس.

قـــا دریه مکتب ا یما ن ،رحم ،عا طفه ،شفقت وا نسا نیت

پیرگیلانی درا وج هیجا ن ودرقلـه شهرت ودرزما نی که مجالس وعظش با اقبا ل عشا ق سینه چاک وا دی عرفا ن روبروبودهیچگا ه خودرا فـرا موش نکرد . خا کسا ری وتوا ضع وفروتنی را همیشه نصب ا لعین قرا ردا ده بود . محفلش که درهفته دوبا رتشکیل میشدمرکزوجدوحا ل ونشا ن دا دن را ههـای حقیقت وشریعت بود . شعله هیجا نا ت ملکوتی غوث ا عظم وجوش وخروشش دروا دی عرفا ن درآ شـا رمد ونش ما نندا لفیوضا ت ا لربا نیه ـ یـوا قیـت ا لحکم ـ جلال ا لظا هرـ بشا ئرا لخیرا ت منعکس ا ست . غوت هـم مـا نـنـد شیخ عطا ردرطول زندگا نیش به ا مرا وسلاطین توجهی ندا شته وقلماوشفاها کسی را مدح نگفته ا ست . بینش عرفا نی پیرگیلانی ا زهرحیث قا بل توجه ا ست .

ا بوسعیدا بی ا لخیردرتفسیرآ یه فمن یکفر با لطا غوت یومن باللـه میفرما یدتا به نفس خویش کا فرنگردی به خدا مومن نشوی وطا غوت هـرکس نفس ا وست ، حضرت غوث درکتا ب فتوح ا لغیب که مشتمل بر ۷۸موعظه ا ست به فرزندش توصیه میکند که ا مت نفسک حتی تحیبی ، نفس خودرا بمیـران تا زنده شوی . ا سا س موا عظ پیرگیلان درمبا رزه با نفس ا ست آ نکه درا ین را ه موفق شودمیتوا ندما نندبا زی سپیددرآ سما ن نیلگون طریقـت بـــا آ را مش خا طرپروا زکند .

پیرگیلان درا دا مه وصیتها یش فرموده ا ست :

ا علم یا ولدی وفقنا‌‌‌ا لله ا یا ک وا لمسلمین ـ ا ن ا لتصوف مبنی علــــی

ثمانی خصال اولها السخاء وثانیها الرضا وثالثها الصبرورابعهاالاشاره وخامسها العزبه وسادسها لبس التصوف وسابعها السیاحه وثامنها الفقر. فالسخاءلنبی الله ابراهیم والرضاء لنبی الله اسحق والصبرلنبی الله ایوب والاشاره لنبی الله زکریا ولغربه لنبی الله یوسف ولبس الصوف لنبی الله یحیی والسیاحه لنبی الله عیسی والفقرلسیدنا محمدصلی الله علیه وسلم .

پسرم آگاه باش خدا وندهمه مسلمانان ازجمله تراکامیاب نماید تصوف برهشت صفت استوار است ، اول سخاوت است ، دوم رضایت ، سوم شکیبایی ، چهارم مشورت ، پنجم غربت ،ششم لباس درویشی ، هفتم جهانگردی وهشتم فقر.

سخاوت ازاوصاف حضرت ابراهیم است . رضا صفت پیامبرخدااسحاق شکیبایی به پیامبرخدا ایوب اختصاص دارد. مشورت صفت زکریا ولباس درویشی ازیحیی پیامبرخدا .جهانگردی ازحضرت عیسی وفقرازسرورآقای مسلمانان محمد(ص). پیروزیهای حضرت غوث درجلب طبقات مختلف مردم بسوی عرفان موجب شدکه بسیاری ازدانشمندان زمان مجذوبش شوندیااز مکتبش بهره ها برند. " چون قادریه طریقت رحم - مهمان نوازی، عاطفه وشفقت ، بردباری وانسانیت است " . ازجمله آنان میتوان ابوحفص عمربن عبدالله سهروردی رانام بردمردی که سعدی دست ارادت بسوی داده ودروصفش سروده است :

مرا شیخ دانای مرشدشهاب دواندرزفرمودبرروی آب
یکی آنکه درنفس خودبین مباش دگرآنکه برخلق بدبین مباش

خالق کتاب عوارف المعارف موءسس طریقه سهروردیه خوشه چین خرمن

عرفان حضرت غوث بود سهروردی مانند عین القضاه که در زندگینامه اش نوشته است :

بعد از آن که از گفتگوی علوم رسمی ملول شدم به مطالعه مصنفات حجه الاسلام اشتغال نمودم ومدت چهار سال در آن بودم چون مقصود خود از آن حاصل کردم پنداشتم که بمقصود رسیدم وواصل شدم ونزدیک بود که از طلب باز ایستم وبر آنچه حاصل کرده بودم از علوم اقتصار نمایم ومدت یکسال در این بماندم. ناگاه سیدی ومولایی الشیخ الامام سلطان الطریقه احمدی محمدبن الغزالی رحمه الله تعالی به همدان که موطن من بود تشریف آوردند ودر صحبت وی دربیست روز بر من چیزی ظاهر شد که زمن وطلب من غیر خود هیچ باقی نگذاشت .... سهروردی نیز با مطالعه آثار وافکار وآرای حضرت غوث چنان دگرگونی در وی پدیدار شد که مردانه در راه تصوف وعرفان گام گذاشت .

حضرت غوث اندیشه های متعال انسان دوستی واخوت را در قالب طریقت قادری تبلیغ میکرد وچون درمیان بلادعربی حتی ترکیه نیز نفوذ فراوان داشت به مریدانش توصیه میکرد که در شهرها وروستاها که دژ مالکان بزرگ بود مساجد بسازند ودر کنار مساجد وآرامگاههای مشهور محلی برای درویشان بعنوان رباط ـ زاویه ـ خانقاه وتکیه با کمک مردم آماده نمایند. دستور حضرت غوث درهمه نقاط اسلامی موردقبول اقبال قرار گرفت ودرویشان قادری برای نیل به حال که آن را یک موهبت الهی میدانستند در این نقاط جمع میشدند. همانطورکه قبلا نوشتم درویش قادری پس از انجام فرایض روزانه اذکار تعیین شده را قرائت میکنند. کردار وبش قادریه یا بصورت تهلیل است یا ذکر هرّه با قیام وذکر قیام

طی مراسم وتشریفاتی انجام میشودومعمولابا دف وطبل همراه است ولی نواختن آلات موسیقی را درذکرقادریها حرام میدانندتشریفات اذکار سلسله قادریه چنان با شوراست که با آنکه ساعتها طول میکشدوبا حرکات سروگردن وپا ودست همراه هست مع الوصف سالکان ومشتاقان هیچگونه خستگی درخوداحساس نمی کنند. درموقع ذکرموهای سرپریشان وبیشترروی دیدگان باین سووآنسودرحرکت است صدای حی۔ حی ـ حی ـ حی اللہ چنان خواننده وشنونده را بوجدمیآوردکه نمیتوان آنرا با کلمات روی کاغذ توصیف کرد. گاهی با مشاهده حلقه های ذکری سلسله قادریه مخصوصا زمانی که شوروجذبه بکمال میرسدوصدای الله الله درهمه جا طنین با شکوهش را دارد بیادکلام پیرخرقانی میافتمکه ازاوپرسیدند:

ـ هرکه را هستی خدای بردل غالب آمده باشدنشانی وی چه باشد ؟

پاسخ داد:

ـ ازفرق تا قدموی همه بهستی خدا اقرارکند. دستش ،پایش ورفتن ودیدن تا آن نفسی که ازبینی وی بیرون آیدکه گویدالله چنانکه مجنون بهرکه رسیدی گفتی لیلی اگربرزمین رسیدی واگربدریا بدیوار...

یا نجم الدین کبری دررساله فواتح الجمال نویسد: ذکری که جاریست برنفوس حیوانات انفاس ضروریه ایشانست زیراکه دربرآمدن و فرورفتن نفس چرف ها که اشارتست بغیب هویت حق سبحانه گفته می شود اگرخواهندواگرنخواهندوهمین حرفها ست که دراسم مبارک الله والف ولام ازبرای تعریف است وتشدیدلام ازبرای مبالغه درین تعریف پس می‌ باید که طالب هوشمند درنسبت آگاهی بحق سبحانه برین وجه بودکه در وقت تلفظ باین حرف شریف هویت ذات حق سبحانه وتعالی ملحوظ وی

باشدودرخروج ودخول نفس واقف باشدکه درنسبت حضورمع الله فتوری واقع نشود.

درحلقه های ذکرهری یاقیام دراویش قادریه دل وزبان خدا رایاد میکندوچشم ناظرنوری است که می بیند وایمان یقینی هرسالک اینستکه وجودش باین نورروشن شوددرلحظات آخرذکرکاربجایی میرسدکه آواز دل یعنی الله الله راسالک بگوش سرمی شنودوقتیکه آوازمنقطع گرددنور دل خویش بچشم سرخودببیندآنوقت است که تیغ وشمشیروآتش وسیخ وکارد اثری ندارد. ودراین لحظات ملکوتی پرجلال وباشکوه آوای الله را از فرشتگان می شنوی درودیوارصدای حی والله را درفضا می پراکنندهمه دریادخدایندجل جلاله وچقدراعتلای روحی وعشقی دراویش قادریه شگرف وعجیب است بویژه که با اشعارآبدار وسحرآفرین حضرت غوث مخلوط باشد.

تاریخ سلسله قادریه یکی ازدرخشانترین نمونه های فداکاری، مردانگی ، ایثاروعشق بانسانیت است . بیشترفرقه های قدیمی تصوف غروب کردندولی قادریه اگرچه دورازمخاطرات نبودوبعضی ازاقطاب این فرقه بوسیله استعمار سیاه یا تبعیدویادرزندان ویاکشته شدندمع الوصف اصول این فرقه وکتابها ومواعظ حضرت غوث توانست بسلامت ازقرون واعصار بگذرد.

حضرت غوث درروزگاری بسرمی بردکه طریقت وبزرگان آن مورد پیگرد شدیدامراوحکام وقت قرارمیگرفتند. برای حضرت غوث نیز مخاطراتی وجودداشت ولی برخی ازمباحث عرفانی را با استفاده وبهره گیری ازابهام واستعارات مرموزعارفانه یاعاشقانه دردیوانش واردکرد. حماسه حضرت غوث را میتوان درغزلهای شورانگیزیا مواعظ ایشان مطالعه

نمود. روی این اصل است که طریقت قادریه چون بر شریعت و طریقت و تشریفات خاص ذکری قرار گرفت و با طبایع مختلف انسانها هماهنگی داشت با سرعت شگفت انگیزی گسترش یافت و مبلغان آن به مصر و سوریه و هندوستان آسیای میانه رفتند و مورد استقبال گرم مردم قرار گرفتند. پیروان تازه قادریه سعی داشتند در راه گسترش بیشتر این مشرب و تعلیمات آن جلسات مرتب ترتیب دهند و مطالب را عامه فهم نمایند.

مجالس ذکری که توام با دف و نی ترانه بود به ویژه ترانه های مردمی و عارفانه شنوندگان و مشتاقان زیادی را جلب کرد و بمواز ات آن تعلیمات حضرت غوث بوسیله مشایخ و خلفای قادریه بشکل خطابه و وعظ بگوش شرکت کنندگان میرسید. کار بجایی رسید که مردم گروه گروه برای زیارت مرقد حضرت غوث به باب الشیخ بغداد میرفتند. اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری تصوف قادری در شهرهای ایران انتشار فراوان یافت و در آن زمان ایران مورد تاخت و تاز سلجوقیان قرار گرفته بود فقر و فاقه و فلاکت شوربختی در همه جا دیده میشد. مردم بویژه پیشه وران پناهگاهی میخواستند خلفای سلسله قادریه پایگاههایی در ایران و مصر داشتند در این دو کشور مردم با علاقه فراوان بسوی پیشوایان و بزرگان صوفیه روی آوردند پطروشفسکی مستشرق روسی در کتاب " اسلام در ایران" نوشته است سلسله طریقت قادری تا قرن نهم هجری پیروان فراوانی داشته است. در مصر نیز تکیه ها و خانقاههای دراویش قادری پر از علاقمندان و مشتاقان این طریقت بود و این طریقت از آنجا به افریقا رفت و طرفداران زیادی جلب نمود. آثار حضرت غوث مخصوصا کتابهای الفنیه الطالب طریق الحقایق فتوح الغیب ـ بشائر الخیرات ـ الفیوضات الربانیه، قلاهر الجواهـ

فی مناقب شیخ عبدالقادر بارها در مصرچاپ ومنتشرشد. این کتابها در کشورهای آفریقائی توزیع گردیدومردم آن سامان با عقاید وآراء وصفای باطن واخلاص حضرت غوث به‌خدای متعال ودین مبین اسلام آگاه شدندواز کرامات ایشان آگاه گردیدند. درسیاحت‌نامه برادران امیدواردرفصلی که مربوط به‌دیدار از کیپ‌تاون پایتخت آفریقای جنوبی است از خانقاه دراویش قادریه آن‌سامان بازدیدکرده وسخت تحت تاثیرتشریفات واذکار قادریان قرارگرفته‌اند. برادران امیدوارنوشتند: هنگامیکه‌بدیدار یکی ازخلیفه‌ها رفتیم ما را با چنان گرمی پذیرفتندکه مهلت ندادزوی خواهش کنیم بلکه پیشنهادکردیک سلسله نمایشهای اعجاب انگیزرا باشرکت افرادورزیده‌ی خودترتیب دهد. ما ازفرط مسرت درپوست نمی‌گنجیدیم وازشدت شادمانی میخواستیم پردرآوریم، زیراآنها هرگزاجازه عکس‌برداری ازعملیات خودبکسی نمیدهندمعهذا با پیشنهادما برای فیلم‌برداری ازعملیات خودموافقت کردند. اما چون فیلمبرداری ازعملیات درون اطاق با دشواریهای بسیارروبرو میگشت ازاوخواهش کردیم‌نمایش های خودرادرخارج ازشهردرفضای بازتشکیل دهد.

روزی راکه مصادف با یکی ازجشنهای مذهبی بودانتخاب کردیم و با دوکامیون وچندااتومبیل دیگرعازم نقطه‌ای درشصت کیلومتری شهر کیپ‌تاون شدیم . باری ما یک راست بمقابل آرامگاه یکی ازشیوخ مالایایی رفتیم که‌دویست سال پیش چشم ازجهان فروبسته است وبرای تکریمش مقبره‌ی باشکوهی بناکرده‌بودندکه امروززیارتگاه مسلمانان آفریقای جنوبی است . دربرابراین آرامگاه که‌درنقطه‌ی نسبتا بلندو مسلط بدریاچه‌ی کوچک ساخته‌شده‌بوداطراق کردیم ....

آنها وسایل خودرا مهیا کردند ،جایگاهی که خلیفه درموقع انجام مراسم قرار میگیرد بصورت محرابی درآمد. روی این محراب آیات قرآن مجید حکاکی شده بود روی میزکوتاهی که درقسمت جلو این محراب قرارداشت سیخهای چنگدار، درفشهای لب دوز، خنجرهای نوک تیز،شمشیرهای درخشان وچکشهای سنگین وتعدادزیادی آلات دیده میشد.

خلیفه که باریش وپشم بسیار درون محراب نشسته بود کلاقیافه یک آهنگررا داشت وهیچ شباهتی بیک عالم روحانی دراو دیده نمیشد. اما باطنا قلب او دریای ایمان بود. ایمانی که او وپیروانش را درحالت جذبه وشوراز هرگزندی دورمیداشت. چهل وپنج تن ازمریدران ورزیده ای وبصورت نیم دایره روی زمین نشسته بودندوچندتن ازآنها آلتی راکه شبیه بدایره های آذربایجانی بوددردست داشتند.

پس ازبرگزاری نمازجماعت، هرکس درسرجای خودقرارگرفت بوی سوزاندن چوب صندل فضا را پرکرده بود. این بوی عطرآگین حس رخوت مست کننده ای بانسان می بخشیدودراین هنگام تلاوت هماهنگ ودستجمعی آیات قرآن واورادديگرآغازشد، پس ازبیست دقیقه دعاخواندن ،یکی از طبالهای ورزیده دست نیرومندشرا برروی پوسته ضخیم طبل های عظیم کوبید وصداهای پرشوروجذبه انگیزاززیرپنجه های گرم اوبیرون آمدوانعکاس آن چنان بودکه مغزما برای چندثانیه تیرکشید.

ناگهان مشاهده کردیم که مردان درصف مقدم نیزبه تبعیت ازای طبال دایره هایی بدست گرفته وطبال را همراهی میکنند. صحنه ی شور انگیزی بود. زمین وزمان بوجدآمده بود،همه چیزدرحال هیجان بو صحنه ای بودکه خاطره اش هرگزازبرابرچشمهای ما محونخواهدشد.چیز

نگذشت که دیدیم ضربه های وجدانگیز وجذبه آمیز آمیز طبلها وصدای آهنگی که از خواندن اوراد الهی و اذکار سرچشمه میگرفت و همچنین استشمام اجتناب ناپذیر عطر نیرومند و مردافکن صندل همه را منقلب کرد.

همه مانند یک خزه ی ناچیز که در مسیر آب متلاطم باین سو و آن سو کشیده میشود، دستخوش نیروهایی بودند که فهم آن از حدوهم وتصور ما بیرون است. نبایدفراموش کرد که ما در عرض یکسال ونیم گردش در قاره عریض وطویل افریقا، گوشهایمان با انواع واقسام ریتمهای مختلف طبل آشنا شده بود، اما این بار در این ریتم ولوله انگیز چیزدیگری نهفته بود. صدای ارتعاش طبل آنها، برخلاف صدای طبل سیاهان دیگر که بی هدف وخشونت بار با دستهای خود مرتب بر پوسته ی طبل میکوبند، حالتی داشت که گویی با عمق روان انسان سخن میگفت و رازونیاز میکرد. پس از یک ساعت که همه جا از شوروسرور پربود، دو پسربچه ی همقدوقامت که جامه ء سپیدی برتن داشتندقدم بمیدان نهادندهرکدام از آنها دودشنه ی تیز ووحشت انگیزدردست داشتند. آنها باین طرف وآن طرف میرفتندوهمه حرکات وسکناتشان با آهنگ هوش ربا ءپرشورطبل برابری میکرد. طرز حرکات دست طوری بودکه حالت خوابزدگی وهیپنوتیزم بتماشاگردست می داد. دوپسربچه دشنه های تیزرا بشدت وشتاب درسینه ی خودفروکردند اما نه خون بیرون میزدونه آه از نهادشان بیرون میآمد. گویا با این کار میخواستند دیگران را دراجرای کامل نقشهای خطرناک تشجیع کنند.

دراین هنگام خلیفه برخاست وچندسیخ را از گلووصورت دوکودک عبور داد واین وقت صحنه ی نمایش بمرحله مهیج خودوارد شد... یکی از دونفر از بزرگترها با تبعیت از این دوکودک بصحنه قدم گذاشتندوبحضورخلیفه

رفتندوزانوزدند خلیفه هم شمشیری را بوسیدوبدستشان داد .دراین وقت تلاوت آیات قدری بلندترشدوما را بیادآواز خواندن درا ویش ایران انداخت این دونفرشمشیرها را طوری دورسرشان میچرخاندندکه چشمهای انسان بخواب میرفت ویک مرتبه شمشیررا بشدت وحدت کامل روی بازوی برهنهٔ خودشان میزدند . زنانی که این سوو آن سوایستاده بودنداز ترس ووحشت روی خودرا برگرداندند . آن وقت دیدیم که دوشمشیربازنوک تیزشمشیر را درون حدقهٔ چشم گذاشتندوباکمال قدرت بداخل فشارآوردند .

ما هرلحظه انتظار داشتیم که تخم چشمهایشان ازحدقه بیرون آید . لیکن بیناترشدند . شخص دیگری درفش قطورش را ازپوست وگوشت یک طرف صورتش وارد کردوبکمک چکش آن قدربدرفش کوبیدتا نوک درفش ازگونهٔ دیگربیرون آمدودرداخل تخته ای که درسمت دیگرا ونگاهداشته بودند فرورفت . عمل دیگراین بودکه درفش را درداخل دهان عبورداده وسپس بزمین میخکوبش کردند . سپس خنجربرانی را روی گردنش قرارداده وبافشارها تحمل ناپذیری باین طریق که سرگوسفندی را میبرندا ورا باین طرف وآن طرف کشیدند .اما پس ازلحظاتی چنداززمین برخاست بدون اینکه کوچک ترین اثری برگردنش دیده شود .

حالت خاصی بمن دست داده بود . یک احساس توصیف ناپذیربندبند وجودم را تسخیرکرده بود .دردرون خویش چیزی بین گیجی وشجاعت احساس میکردم . لحظه ای بتماشاگران اعجاب زده نگریستم دیدم که دهانها همه تا بناگوش بازمانده است وچشمهایمان بمیدان دوخته شده است . سایهٔ تهوروعظمت هراس آمیزی برهمه جاگسترده شده بودبا یک تکان پیراهن را از تن درآوردم وبخلیفه گفتم اگرمساله ایمان مطرح است منهم بحدکفایت

آنرا درخودپدیدآورده‌ام ازاودرخواست کردم که عین همان کارهای‌حیرت انگیزرا روی گوشت بدن من نیزانجام دهد.

من به پیروی ازدیگران بطرف پیشخوان رفتم ودودرفش رابرداشتم خلیفه برطبق معمول وردی خواندودرفش را بوسیدوبمن ردکرد.من سخت برسرغیرت افتاده‌بودم، همآهنگ با ضربات شورانگیزطبل درفشها را دور سرچرخاندم وبا یک ضرب بشکم‌خودکوفتم بطوریکه‌اشرشکافتگی باقی‌ماند. دوباره‌درفش ها را دورسرچرخاندم‌واین بارچنان سخت ومحکم‌زدم‌که‌چند سانتیمتردرپوست وگوشت بدنم فرورفت ونتوانستم آنرا بیرون بکشم‌اما وحشت نکردم‌زیراآنرا بدتراززنان راحتیهای یک عمل جراحی نمیدانستم سرانجام برای بیرون کشیدن آن ازخلیفه‌کمک خواستم، وقتی خلیفه‌را درکنارخودیافتم ازاوخواهش کردم‌سیخها را درلبانم‌فروبرد.خلیفه‌که سیخها را هرکدام آنها سی وپنج سانتیمترطول وباندازهٔ یک جوالدوز قطرداشتند درسروروی من فروکرد.دوتا ازاین سیخ ها ازپوست وگوشت چهره‌ام‌عبورداد. هیچگونه‌احساس دردی نکردم سراسرشوروشجاعت بودم ازخلیفه‌درخواست کردم که‌هرچه‌زودترآنها راازآویزه‌ی گوشم‌بیرون‌کشد خون بسرعت‌جستن‌کردوچون فواره‌ای روی دوشهایم سرازیرگردیدبطوریکه لباسم غرق درخون شددراین لحظه‌خلیفه‌مرا مخاطب قرارداد‌وگفت:

دیدی گفتم ایمان تونسبت بخداوندبحدکافی نیست... امامن قدری نگران خونریزی شده‌بودم‌گفتم حالادیگرصحبت دربارهٔ این چیزها جایزنیست بهتراست هرچه‌زودترازاین خونریزی جلوگیری کنی. خلیفه پاسخ دادنگران نباش فرزندم. این کاربسیارآسان است آنوقت انگشت سبابهٔ خویش را باآب دهان آلودوبامتانت وتانی خاصی بمحل خون ریزی

نزدیک ساخت وآیه‌ای ازکلام‌الله مجیدراخواند. بیدرنگ خون ریزی قطع شد. تبحرخلیفه برای جلوگیری ازخونریزی باندازه‌ای است که چه بسا اتفاق افتاده مثلاسفیدپوستانی‌که دربیمارستان درحال احتضار هستندسر انجام دست بدامان خلیفه‌ها میزنندوباوجودی که سپیدپوستان ازدریچهٔ قوانین تبعیض نژادی ،خلفا را مردم پست و فرومایه‌ای فرض میکنند. معهذا خلیفه‌ها با یکبار لمس ، جلوخونریزی آنها را میگیرندوازخطر مرگ میرهانند... تاریکی شب فرا رسیده بودچندنفر گرزهای مخصوصی که از آنها شعله‌های آتش بآسمان میرفت دردست گرفتند وبا حرارت مسحور- کننده‌ای دورسربگردش درآوردند، آنها گاهی مدت دودقیقه تمام گرزهای مشتعل را درزیربازوان خودنگاه میداشتندوهیچگونه عکس العملی نشان نمی دادند. درحالیکه اگرهمین شعله آتش را درزیریک ماهی‌تابه میگرفتند روغن آنرا داغ ونیمروی خوش مزه‌ای بدست میآید.

پس ازچندلحظه خلیفه صورتش را داخل شعله‌های آتش گرفته ودرحالیکه دهان را بازکرده بودشعله‌ها را فرومیبرد.

هواداران خلیفه‌ها درجرگه پانصدهزار مالایایی مقیم آفریقای جنوبی هستندکه سیصدسال پیش آنان را بعنوان برده برای انجام کارهای سنگین ازمالایا با فریقای جنوبی آوردند. اما آنها آیین اسلام‌را همراه خویش با فریقای جنوبی بردندووجودتبعیض‌های نژادی ازابتدا آنان‌را بهم نزدیک ساخت وسرسختی آنان را درایمان باسلام‌که مخالف‌جدی‌تبعیض نژادی است دوچندان کردوزندگی ایشان‌را متشکل تروپیوسته‌ترساخت.

سالها قبل چندگروه‌چهل تا پنجاه‌نفری ازآنها دورهم‌گردآمدندو هرگروه‌خلیفه‌ای برای خودبرگزیدندوبرای ثبات ایمان خویش بدرگاه

خدا دست بکارهایی زدندکه امروزدرسراسرآفریقا بنمایشهای خلیفه‌مشهور است کارهای آنها تاحدودی با اعمال عجیب دراویش سابق کردستان شباهت دارند. با این تفاوت که نمایشهای اینها ممکن است مایه شگفتی‌دراویش ایران رانیزفراهم کند. مبتکراصلی نمایشهای خلیفه مردی بودبنام عبدالقادرکه زمانی درعربستان سعودی زندگی میکرده‌است.

تا اینجا گزارش نویسنده‌کتاب "سفرنامه‌برادران امیدوار" از دراویش قادریه‌بپایان میرسدامامثل اینکه‌نویسنده‌نتوانسته‌است از خانقاههای سلسله‌قادریه‌درایران دیدن نمایند مثل اینکه‌ایشان نمیدانستندکه‌کردستان گاهواره‌طریقت قادریه‌است واصولا بعلت قرب جواربا عراق ازاواخرقرن ششم وقرنهای هفتم وهشتم ابتدا مرکزطریقهٔ نوربخش وسپس طریقه‌قادریه‌بود. دراویش قادری هم‌اکنون دربیشترنقاط ایران بویژه‌درغرب هرهفته‌دوبارشبهای جمعه‌وسه‌شنبه پس از برگزاری فرایض دینی باجرای تشریفات سلوکی می پردازند.

صوفی قادری نام‌خدا رایعنی الله وهوراکه‌مبتنی برقرآن است برزبان میآورند.

درقرآن قل الله‌بگوا لله‌ویا ایها لذین آمنوا ذکروا لله‌ذکراکثیرا وسجدو بکره‌واصیلا" پس ای موءمنان خداوند رابسیاریادکنیدبامداد وپگاه‌وشبانگاه‌تسبیحش‌کنید... دراویش قادری مخصوصا پس ازستایش خدا واستمداد ازاووپیامبراکرم بذکرهای مقدس‌خودمی پردازند. ووقتی که شوروجذبه‌ذکری بمرحله‌ی کمال میرسدآنوقت برنامه‌های خاص رازیر نظرخلیفه‌یا مرشدآغازمینمایندواین برنامه‌ها بمراتب ازآن‌هاکه‌برادران امیدواردرآفریقا دیده‌اندشگفت آورتراست. ایمان بخداواعتقادا ستوار

به مشایخ وسیرت پاک وصدق وصفا جلسات ذکری دراویش قادری را رنگ خاصی میدهدودراین محافل است که صفای نیت وپاکی عقیدت طوری سالکان را تحت تاثیرقرارمیدهدکه هنرنمائیهای شگرفی بمنصه ظهورمیآورند. زیباترین ودل انگیزترین لحظات موقعی است که سالکان ومجذوبان نعره لااللّه الااللّه را سرمیدهندوگروهی ذکرحی وغوث را با لحن اندوهگین برزبان میآورند درآن دقایق وآنات مقدس که سالکان ازفرط سکروجذبه ژرف بینان حقیقتنپوشی میشوندکه به تنهانخانه اسرارعرفانی واردگردند وشاهدانوار جمال ازلی که درتجلی است . این محرمان حریم را زچه می بینندیاچه احساس میکنند. این را بایدبه کتابهای پرارج فتوح الغیب ومنازل السائرین وعوارف المعارف مراجعه کردوکیفیت این فضیلت وعروج را درک نمود. دنیای عشق ،دنیای زیبا ومسحورکننده است جهانی است که به سالک وسعت روح وعظمت فکر میدهدوموجبی برای رسیدن بکمال ذاتی حقیقت است ولی با این حال آیا انها یتا پای بمنزلگه معشوق میگذارد؟ سوالی است که سعدی پاسخ آنرا دراین غزل داده است .

هرکه مجموع نشسته است پریشان نرود | هرکه را با غچه ای هست به بستان نرود
هرگزش گوشه خاطر به گلستان نرود | آنکه دردامنش آویخته باشد خاری
رُوی درقبله معنی به بیابان نرود | سفرقبله دراز است ومجاوربا دوست
چشم عارف به تماشاکه رضوان نرود | گربیا رندکلیدهمه درهای بهشت
اندرونت به گل ولاله وریحان نرود | گرسرت مست کندبوی حقیقت روزی
مدعی با شدا گربرسرپیکان نرود | هرکه دانست که منزلگه معشوق کجاست
که گرش سربرودازسرپیمان نرود | صفت عاشق صادق بدرستی آن است
هیچ عیارنباشدکه بزندان نرود | عشق را عقل نمیخواست کمبیندلیکن

سعدیا گرهمه شب شرح غمش خواهی گفت　　شب بپایان رود و شرح بپایان نرود

ولی دراویش قادری معتقدند مراحل سیروسلوک دل انسان را صیقلی کرده و آنرا برای برحقیقت قرار میدهد و انوار حق دلش را روشن میکند و این موقعی است که سالک دست بدامن پیر بزند و بهمت او گام بگاه جهان دل انگیز عشق را طی نماید. اسرار عاشق و رموز عشق ورزی و بیان نکات جهان عشق را سالک مأذون نیست برزبان آورد اما میتوانند بگویند که قادریه روش خود را مفتاح رمز عشق حقیقی میدانند و میگویند مشکلاتی را که دانش بشری نمیتوانند و قادر نیست حل کند تصوف و عرفان حل کرده است و در قرآن خوانده ایم ومن جاهد فینا لنهدینهم سبیلا و ما دراویش قادری از طریق مکاشفه و مشاهده و وجدان و ذوق و علم حضوری سالک مجذوب میشویم و به فیض میرسیم .بزرگترین حجاب سالک طالب حجاب نفسانی است وقتیکه بمدد پیر این حجاب برداشته شد سیر معنوی آغاز میگردد و بذکر قیام که در شبهای جمعه وسه شنبه انجام میگیرد که وصف آن قابل شرح نیست و طیران انسانها را باید در این جلسات دید و بگفته سعدی اعتراف کرد که رسد آدمی بجایی که بجز خدا نه بیند ولی :

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست　　بر عارفان جز خدا ،هیچ نیست

دراویش قادری معتقدند باید خدای متعال را بدون چشم داشت پاداش ــ بدون طمع به بهشت یا ترس از دوزخ عبادت کرد عشق بخدا و محبت به باری تعالی را باید با شادمانی وسرور دل انجام داد و عبودیت لازمه اش عجز و تضرع ونیاز است . دراویش قادری هنگام ذکر همه چیز را فراموش میکنند وخود را وقف الله می نمایند.

مـی صرف وحدت کسی نوش کـرد | کـه دنیا و عقبی فرا موش کـرد
خلاف طبیعت بـودکـا ولیـا | تمنـا کنندا زخـدا جزخـدا

دراویش قادری درهمه‌وقت با دشمنان اسلام وایران مبارزه بی امان کردند مبارزه با استعمار درطول تاریخ ازوظایف اولیه دراویش قادریه بوده‌است . مبارزات شیخ محمودنه مررهبرقادریه با انگلیسها فراموش نشدنی است . شیخ محمود براثراین مبارزه‌ها توقیف وتبعیدو خانواده‌اش آواره‌شدندوبالاخره‌این مردشجاع‌که‌با استعمارخارجیان مخالفت بوددرتبعیددرگذشت ، رهبرفعلی دراویش قادریه‌شیخ‌عبدالکریم کربچنه است که‌با رشادمردم‌می پردازدو طریقتش بشرح‌زیراست :

السیدعبدالکریم که‌ازحسین اجازه‌گرفته‌وازسیدعبدالقادرواو (١) ازسیدعبدالکریم" شاه کس‌نزآن) واوازدائیش سیدعبدالقادرازانقایه واواز سیدحسین قازانقایه واوازسیدعبدالصمدگله‌زرده‌واوازسیدمحی‌ـ الدین کرکوکی واوازشیخ محمدصادق واوازشیخ محمدقاسم واوازشیخ عبدالفتاح سیاح واوازشیخ محمدغریب‌الله‌واوازشیخ‌داودالثانی واو ازشیخ عبدالرزاق واوازقطب ربانی پدرش "عبدالقادرگیلانی"واواز شیخ ابوسعیدالمخزومی واوازشیخ علی هکاری واوازشیخ ابوالفرج‌طرطوسی واوازشیخ عبدالواحد یمانی واوازابوبکرشبلی واوازجنیه‌بغدادی واو ازسری مسقطی واوازمعروف‌کرخی واوازداوودالکانی واوازحبیب عجمی واوازحسن بصری واوازاسدالله‌الغالب علی بن ابیطالب‌کرم الله‌وجهه رضوان الله تعالی علیم اجمعین واوازمحمدالمصطفی صلی الله‌علیه وسلم مجازگشته‌است .

---

(١) ــ ازکتاب تاریخ تصوف درکردستان نوشته محمدرئوف توکلی .

زشا هدبردل موسی شررشد — شرا بش آتش وشمع وشجرشد
شراب وشمع وشاهدجمله حاضر — مشوغافل زشاهدبازی آخر
شراب بیخودی درکش زمانی — مگرازدست خودیابی امانی
بخورمی تا زخویشت وارهاند — وجودقطره با دریا رساند

وغوث اعظم الهامات آسمانی را برحسب ذوق وحال وبا اصطلاحات استعاری دنیای محسوس درقالب غزلها وقطعه ها وقصیده آورده تا دلها را روشن وبسوی اصل خودطیران دهد.

می صافی طلب جانا — که دردی کش گرانخوار است
تواز ساقی نشانی گو — که اینجا مست بسیار است
از این سودای عشق آخر — سرت بربادخواهی داد
سرت چون میرودخواجه — چه جای فکرودستار است ؟

برای شوردرک غزلها وتجسم بازوزندهای ازحال حضرت غوث هنگام سرودن اشعاروبهره گیری ازاستعارات وابهام مرموزعاشقانه وپیامهایی که درلابلای مصرعهای آن وجوددارد مناسب است درحلقه های ذکری عرفانی این سلسله جلیله که اززمان حضرت غوث تاکنون درتمام بلاداسلامی بویژه غرب ایران شبهای سه شنبه وجمعه بعدازفرایض دینی ومذهبی زیر نظرمشایخ وخلفای قادریه تشکیل میشود شرکت کردتا درهنگام غلبه جلال وحضوردل معجزه های کلام را علاینه وآشکار احساس نمود.ذکرقادریه مراحلی داردکه مرحله اول آن گفتن لا اله الا الله با خضوع وخشوع وحضوردل درحال نشستن وسپس ذکرقیام با کلمه الله حی والله دائم خاتمه می یابدآنگاه نوبت به قوال میرسد. غزلهای صوفیانه نه تنها به سالک را بوجدمیآوردو — حالت درونی آن شکوفا میشود. قرائت میگردد.لذت عالی وملکوتی روح

وقتی با وج میرسدکه شنونده خودرا با سراینده درکنارهم به بیندو وقتی جلسه ذکربپایان میرسدماننددریایی است که آرام شده باشد. پایان کاررضایت کامل روح وآرامش دل سالک است . تمام منظوروهدف غایی این جلسه های سلوکی دوست داشتن وپرستیدن خداوندا ست واندیشیدن درباره عظمت کاینات وموجودات . فکرومراقبه عرفانی ازمظاهربرجسته وعمده مکتب اخلاقی قادری است بقول مولانا :

این قدرگفتیم باقی فکرکن	فکراگرجا مدبودروذکرکن
ذکرآردفکررادراهتزاز	ذکررا خورشیداین افسرده ساز
اصل خودجذبه است لیک ای خواجه تاش	کارکن موقوف آن جذبه مباش
زانکه ترک کارچون نازی بود	نازکي درخوردجانبازی بود

اصولاهمانطورکه قبلانوشته شدا ساس سلسله قادریه برطریق صحواستو کثرت فتوح وعدم تفرس . وصحوعبارتست ازحصول مرادوصحبت حال .

عبدالله یافعی ازبزرگان عرفان بجهت عظمت این طریقت نوشته است که اکثرمشایخ یمن به حضرت غوث نسبت درست کنندوصاحب معجم البلدان اعلام کرده است که پیرگیلانی برعامه بغدادوخاصه ایشان بذل عظمی کرد طریق عبادت وپرهیزکاری را ووعظ گفت جمیع مردم را وآنچه تحقیق کرده ام این است که هریک ازمشایخ نقشبندیه وچشتیه وسهروردیه وکبرویه راازحضرت پیرگیلانی بهره ای وافررسیده است . ویکی ازبزرگان سلسله های یادشده درصحبت وارشاد غوث اعظم بوده اندچنانچه ازسلسله چشتیه خواجه معین الدین چشتی ببغدادرفته وبخدمت پیرگیلانی رسیده وچندین درحجره اش بوده واین سفررا درکتابهای چشتیه نویسندگان نوشته اندوازسلسله نقشبندیه " سلسله خواجگان" خواجه یوسف همدانی نزدحضرت غوث رفته است واز

مواعظش استفاده فراوان کسب کرده است . از سلسله سهروردیه شیخ ابو النجیب سهروردی وشیخ شهاب الدین سهروردی همیشه از حاضران جلسه های عرفانی پیرگیلان بوده اند . درجلسات فیض بخش پیرگیلانی مطالبی عنوان می شدکه به دل حاضران می نشست صفا وپاکی را میتوان درجهان شکوهمند عرفان مشاهده کرد . این جلسه ها خستگی بهمراه نداشت از ویژگیهای ارزنده این جلسه ها تازگی وطراوت مطالب بودعشق وعرفان درخششی فوق العاده داشت ، حضرت غوث درجلسات عرفانی نشان دادکه دردانش دینی ، حکمت الهی فلسفه وکلام چیره دست است ولی برای کشف حقیقت بدین اسلام وعرفان پناه برده است همه عمررا درراه دین خاصعانه سپری کردا وعاشق خداوندومدیحه سرای سرمدی بود . پیرگیلان عارف وارسته ای بودکه هرچه از مال دنیا داشت درراه دوستان وساختن مساجدوخانقاهها اختصاص داد . داراشکوه درکتاب سکینه الاولیاء وقتی میخواهدا زپیر گیلان یادکند وی را چنین توصیف مینماید . استاد عارفان ،شیخ واصلان، پیشوای اولیاء مقتدای اتقیا ، سلطان طریقت برهان شریعت ، بحر حقیقت ، گنج معرفت ، هادی اهل الله ، پادشاه مشایخ ،خلف سیدانام شیخ الاسلام ، قطب ربانی ، مقبول صمدانی ، غوث الثقلین ،ابومحمد حضرت محیی الدین سیدعبدالقادرجیلانی الحسنی الحسینی رضی الله عنه وچه بهترکه کتاب را با سوگندنامه شاعرگمنام قادری که دیوانش بزودی به وسیله نگارنده چاپ خواهدشدبپایان برم .

شاعرگمنام پس از آنکه یک داستان طریقتی را بنظم درمیآورد داستان را با سوگندنامه زیر تمام میکند .

باعزازیکسرولایت پناه — که داری بهرکس زشفقت نگاه

خصوصا باعزاز آن اولیا — که درقرب همپنجه با انبیا

فلک را شرف ازغلامی او — زمین را زاقدام او آبرو

زهفتم زمین تا بعرش برین — نهان هرچه درهردوپیشش مبین

مه وسال وهفته شب وروزهم — دگرخاک وهمباد وهمنار ویم

همان هفت کوکب ده ودوبروج — همه کوه ودشت ونشیب وعروج

بفرمان اوجمله بسته میان — پرستار اویند چون بندگان

ولی که وصفش چنین سرسریست — برش جزووکل را سرچاکریست

که باشد بجز غوث اعظم دگر — که جوید رضایش قضا وقدر

باعزاز اولاو امجاد او — باعزاز پرفیض ارشاد او

باکرام یکسر مریدان او — که بستان دین داد شان رنگ وبو

بحق دگر اولیای کبار — که هستند سرمایه اقتدار

باعزاز قطب وباعزاز غوث — که خلقی ازیشان مبرازلوث

باعزاز ابدال واوتاد هم — که ازفیض ایشان جهان محترم

بسیمای زهاد طاعت گزین — بطاعات عباد خلوت نشین

که این قصه داستان شد تمام — بفضل محمد علیه السلام

****

ملحقات

شیخ عبدالقادر از نظر نویسنده کتاب کارنامه بزرگان ایران

درکتاب کارنامه بزرگان ایران درباره شیخ عبدالقادر گیلانی نوشته شده است :

شیخ محی الدین ابومحمد عبدالقادر بن ابی صالح موسی جنگی دوست گیلانی از مشاهیر مشایخ صوفیه و شیخ طریقه قادریه است. در روز و ماه تولد او، با اینکه در احوالات شیخ کتب فراوان در دست است اختلاف کرده اند. ظاهرا ولادت او در قریه "بشتیر" از توابع گیلان در شب اول رمضان سال ۴۷۱ هجری اتفاق افتاده است .

خود او از سادات حسنی و مادرش ام الخیر امة الجبار فاطمه دختر ابی عبدالله صومعی را نیز گفته اند از سادات حسینی بوده است .در بدایت حال علوم ادبی را از ابوزکریای تبریزی اخذ کرد و از هیجده سالگی به سال " ۴۸۸" به بغداد رفت و در آن شهر از ابوبکر محمد بن احمد و ابوطالب بن یوسف علم حدیث فرا گرفت و سپس نزد علی بن ابی سعد مخزومی و در مدرسه او فقه آموخت و دریاد داشتن علم و دانش کوشش فراوان کرد و ملازم سیاحت و مجاهده و ریاضت و تفکر در تنهایی شد .

علی بن ابی سعد مخزومی مدرسه خود را بوی تفویض نمود و او را در آن مدرسه بوعظ وارشاد پرداخت و آوازه زهد و تقوای او بهمه جا کشید .خرقه مشایخ را از دست ابوسعید مخزومی پوشید و مخزومی از دست ابوالحسن علی بن محمد قرشی خرقه ارشاد گرفته است .

لقبهای متعدد مثل غوث الثقلین و شیخ کل و شیخ مشرق و محیی ـ الدین داشته است . درمیان مردم بغداد قبول فراوان یافته و مثل اینست که در حالات و ماء ثورات و حکایات هیچ یک از مشایخ این تعداد

کتاب ورساله که درباره او نوشته اند نوشته نشده و از ین قبیل است .

بهجة الاسرار و معدن الانوار ، تالیف نورالدین علی شطانونی،

ودرالدارین تالیف سیدغلامعلی قادری موسوم " به ملفوظ قادریه ،

تالیف شیخ عفیف الدین عبدالمبارک وکتب دیگر .

درروز و ماه درگذشت او نیز اختلاف کرده اند ولی همه مورخین

وسیاحان وصاحبان کتب ورجال درگذشت او را درسال ۵۶۱ هجری دانسته اند

نود سال عمر کرده است وظاهرا درگذشت او درشب شنبه هشتم ربیع الاول -

سال ۵۶۱ هجری ودرهمان مدرسه که وعظ وارشاد میکرده بخاک سپرده شده

است .

از تالیفات اوست :

کتاب بشائر الخیرات - کتاب الغنیه الطالبی طریق الحق عزو

جل . کتب الفتح ربانی والفیض الرحمانی - کتاب فتوح الغیب و

کتاب الفیوضات الربانی فی الاوراد القادریه .

دیوان اشعاری نیز از او باقیمانده که بدیوان غوث اعظم معروف است .

نذرکردن درهندوستان برای حضرت غوث

پروفسور عباس مهرین " شوشتری" درکتاب خاتم النبیین (ص)زیر

عنوان " نذرکردن درهندوستان" نوشته است :

بعضی درهند خوردنیهای مخصوص نذرعلی بن ابیطالب علیه السلام

یا امام جعفرصادق علیه السلام یا شیخ محیی الدین گیلانی مینمایند و

سفره را درجای پاک میگسترند و خوردنی میگذارند سپس برای چند دقیقه

همه از آنجا بیرون میروند و عقیده دارند که روح که خوردنی نذر کرده اند نبید

میآید وعلامتی برخوردنیها میگذارد که علامت قبول است . البته قوه‌ی واهمه وخیال درنظرآنها یک نشانی پدیدمیکندمولانا ازاین قوه انسانی دردیوانش چنین تعریف کرده است :

گفت وهم‌کانخیال تست ،هان	ذات خودرا ازخیال خودبدان
چشم‌اوخانه‌خیالست وعدم	نیستها را هست بیندلاجرم
ماه‌روزه گشت درعهدعمر	برسرکوهی دویدندآن نفر
تاهلال روزه‌را گیرندفال	آن یکی گفت ای‌عمراینک هلال!
چون عمربرآسمان مه‌را ندید	گفت این مه‌ازخیال تودمید
گفت ترکن دست وبرابروبمال	آنگهان تو،برنگرسوی هلال
چونکه‌اوترکردابرو،مه‌ندید	گفت ای شه‌نیست مه ،شدناپدید
گفت آری موی‌ابروشدکمان	سوی توافکندتیری ازکمان

دست من گیر



ای عیان ازنورخدا ازروی تو	قبله‌ایمان ما ابروی تو
ای نگاه‌پاکباز ان سوی تو	تاتوان افتاده‌ام درکوی‌تو

غوث الاعظم قطب عالم دستگیر

دست من گیرای شه‌روشن ضمیر

ای فروغ شمع بزم انبیا	وی بهاربوستان اولیا
ای چراغ دودمان مرتضی	رحم کن برمن برای مصطفی

غوث الاعظم قطب عالم دستگیر

دست من گیرای شه‌روشن ضمیر

آیت رحمت قدنیکوی تست — رایت وحدت قددلجوی تست

سجده‌گاه ما غریبان کوی‌تست — بیکسان را تکیه‌بربازوی‌تست

غوث الاعظم قطب عالم‌دستگیر

دست من گیرای شه روشن ضمیر

گرروم بعدا زفنا درزیرخاک — ازعذاب قبرنبود هیچ باک

اندرآن وحشت سرای هولناک — برزبان رانم‌بدینسان‌نام پاک

غوث الاعظم قطب عالم دستگیر

دست من گیرای شه‌روشن ضمیر

رحمی ای مسندنشین مصطفی — رحمی ای محبوب محبوب خدا

رحمی‌ای ملجای هرشاه‌وگدا — رحمی ای مولای اهل اقتدا

غوث الاعظم قطب عالم دستگیر

دست من گیرای شه روشن ضمیر

الغیاث‌ای‌غوث‌دوران‌الغیاث — الغیاث ای‌پیرپیران‌الغیاث

الغیاث‌ای‌شاه‌جیلان‌الغیاث — الغیاث‌ای‌نوح طوفان الغیاث

غوث الاعظم قطب عالم‌دستگیر

دست من گیرای شه‌روشن ضمیر

الغیاث ای سیدعالیجناب — الغیاث ای‌رهنمای‌شیخ‌وشاب

الغیاث ای‌مرشدراه‌صواب — الغیاث ای خواجه‌وحدت ماب

غوث الاعظم قطب عالم دستگیر

دست من گیرای شه روشن ضمیر

مخمسی برغزل غوث اعظم پیرروشن ضمیرحضرت

عبدالقادرجیلانی

ای والی باغ وجنب وحور   ازعکس رخت جهان پرازنور

درهردوسرا بپاست این شور   این قصررسالت ازتومعمور

منشورلطافت ازتومشهور

برروی توای حبیب یزدان   ازروزال جهانست قربان

شیدای تواندجن وانسان   همحلقه بگوش تست غلمان

هم بنده کمترین توحور

ازنورتوای نبی اکرم   پیدا شده اندهردوعالم

گویندملک بعرش اعظم   بنوشته خدائی پیش از آدم

ازبهررسالت تومنشور

کونین بنام تونشاراست   هرکس بدرت امیدواراست

هرفردبشرخطا شعاراست   هرکس به جهان گناه کاراست

گشته زشفاعت تومغفور

ای شافع خلق وعقل اول   وی مرجع اتقیای اکمل

کویت زبهشت هست افضل   ای سید انبیای مرسل

وی سرور اولیای مستور

ای خسروملک بذل والطاف   وی مصدراهل عدل وانصاف

این قطب رقم کندچه اوصاف   محی به غلامی توزد لاف

ازراه کرم بدارمعذور

قطب

حضرت غوث وداستان شیخ صنعان

داستان شیخ صنعان که بوسیله استاد بزرگ مکتب عرفان شیخ عطار برشته نظم درآمده است یکی ازجالب ترین وموثرترین داستان های عرفانی است که نظیرآن کمتردرادبیات عرفانی شرق مشاهده شده است . دراین داستان خواننده ضمن آنکه مسحوروومجذوب حوادث غیرمنتظره وعبرت آموزمیشود نکته های آموزنده اخلاقی ـ فلسفی وعرفانی را در لابلای مصرعهای آن می‌بیند ودرک میکنند .

بعضیها معتقدندریشه این داستان افسانه ای بوده که درقرن ششم بوسیله معرکه‌گیران وسخنوران خانقاهها بگوش مشتاقان میرسید . میدانیم که درقرن پنجم‌وششم هجری عرفان وتصوف شکوفایی چشمگیری داشت وبزرگان وسروران عرفان دراین دوقرن با باقی گذاشتن آثار و اداب تصوف به این مکتب یک جنبه علمی دادند .

مولف کتاب خزینه الاصفیا ازقول شیخ محمدصادق شیبانی صاحب کتاب مناقب غوثیهٔ نوشته است که شیخ‌فریدالدین عطار مریدشیخ‌صنعان بودچون شیخ صنعان بسبب ظهورکلمات بی ادبی که نسبت به حضرت غوث الاعظم‌برزبان آورده بودگرفتار پنجه بلاگردیدشیخ فریدالدین عطار چون مصاحب ومونس مرادش بودازوقایعی که برای پیرش اتفاق افتاد آگاه گردیدوآنها را بنظم درآوردتا جنبه عرفانی به‌وقایع بدهد .البته خوانندگان متوجه شدندکه مراد ازحضرت غوث الاعظم درکتب عرفا محی الدین ابومحمدعبدالقادربن ابوصالح‌زنگی‌دوست گیلی یا گیلانی یا جیلی عارف مشهوراست که موٴسس طریقت قادریست ودر ۴۷۰ هجری

ولادت یافته وبسال ۵۶۱ درگذشته است . با توجه به تاریخ ولادت وشهادت شیخ عطار معلوم میگردد که حضرت غوث الاعظم پیر کیلانی شصت یا هفتاد سال قبل از عطار میزیسته وبا رشاد خلق در بغداد وسایر نقاط جهان مشغول بوده است . از طرف دیگر در آثار شیخ عطار که از ده ها کتاب و داستان و دیوان متجاوز است در این مورد اشاره ای بصراحت یا بتلویح دیده نشده است .

استاد فقید سعید نفیسی در " جستجو در احوال وآثار فریدالدین عطار " در این باره نوشته اند :

بعضیها گویند پیر ارشاد عطار شیخی بنام شیخ صنعان بوده . شیخ صنعان که در ادبیات فارسی بسیار معروفست وداستان شورانگیز عاشقانه بسیار لطیفی دارد درست معلوم نیست که بوده ودر ادبیات فارسی این مرد زاهد وعابد گوشه نشین واز جهان گذشته بوده است ودلداده دختر ترسایی شده ودست از مسلمانی شسته وبکلیسا رفته وبخاطر آن دلدار خود زنار بسته وچلیپا را پرستیده است یگانه راهی که برای حدس در این باب باز است اینستکه در قرن ششم فقیهی بوده است معروف به ابن سقا یا ابن السقا که در بغداد میزیسته ودر سال ۵۰۶ که یوسف بن ایوب بن یوسف بن حسین بن یعقوب برزجردی همدانی فقیه وعابد معروف متوفی در ۵۳۵ ببغداد رفته ابن سفا بمحلش رفت وپرسشی از او کرد ویوسف بن ایوب بروپرخاش کرده وبر آشفته وگفته است خاموش شو که از تو بوی کفر میشنوم وتو در دین اسلام نمی میری و ابن سقا پس از مدتی بروم رفته و آنجا نصرانی شده است " تاریخ کامل ابن اثیر در وقایع سال ۵۰۶،۵۳۵).

شارح سودی در شرح غزل " دوش از مسجد بسوی میخانه آمد پیر ما . . .

توجه‌کافی بموضوع تاثرخواجه‌شیرازازداستان شیخ صنعان کرده‌وشیخ صنعان راعبدالرزاق یمینی دانسته‌است که‌بترکی کتابی درباره‌او نوشته‌شده‌است .

درهرصورت اعم ازاینکه شیخ صنعان پیرعطاربا شدیابقول سودی عبدالرزاق یمینی ویازائیده‌افکاروخیالات‌شیخ عطارباشدکه ذوق عارفانه‌اش رابرای تنظیم آن‌بکاربرده‌است ارتباطی باحضرت غوث الاعظم ندارد .

نگارنده‌ناچیزبامطالعه‌آثارورسائل حضرت پیرگیلانی ومذاکره باپیران روشن ضمیروداناین آگاه‌ومطلع طریقت قادریه‌بااین نتیجه رسیدکه‌درزمان حضرت غوث شیخی بنام شیخ صنعان نبوده‌که‌درمجلس بحث وفحص پیرگیلانی شرکت کرده‌باشدوعطارزمان حضرت غوث رادرک نکرده‌است . بعقیده‌اکثرنویسندگان ومحققان داستان شیخ صنعان بیشترصورت یک تمثیل عرفانی داردکه‌براساس هدفهای مشخص تهیه‌شده است . ازجمله‌شعرایی که‌ازداستان شیخ عطارمتاثرشده‌ودرآثارخودبه کرات ازآن نام برده‌اندلسان الغیب حافظ است که‌دریک موردبتصریح نام می برددرغزل بشرح زیر :

بلبلی برگ گلی خوش رنگ درمنقارداشت
وندرآن برگ نواخوش ناله‌هایزارداشت

گفتمش درعین وصل این ناله‌وفریادچیست
گفت ماراجلوه‌معشوق دراین کارداشت

یاراگرننشست باما نیست جای اعتراض
پادشاهی کامران بودازگدایان عارداشت

درنمیگیرد دنیا زونا زما با حسن دوست
خرم آن کزنا زنینان بخت برخوردار داشت
گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن
شیخ صنعان خرقه رهن خانه خمار داشت
وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر
ذکر تسبیح ملک درحلقه زنار داشت
چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت
شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت

وعطار نیز در دیوان شیخ صنعان را بزرگترین سالک راه طریق میداند که بمقام رندی وقلندری رسیده است ازاو بنام پیرما درغزلهای ناب شورانگیزش یاد میکند.

پیرما وقت سحر بیدار شد	از در مسجد برخمار شد
پیر در معراج خود چون جان بداد	در حقیقت محرم اسرار شد
در درون سینه و صحرای دل	قصه او رهبر عطار شد



دوست داشتن ومحبت ازنظرحضرت غوث

(پرسش امام حسین ازمولی متقیان)

موقعی که کتاب را بپایان رساندم ومشغول بررسی فتوح الغیب شدم که آنرا بتدریج جهت انتشار بچاپخانه بفرستم ناگهان چشمم بمبحث شیرین بجبهم ویحبونه افتاد گفتم مناسب است این بحث را دراینجا بیاورم چون درمحتوای این بحث پرسش امام شهید حضرت حسین بن علی(ع)ازپدرش درباره دوستی فرزند مطرح است بنابراین عین مطلب را در ملحقات نقل میکنم:

آیا نشنیدی توقول خدا را عزوجل درشان قومی که جهاد میکنند در راه خدا ونمی ترسند ملامت کنندگان را یحبهم ویحبونه دوست میدارد خدا ایشان را ودوست میدارند ایشان خدا را وقوله ونشنیدی قول او را و ما خلقت الجن والانس الالیعبدون وپیدا نکردم پری وآدمی را مگر بر اساس آنکه پرستش کنند مرا وبشناسند مرا ومشغول باشند بمن ما سمعت قول الرسول آیا نشیندی قول پیامبرا کرم را که نیزناظراست درآنکه هرکه را حق دوست میدارد بغیر خود نمیگذارد وفرمود اذا حب الله عبدا ابتلاه چون دوست دارد خدا بنده را مبتلامیگرداند او را وآزمایش میکند او را فان صبرافتناه پس اگر صبر کرد می آرد ونگاه میدارد وذخیره میگرداند او را برای خود ونمیگذارد او را بغیرخود درقبل گفته شد یعنی گفتند صحابه یا رسول الله افتناه چیست؟ معنی قول تو اقتناه و احتمال دارد که بلفظ مصدر باشد یعنی چیست اقتنای خدای تعالی بنده را وبچه طریق میباشد. گفت آنحضرت اقتنای حق بر بنده را آنچنان میباشد که نمیگذارد بنده را مالاولولدا نه مال ونه اولاد وهمه را ازوی باز

می ستاندوفقیرومجردمیگرداند وذالک لانه اذا کان له مال وولد وافتنای حق مربنده را بنا گذاشتن مراورا مال وولدازجهت آنست که چون باشدبنده را مال وولد. احبهما دوست میدارد مال وولدرا پس مشقت تقسیم ومتفرق میگردددوستی بین خدای تعالی فلتنقص وتتجزی پس کم میشودوپاره پاره میشود محبت فتصیرمشترکه بین الله وبین غیره پس میگرددومحبت بنده انبازی کرده شده میان خدا وفردی وشریک گردانیده شده غیروی را دروی والله لایقبل الشریک وخدا شریک را نمی پذیردوهو غیورقادرکل شیئی لکل شی فهیلک شریکه وبعدمه تاساده وبی شریک گرداندل بنده خودرا برای خودبی انبازوبی آمیزش چیزی دیگربا وی اینجا شایدکه کسی را بخاطررسدکه درشرح حرص وترغیب برمهرومحبت اولادواقع شدبلکه برترک وعدم آن چنانکه درحدیث آمده است که شخص حضرت رسالت گفت که من چندین فرزنددارم وهرگزایشان را بوس نکرده ودرکنارنگرفته ام. آن حضرت فرمودمن لایرحم لایرحم اوکماجاء جواب آنستکه شفقت ومهربانی واداى حقوق بفرموده شارع دیگراست ومحبت وتعلق باطن وانهماک واشتغال قلب برآن دیگراست چنانکه مانع ازیادحق وغالب برآن آیدباعث ترک حق خدا ودوستی وی گرددممنوع ومکروه این قسم است ومؤیدآنست وحکایتی که ازامام شهیدابوعبدالله حسین بن علی رضی‌الله عنهما آمده است که ایشان از حضرت امیرکرم الله وجهه پرسیدندکه شما ما را دوست میداریدفرمودبلی چرا دوست نداریم که شما پسرما وفرزندحضرت رسول می‌باشید پرسیدند که خدا سبحانه را دوست میدارید فرمودندچه جای پرسیدنست ودوستی خدا برهمه مقدم ومختاراست گفتندچگونه دودوستی دریک دل گنجد؟ حضرت

سکوت کردپرسیدنداگرشما را مخیرسازند دروجودماوبقای ایمان کدام یکی را اختیار می نمائیدفرمودایمان را اختیار مینمایم گفتندپس محبت شما منحصراست درحق سبحانه آنچه بما درآید محبت نیست ،شفقت ومهربانیست که شما دارید .پس حضرت امیرتحسین نمودندوفرمودندکه مثل این سخن جزازاهل بیت نبوت نیاید .

مروری برکتابهایی که درباره حضرت غوث نوشته شده است

پرفسور عباس شوشتری درکتاب تصوف خودنوشته است که مکتب قادریه ازمسلک جنیدیه پدیدآمده ومشتاقان حضرت غوث درسراسرجهان هستند. شوشتری اضافه کرده است که پیرگیلانی عده زیادی ازمسیحیان و یهودیان را مسلمان کرده است. شوشتری معتقداست که گیلانی فیلسوفی کم‌نظیروعاری ازتعصب وخطیبی بی مانند بوده است.

صاحب فتوحات نوشته است که مفردون جماعتی هستند که ازدایره قطب خارجند وفیض ازحق می گیرندبیواسطه قطب وخضرازایشان است وعبدالقادرازاین زمره است.

سیدحاج اسماعیل بین السیدمحمدسعیدالقادری درکتاب "الفیوضات الربانیه فی المآترو الاورادالقادریه نوشته است‌که القاب حضرت غوث بشرح زیراست :

شمس بلاافل ـ دربلامثل ـ بدربلاکلف ـ بحربلاطرف ـ بازاشهب ـ محیی الرمیم ـ جمال الله ـ سیف الله المشلول ـ شیخ الکل ـ کافی المهمات ـ قطب الاقطاب ـ ملک الزمان ـ وارث کتاب الله ـ فرد.

درکتاب " اذکارقادریه " نوشته است که مریدان حضرت‌غوث موقع ذکرچشمها برهم نهند ودستها گشوده برروی زانوان گذارند ومربع نشینند ودرافتتاح ذکر، سوره فاتحه واخلاص را با دارابودن وضوقرائت کنند. اول الله بارثانی لااله الاالله وسومین مرتبه هو بعدحق پس ازآن حی وسپس قیوم وبرای مرحله آخرقهاررامتذکرگردند.

درتاریخ بدخشان چاپ مسکونوشته شده است که سیدعبدالله صومعی

دودخترداشت یکی بنام بی بی نصیبه منکوحه سیدحیدراصفهانی که سیدحسن شاه‌خاموش ازاومتولدشدودیگری بی بی فاطمه منکوحه سید ابوصالح جیلانی که عبدالقادرازوی متولدشده‌است .

بطورکلی مورخان درباره حضرت غوث متفق القولندکه پیرگیلان چهل سال وعظ کردوسی وسه‌سال بتدریس وفتوی مشغول بود. یکی از نویسندگان مدعی است که‌شیخ عبدالقادرسالها درخرابه‌های ایوان مدائن برریاضت مشغول بودوهنگامی که‌برمنبردربغدادبوعظ مشغول می شدصدها تن ازمشتاقان مطالبش را می نوشتند رویهمرفته‌مستمعین جلسه‌های وعظی پیرگیلان را بین ده‌هزارتا بیست هزارنوشته‌اند .صدای حضرت‌پیرنافذ بودبطوریکه‌همگان یکسان می شنیدند .

امیداست درچاپ دوم کتاب نگارنده تاچیزموفق شودکه‌مطالبی ازکتابهای معدن الاسرار- محی الدین بن سیدصالح - معدن‌الجواهر- تاریخ بدخشان - زبده‌الاخیار- کاشف‌الاسرار- میزان العقاید ودیگر تذکره‌ها مطالب تازه‌ای درباره زندگانی پیرگیلان عارف بزرگ جهان تقدیم‌خوانندگان بنمایم.

شیخ ابوبکرشبلی وبایزیدبسطامی تولدشیخ‌راخبرداده‌بودند پیرگیلانی درجوانی‌بارها بدیدارشیخ حمادد‌باس می رفت وشیخ‌درباره عبدالقادرگفت که‌این جوان ایرانی روزی برگردن تمام اولیاء قدم خواهدنهاد ، عده‌ای ازصوفیان به‌شیخ (عقیل سخی) می گویندیک جوان ایرانی بنام عبدالقادر (پیرگیلان) دربغدادمعروف شده‌شیخ جواب می دهدآن جوان درآسمان معروفتراست تا بغداد .

گویندشیخ ابوالنجیب سهروردی با مریدان بدیدارشیخ می‌رفت

بمریدان دستور می‌داد که غسلی کنندوسپس وضوگیرندکه نزدکسی می رویم که ازاو نزدیکتر به باریتعالی کسی نیست .

گویندشیخ روزی برادرزاده خودشیخ اشراق را نزدگیلانی بردو گفت این برادرزاده‌ام علاقه عجیبی بعلم کلام وفلسفه داردپیرگیلانی ازشیخ اشراق سئوال می کندچندکتاب درعلم کلام‌خوانده‌ای شیخ نام چندکتاب را می بردمی گویند پیرگیلان دست بسینه شهاب الدین می کشد ، شیخ اشراق می گویدتمام آنچه‌راکه‌ازحفظ داشتم‌فراموش کردم اماسراسروجودم مملوازتصوف وعرفان شد ، پیرگیلان طرفدار سماع وآوای خوش ونوای نی ودف بوده است .



منابع

۱ ـ فتوح الغیب ، پیرگیلانی

۲ ـ منازل السائرین ، خواجه عبدالله انصاری

۳ ـ کشف المحجوب ، هجویری

۴ ـ تذکرة الاولیاء ، شیخ عطار

۵ ـ نفحات الانس ، جامی

۶ ـ مرصاد العباد ، نجم الدین دایه

۷ ـ فیه ما فیه ، مولانا جلال الدین بلخی

۸ ـ مثنوی ، مولانا جلال الدین بلخی

۹ ـ تفسیر مثنوی ، فروزانفر

۱۰ ـ روزبهان نامه ، روزبهان شیرازی

۱۱ ـ کنز الحقایق ودیوان شبستری

۱۲ـ نامه های عین القضاة همدانی

۱۳ـ سفینة الاولیاء ، دارا شکوه

۱۴ـ بحث در آثار وافکار حافظ ، دکتر غنی

۱۵ـ شرح حال باباطاهر عریان ، دکتر مقصودی

۱۶ـ طرایق الحقایق ، صدر شیرازی

۱۷ـ ریحانة الادب ، مدرس تبریزی

۱۸ـ کتاب پیرگیلانی ، حاج محمود طالبانی قادری

۱۹ـ نگاهی به سیر تصوف در افغانستان ، دکتر عبدالحکیم طبیبی

۲۰ ـ نی نامه ، استاد خلیل الله خلیلی

۲۱ ـ تصوف وادبیات تصوف ، برتلس

۲۲ ـ تاریخ سرجان ملکم

۲۳ ـ بوستان سعدی

۲۴ ـ مقدمه رومی وتفسیر مثنوی ، نیکلسن

۲۵ ـ اصطلاحات تصوف ، دکتر بی دل

۲۶ ـ تاریخ اسلام گوستا ولوبون

۲۷ ـ تاریخ تصوف درکردستان ، توکلی

۲۸ ـ تفسیر مثنوی ، شیخ محمدتقی جعفری

۲۹ ـ رویدادهای مهم تاریخ جهان ، تدین

۳۰ ـ تحقیق دراحوال وآثار نجم الدین کبری

۳۱ ـ اسلام در ایران پطروشفسکی ، ترجمه کریم کشاورز ،منوچهر محسنی

۳۲ ـ سفرنامه برادران امیدوار

۳۳ ـ سرچشمه تصوف در ایران ، سعید نفیسی

۳۴ ـ کفایة الهدایه کاشانی

۳۵ ـ دیباچه ای بر عرفان مولانا ، دکتر مق

۳۶ ـ خاتم النبیین ، پروفسور مهربن

۳۷ ـ جستجو در احوال وآثار عطار ، سعید نف

تاریخ ادبیات ایران ، هرمانا ته

۳۹ ـ دیوان حافظ ،دکتر خانلری




یا اَبا الغوث اَغثنی
قادریہ
قادریہ
یا اَبا الغوث اَغثنی